

اطاعت

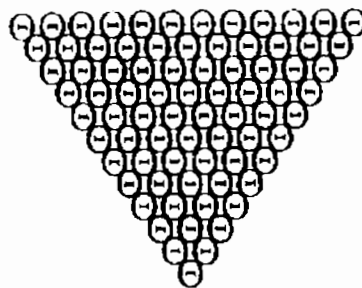
کور کورانہ

خسر و وزبہ

تقدیم کتاب

این کتاب بعموم افسران و درجه‌داران تحصیل‌کرده، جوان، روشن‌فکر، میهن‌پرست و شرافتمند ارتش ملی ایران تقدیم میشود؛ بکسانی تقدیم می‌گردد که حب وطن و احساسات میهن‌پرستانه با خون آنها آغشته و در دل دردناکشان سرشته است.

به آنهایی تقدیم می‌شود که شعار «چو ایران نباشد تن من مباد» را از صمیم قلب و صفای باطن پذیرفته و از روی ایمان به آن پای‌بند و علاقمندند و بالاخره بکسانی تقدیم می‌گردد که مخالف هرگونه استعمار مرئی و نامرئی و دشمن هر نوع تجزیه جزئی و کلی پیکر بیمار ایران مقدس و محبوب می‌باشند.



مقدمه

رفقا ، همقطاران و دوستان ارجمندم ، برای من جای بسی خرسندی است که پس از دوماه ترک خدمت ، پس از دوماه گوشه‌گیری و انزوا وبالاخره پس از دوماه محرومیت از تمام حقوق آزادی و عدالت اجتماعی ، امروز می‌توانم ، با تقدیم کتاب ، با شما صحبت کنم ، بی‌ریا درد دل نمایم و آنچه را که بمقتضای مصالح عالی اجتماع و ملت باستانی ایران است با همقطاران عزیزم در میان گذاشته و در اطراف آن وارد بحث گردم .

امروز ایران در سر یک دوراهی خطرناک و مهیبی واقع شده که با کوچکترین غفلت و کمترین توجهی ممکن است راه منفی پیش گیرد ، بطرف انحطاط متمایل شود وبالاخره تا مدتی از نعمت هرگونه آزادی و استقلال محروم گردد .

ملت ایران به مقتضای نوامیس خلل ناپذیر طبیعت و بحکم قانون تکامل و اصل دینامیک در حال تغییر و تحول است این تغییر و حرکت ما در تمام شئون اجتماعی ما اعم از مسائل اقتصادی و روابط بین افراد محسوس و مشهود بوده و تحول افکار جوانان میهن‌پرست که زائیده همین روابط و مسائل است بخوبی ظاهر و نمایان می‌باشد .

این جنبش‌ها ، این حرکات و این همه نغمه‌های آزادی‌خواهی و تجدد طلبی کاملاً طبیعی و لازمه یک اجتماع زنده – یک اجتماع مرفعی و یک اجتماع هوشیار و آزاد است .

در این دنیای پر آشوب ، در این دنیایی که حتی میهن‌پرستان جزائر دور افتاده اندونزی و جاوه با نداشتن وسائل کافی تن بجنگ‌های غیر مساوی داده و با نیروی عظیم امپراطوری انگلیس مصاف میدهند .

در این دنیایی که نغمه آزادی ملت‌ها در تمام اروپا طنین‌انداز است قطعاً ملت کهن سال ایران حق خواهد داشت که خود را از زیر نفوذ استعمار

طلبانه کشورهای بزرگ نجات داده و با جنبش‌های ملی اجازه ندهد که باز هم گلوییش در زیر چنگال خون‌آلود استعمارطلبان اروپائی و دلالان داخلی فشرده شود .

من نیز بمقتضای همین جوش و خروش و بموازات همین نهضت‌های آزادی‌خواهانه ، لازم می‌دانم که در تحت چند عنوان مختلف که زنجیروار بهم بستگی داشته و لازم و ملزوم یکدیگرند حقایقی را برای شما روشن کنم . همان حقایقی که داستانش برای شما کفر محض بوده و بزعم خائنین و دلالان استعمار مخالف مصالح عالیه ا بشمار میرود .

می‌خواهم در ضمن یک کتاب مختصر و مفید تا اندازه‌ای که برای یک جوان روشن فکر یک افسر علاقمند بایران و فرزندی مہین پرست کشورباستانی ما ضروری است شما را برموز بعضی تغییرات غلط و برخی تفسیرات باروا آشنا کنم .

میل دارم از روی آن بت‌های پلیدی که غالباً باعث بدبختی و بیچارگی این ملت شده‌اند پرده بردارم و باین نوع افسانه‌ها که بهیچوجه مناسب با قرن بیستم و عصر اتم نیست خاتمه دهم . بهمین جهت کتاب مختصر خود را ببخش‌های زیر تقسیم میکنم .

۱ - دوره دیکتاتوری نظامی و مسئله انحطاط ملت ایران

۲ - موضوع افسران فراری و تشکیل حزب نهضت ملی

۳ - ترک خدمت و انزوای من

۴ - سیاست استعماری انگلیس و نهضت‌های آزادی‌خواهی

مقدمه چاپ دوم

کتاب اطاعت کورکورانه هنگامی نوشته شد که از طرف صدرا لاشراف (دژخیم باغشاه) و سرلشگر ارفع فشار فوق العاده‌ای بر عموم آزادی خواهان وارد میشد و تمام کلوپ‌ها و چاپخانه‌ها در اشغال ژاندارم و پلیس بود و هیچ روزنامه‌ای چپ یا متظاهر بچپ منتشر نمی‌گردید و در عوض دامنه تبلیغات روزنامه اطلاعات و باختر و مهن بالا گرفته و بحداکثر رسیده بود.

کتاب اطاعت کورکورانه با سبکی تازه و بیانی روشن و رسا بمنظور هدایت افسران ارتش نوشته شد و حتی الامکان از طرف نویسنده کوشش گردید که وارد مباحث علمی و فلسفی نشود تا برای افسران و درجه داران ارتش که بعلوم اجتماعی آشنا نیستند قابل استفاده باشد هم چنین کتاب اطاعت کورکورانه برای رفع اشتباه مردم در نوع فضاوت نسبت با افسران فراری که نخبه افسران شریف ارتش بودند برشته تحریر درآمد زیرا در آن روزها تمام روزنامه‌های آزادی خواه در محاق توقیف بودند و از طرف روزنامه‌های مزدور بر علیه افسران فراری تبلیغات زهر آگینی میشد که شایسته شرافت و وطن پرستی و پاکی و حیثیت آنها نبود.

بهمین جهت کتاب اطاعت کورکورانه از شرایط نامساعدی صفحه صفحه در یکی از شهرستان‌های دور دست بطبع رسید و بعلت اشکال چاپ و دور بودن مؤلف نا اندازه‌ای تعداد غلط‌های چاپی آن زیاد شد. چاپ اول کتاب اطاعت کورکورانه با حروف ۱۸ و قطع کوچک بعمل آمد و بدون در نظر گرفتن مقدمه و اهداء کتاب در ۱۶۲ صفحه بچاپ رسید ولی در چاپ دوم که حروف ۱۵ انتخاب شده و قطع آن بزرگ گردیده است صفحات متن کتاب از هشتاد صفحه تجاوز نمود و چون در تصحیح کتاب وقت زیاد مبدول شد تعداد غلط‌های چاپی نیز حتی الامکان تقلیل یافت پس چاپ دوم کتاب اطاعت کورکورانه بدون آنکه یک کلمه آن با متن اصلی تفاوت داشته باشد با کاغذ مرغوب و چاپ بهتر و قطع بزرگ در اختیار خوانندگان عزیز گذاشته میشود ضمناً نا گفته نباید گذاشت که محرک ما در انتشار مجدد کتاب اطاعت کور- کورانه استقبال افکار عمومی از این کتاب است زیرا پس از محاکمه تاریخی خسرو روزبه همه از هم میپرسیدند مگر در کتاب اطاعت کورکورانه چه مطالبی نوشته شده است که مؤلف آنرا محکوم باعدام نموده‌اند و بعلت وجود علل مخففه به پانزده سال زندانی با کار تبدیل کرده‌اند؟ تا آنجا که ما اطلاع داریم حتی کرایه مطالعه کتاب اطاعت کورکورانه بساعتی ۲۰ ریال بالغ شد و علاقه مردم را به مطالعه این کتاب ثابت نمود بهمین جهت در صد دبر آمدیم که با تجدید چاپ این کتاب یکی از خواسته‌های ملت ایران را برآورده کنیم و از اینراه نیز به جبهه مبارزه آزادی خواهان کمک شایسته‌ای نمائیم.

بخش اول

دوره دیکتاتوری نظامی و مسئله انحطاط ملت ایران

در این بخش رابطه حکومت دیکتاتوری نظامی کشورهای دست‌نشانده را با سیاست استعمار که مبنی بر اطاعت ملت‌ها است بیان می‌کنم :
این سیاست در هر کشوری بنحو خاصی تجلی نموده و باعث بدبختی آن جامعه و آن ملت شده است .

سیاست چهارصد ساله استعمار موجب مذلت و تنگدستی توده‌های وسیع مشرق زمین و جنگ و خونریزی‌های موحش کشورهای اروپائی است .
این سیاست منحوس که بطور نامرئی اعمال می‌گردد ، غالباً بصورت ایجاد حکومت‌های دیکتاتوری نظامی جلوه میکند و در نتیجه باعث انحطاط ملت‌ها و موجب جنگ و خونریزی میشود .

بدون شک ، جنگ بین‌الملل اول زائیده همین سیاست بود و بمقتضای

حفظ حقوق مالک الرقابى کشورهاى بزرگ بوقوع پیوست. آقای ر. نامور نویسنده توانا و مدیر باشهاى روزنامه شهباز در مقدمه کتاب احتناق هندوستان مینویسد:

«آیا ندیدیم چگونه حرص استعمار هندوستان و رقابت‌هاى سیاسى دول مغرب جنگ عالم‌گیر و خانمانسوز بین‌المللى را بوجود آورد و صفحه اروپا را که عروس جهان مى‌خواندند مبدل باآتشی‌خانه مهیبى نمود که مردمان آن مانند گرگان درنده بحال هم افتادند؟

آرى براى پیدایش جنگ بین‌المللى دلایل و عوامل زیادى ذکر کرده‌اند ولی اگر حقایق و کیفیت امر را بمطالعات دقیق‌ترى معروض بداریم، اگر بدانیم که ترس و وحشت بریتانیا از اقدام سایدول براى بلعیدن هندوستان موجب جنگ بین‌الملل بود، خلاصه اگر بدانیم خاتمه این جنگ بى‌نظیر بریتانیا را از تعرض آلمان و روس تا حصول مالک الرقابى آن در هندوستان آسوده کرده است قبول خواهیم کرد که عامل اساسى جنگ ۱۹۱۴ اسارت هندوستان بود.

امروز هندوستان براى حصول استقلال میکوشد، موفقیت آن نجات آسیا و شکست آن یک جنگ قطعى عالمگیر دیگرى است که بمراتب از جنگ گذشته هولناکتر مى‌باشد. درتائید عقیده آقای نامور عملاً دیدیم که این پیش‌بینى صائب بود و جنگ هولناک ۱۹۳۹ بوقوع پیوست در فاصله این دو جنگ، ملت هندوستان نتوانست طرق بندگى و رقیب را از گردن خود بردارد ولى قدرت روزافزون روسیه شوروى و انقلاب اقتصادى آن از یکطرف و قدرت نظامى فرانسه پس از جنگ بین‌المللى اول ازطرف دیگر امپراتورى بریتانیا را بوحشت انداخت. زیرا سیاست خارجى روسیه شوروى سوسیالیستى مبنى بر آزادى اقتصادى و سیاسى ملل و مخالف استثمار و استعمار بود و امپراتورى فرانسه که در جنگ با آلمان پیروز گردیده بود از نظر نظامى براى امپراتورى

بریتانیا خطر بزرگی محسوب میشد به همین جهت بانکهای ورشکسته آلمان و ایتالیا مجدداً اعتبار یافت و دو دیکتاتور عظیم‌الشان برای دولت مسئولی گردید. نیرومندی این دو کشور وسیله حفظ توازن سیاسی و ضامن دفاع بریتانیا و تثبیت حقوق مالک الرقابی آن در تمام دنیا مخصوصاً هندوستان بشمار میرفت.

نتیجه همین بازی خطرناک سیاسی ایجاد جنگ بین‌الملل دوم بود که در ضمن حراشی‌ها و قتل و غارت‌های عجیب و وحشیانه‌ای ملت انگلستان را نیز بی‌نصیب نگذاشت و تخم فساد را که طیفه‌حاکمه آن کاشته بود درو کرد. ولی خوشبختانه پس از این جنگ برخلاف پیش‌بینیهای سیاستمداران بریتانیا نهضت‌های بزرگ آزادیخواهی در تمام دنیا شروع شد و بریتانیا از هر طرف نسبت به تعقیب سیاست دیرین خود مأیوس گردید. در خصوص نتایج انقلابی جنگ عالمگیر اخیر در بخش چهارم به تفصیل صحبت میکنم اینک بهتر است رشته سخن را بموقعیت مخصوص ایران کشانیده و در اطراف حکومت دیکتاتوری و نتایج آن وارد بحث شویم.

ملت ایران که در طول چهار قرن اخیر در نتیجه سیاست استعماری همسایگان شمالی و جنوبی مکرراً متحمل جنگهای خارجی و مناقشات داخلی شده و با دزدی و ستمگریهای عمال سفارتخانه‌ها و غارتگران بی‌شرم محلی از هستی ساقط و از تمام حقوق انسانیت محروم گردیده بود، ملتی که بآرزوی حریت و مساوات با از دست دادن صدها قربانی تنها موفق شده بود مفهوم آزادی را در لفظ و در متن قانون اساسی بخواند و عملاً از مرایای آن محروم باشد، ملتی که در نتیجه چپاول مالکین و تجار بی‌انصاف و دزدی حکام و مامورین انتظامی بخاک سیاه نشسته و در یک عدم تعادل عجیبی بزندگی سراسر نکبت و بدبختی خود ادامه میداد پس از انقلاب کبیر روسیه شوروی با داشتن ۱۵۰۰ کیلومتر مرز مشترک مستعدترین ملتی بشمار میرفت که آتش

انقلاب را برافروزد و خانمان ستمکاران و چپاولگران را بسوزاند . ولی این خطر بزرگ که آزادی عمل و منافع بریتانیا را در ایران تهدید میکرد و بعلاوه سرمشق انقلاب سایر کشورهای آسیائی میشد زمامداران بریتانیا را بر آن داشت که با استقرار یک حکومت دیکتاتوری نظامی آخرین رمق این ملت بدبخت را بگیرد و چنان بمبانی اخلاق و ملیت ما لطمه وارد سازد که از یکطرف هرگز فکر آزادیخواهی در مغز ما خطور نکند و بردگی و اطاعت از اصول بردگی و نوکری عادت نمائیم و از طرف دیگر عدا را رَم برای حفظ منافع اربابان قدیمی دوش بدوش هندیها در صفوف جنگ داخلی شویم . همین ملاحظات قائد عظیم‌الشان را علم کرد و قبله عالم و فرمانروای مطلق ما نمود .

در مدت بیست سال دوره دیکتاتوری که منجر بوقایع شهرپور گردید بیشتر جوانان این کشور مسح محیط گشتند و در تحت تاثیر روزنامه دولتی اطلاعات و تبلیغات شوم پرورش افکار چنان از دنیا بیخبر و از مسائل اجتماعی و شرایط آزادی بری و بی اطلاع گردیدند که ایران عصر طلائی ۱ را بهشت موعود و روابط آقائی و بندگی موجود را بهترین شکل راه حل مسائل اجتماعی میشمردند . در این دوره ننگین که تاریخ ایران را لکه دار و کتیف نمود سیاست استعماری همسایه جنوبی بمنتهای درجه رسید و شرایط انحطاط ملت بنحو احسن فراهم گردید .

نابغه گریزیا و کرم خاک خوار ایران و دلالت بزرگ استعمار که او را بقول رادیو لندن و اعتراف وینستون چرچیل نخست وزیر دوره جنگ بریتانیا خودشان آوردند و خودشان بردند از عهده ایفاء وظایف نوکری و بندگی بخوبی برآمد و علی رغم حیرت تاریخ و تحولات اجتماعی زمینه مساعدی برای ادامه استعمار نامرئی فراهم نمود .

سیاست دیکتاتوری دوره سیاه فقط تنفع دو طبقه تمام میشد و بهمین

دلیل هم باتمام قوا از آن پشتیبانی کردند ، یکی عناصر استعمارطلب خارجی که قرن‌ها است در خلیج فارس و ناحیه جنوب ایران منافع حیاتی دارند و دیگری عوامل داخلی که از این آب گل‌آلود استفاده کرده وجیب‌های خالی خود را پر نمودند .

در اینجا باید رابطه حکومت دیکتاتوری ومنافع دول استعمارطلب را واضح‌تر تشریح کنیم تا همقطاران عزیز علت پشتیبانی لندن را از حکومت رضاشاه دریابند و به سیاهکاریهای آن خائن بزرگ پی ببرند .

میگویند هنگامیکه اسکندر کشور ایران را فتح کرد بیکی از فلاسفه یونان نامه‌ای نوشت و در آن مندرک شد که کشور پهناور متمدن و ثروتمندی را با نام ایران فتح کرده‌ام و ارتش من قادر نیست برای مدت مدیدی استیلای خود را حفظ کند و برای این مردم حکومت نماید لطفا راه‌حلی سببیش و مارا از افکار فیلسوفانه خود بهره‌مند ساز فیلسوف در جواب نامه اسکندر نوشت :

افراد بی‌شخصیت و پست را بر آنها مستولی کن و وسائل فقر عمومی را فراهم نما تا آن افراد به طمع جاه و مقامی که بر خلاف استحقاق ولیاقت خود بدست آورده‌اند در نوکری وفرمانبرداری تو صمیمی باشند و ملت‌گرسنه هم بجز تلاش معاش در صدد اقدام دیگری بر نیاید .

در کودتای ۱۲۹۹ نصاب همین فیلسوف یونانی در گوش مردان سیاسی کریدرهای وزارت امور خارجه لندن طنین انداز بود و در انتخاب مستر ضیاءالدین طباطبائی و رضاخان میرپنج آنها را هدایت کرد . مستر صباء - الدین در مدت کوتاهی سند بی‌لیاقتی خود را امضاء نمود و کابینه سیاهش که متکی به هیچ حزب و دسته‌ای نبود و فقط در اوایل کار از طرف مقامات انگلیسی تقویت میشد محکوم بسقوط گردیده و در عوض رضاخان سردار سپه که در بین قراقها عده‌ای طرفدار داشت بجای او مامور تشکیل کابینه شد زیرا این مرد قلدر بی‌سواد که فرمانروای مطلق ارتش آن روز بود برای ابقاء

وظائف استعمار طلبانه مناسب‌تر بنظر میرسید بخصوص آنکه احمدشاه قاجار هم در سرمیزنهار سیاسی لندن با قرارداد ۱۹۱۹ مخالفت کرده و علاقه‌مندی بایران و میهن‌پرستی خود را ثابت نموده بود. بطور خلاصه اینها عواملی بودند که بالمآل سردار سپه را قادر مطلق و دیکتاتور عظیم‌الشان ایران ساخت. اینک پس از مختصر توضیحی که راجع به روی کار آمدن سردار سپه دادیم باید رابطه حکومت دیکتاتوری و منافع دول استعمار طلب را بیان نمائیم.

مهمترین رابطه‌ای که در اینخصوص قابل ذکر است:

مساعد بودن حکومت دیکتاتوری برای تحمیل شرایط استعمار به ملت

می‌باشد.

مهمترین شرطی هم که برای مساعد نمودن رمیه استعمار مرئی یا غیر مرئی یک ملت ضرورت دارد همانا سلب آزادی و عادت دادن مردم به توسری خوردن و پستی و بندگی و تنزل خصائل آزادگی و حریت افراد است. در این باره اگر از انصاف نگذریم، در دوره سیاه بیست ساله و در تحت لوای عائد عظیم‌الشان، ارتش در درجه اول و امنیه و پلیس در درجه دوم رل اساسی و مهم را بعهده داشتند، ازاینکه ارتش را در درجه اول قرار میدهم عصبی نشوید و فوراً قضاوت نسنجیده نفرمائید. ارتش ایران علاوه بر رل اساسی مخصوص خود قدرت بزرگی بود که باتکاء آن نیروی بی‌اهمیت شهربانی و قدرت ناچیز امنیه میتوانست به کثافتکاری، دزدی، قتل، جنایت، بی-عصمتی و بی‌ناموسی خود ادامه دهد والا اگر برق سرنیز ارتش در رژه‌های میدان جلالیه نبود سرباس مختار با تمام پاساها و شیرهای خود قدرت تحمل مشت دویست نفر را هم نداشت و این سازمان عجیب جاسوسی که برای اختناق مردم، برای خفه کردن نغمه‌های آزادی و برای هزارگونه جنایت و ظلم و آدم-کشی بوحود آمده بود نمی‌توانست در مقابل دندان و چنگال زبان و مشت و چوب

مردان بیچاره و مظلوم پایتخت مقاومت کند . وجود همین ارتش اجازه داد که سازمان پشاهنکی با آن اقتضاح و کثافت بوجود آید و پیش‌آهنگی را در دنیا ننگین کند آقای حکمت وزیر فرهنگ با نکاء همین ارتش بود که زیباترین دختران معصوم و بی‌گناه را به پیشگاه ولایت عهد وقت و شاهپور علیرضا و سایر شاهپورها تقدیم میکرد و تقرب بیشتری میجست مگر بجز بیم مرگ و ترس از تبعید و حبس عامل دیگری وجود داشت که سرتیپ و همدریف سرتیپ و الدوله و غیره هزارگوشه ناملایم و بی‌عفتی به‌بینند و جرات نفس کشیدن نداشته باشند ؟ آزادی قدرت ارتش مورد سوء استفاده امنیه و پلیس و قدرت هر سه مورد سوء استفاده مقامات عالی و دشمنان خارجی ایران قرار می‌گرفت . اگر از شما سؤال کنند چرا قدرت ارتش بجای آنکه برای حفظ ناموس ملت ، بکار رود مورد سوء استفاده واقع شده و در راه دست درازی به ناموس و جان و مال بکار افتاده است چه خواهید گفت ؟ آیا شما هم مثل سرلشگر ریاضی می‌گوئید ارتش آلت دست قوه مجریه است و اگر هیئت حاکمه دست راست باشد بنفع آنها و ضرر اکثریت ملت بیچاره و بینوا استعمال میشود ؟ آری همین اطاعت کورکورانه بی‌معنی و همین طرز تفکر غلط بود که ما را برخلاف وحدان و برخلاف شرافت ، برخلاف مصالح میهن و ملت ایران و فقط بنفع سیف‌پور فاطمی‌ها ، مسعودیها ، ملک مدنیها و . . . و اداره بعمل و جانبازی میکرد . شما تصور می‌کنید رابطه اطاعت کورکورانه مادون نسبت به مافوق و اینگونه روابط ریاست و مرئوسی زائیده اتفاق بود و بدون نقشه معین بوجود آمد ؟ سردار سپه فقط روی عادت ، عصا و شمشیر و چنار و لوله توپ را بوزراء بوکلا و بافسران عالی‌رتبه حواله میداد ؟ زهی تصور باطل ! در این جا باید اندکی دقت کرد و نسبت باصول منطقی بی‌اعتنا نماند - هیچ معلولی بدون علت نیست و تمام پدیده‌ها و حوادث عالم پایک رشته روابط علت و معلولی معین و مشخص بهم پیوسته‌اند

منتها اگرمانسبت باین روابط جاهل باشیم برای تسکین خاطر خود لفظ پوچ اتفاق را میسازیم و فکر تنبل خود را از پژوهش و کنجکاوی باز میداریم. اینک علت العلل ایجاد آنگونه روابط ریاست و مرئوسی و یا بهتر بگوئیم آقائی و غلامی و یا خدائی و بندگی را تشریح میکنم:

در دانشکده افسری جوان هوسران و بی عصمتی مثل علیرضا به پیرمرد سیچاره و سرباز کهن سالی مثل سپهد یزدان پناه فحش میداد و اوهم ناچار دست بدامان سروان فولادوند مربی نظامی والا حضرت میرد تا مابین آنها را اصلاح کند و ملاطفت شاهپور شوخ چشم را نسبت باو جلب نماید منطقاً در نتیجه همین نوع رابطه ریاست و مرئوسی، یزدان پناه هم پس از هزار مرتبه بله بله قربان گفتن و خود را غلام معرفتی کردن وقتی از پنجره اطاق کار خود در عمارت قدیمی دانشکده افسری ناموزوسی پای سروان شیوا را در تمرین رژه مشاهده میکرد بدون هیچ ملاحظه‌ای در حضور دانشجویان احتیاط و داوطلب دانشکده افسری باو فحش پدر سوخته میداد و سرهنگ برخوردار فعلی را در موقع تصدی فرمانده گروهان پیاده ستوانی بیاد هزار گونه فحش و ناسزا میگرفت. در همین دانشکده افسری ستوان یکم مجیدی (سرهنگ دوم مجیدی فعلی) موقعی که در مراسم شامگاه برای ادای احترام بگروهان سوم افسری فرمان عقب‌گرد داد چون دانشجویان حسته بودند و عقب‌گرد مطابق میل تیمسار معظم صورت نگرمت مورد بی‌مهری شدید واقع شد و عکس‌العمل آن اذیت عحیب و وحشیانه‌ای بود که نسبت بدانشجویان اعمال کرد و در روز تیراندازی دانشجو قائم مقام میرا بقصد کشت مورد تنبیه بدی قرار داد. تیمسار شقاقی از ترس شاه بی‌هوش میشد و قلبش میگرفت ولی در اطاق موزه بروی دانشجویان پومیا نداخت و آن‌ها را بشلاق می‌بست خلاصه روزی نبود که از این نوع اعمال یک یا چند مرتبه اتفاق نیفتد و من و شما با چشم خود مشاهده نکنم.

همه اینها در زیر ماسک اطاعت کورکورانه و قدرت نامحدود روسا اجرا میشد. در زیر همین نقاب با عمیق فکر دانشجو فرو میکردند که سرباز باید مطیع و توسری خور باشد باید قدرت تحمل ناسزا شنیدنش زیاد شود و بنام سربازی بهرگونه پستی تن دردهد. با شما هستم! میدانید نتیجه این نوع تربیت چه شد؟ ملتفت هستید که چگونه با دست خود وسیله بدبختی خویش و ملت بیچاره را فراهم کردیم؟ آیا هنوز در خواب هستیم و به پیروی از بخشنامه‌های مسموم ستاد ارفع روزنامه باختر و اطلاعات را میخوانیم؟! در این باره باید مختصر توضیحی بدهم و تا آنجا که مقدور است شما را بیدار کنم:

نتیجه این نوع تربیت، نتیجه همین تربیت بندگی در مقابل روسا، نتیجه قبول فرصه غلط اطاعت کورکورانه انحطاط قطعی ملی و کوچکترین اثرش شکست افتضاح آورشهریور بود. یعنی شکستی که تاریخ ایران را لکه‌دار کرد، شکستی که ثابت نمود هیچگونه رابطه‌ای بین مردم اینکشور و آب و خاکشان وجود ندارد برای آنکه مطلب بهتر روشن شود باید رابطه منطقی و فلسفی این حادثه را بیان کنم:

وقتی دانشجوی دانشکده افسری بکتک خوردن و ناسزا شنیدن عادت کرد وقتی دانشجو دید که یک مقام عالی نظامی از نابغه عظیم‌الشان فحش ناموس میشنود و دم نمی‌زند، وقتی فهمید که یک سرلشگر هر دفعه پس از سرکشی شاه بدانشکده افسری قلبش میگیرد و تا یک هفته خدمت را ترک می‌کند گوید اولاً فحش شنیدن و توسری خوردن و هرگونه پستی را فوق‌العاده طبیعی تلقی نموده و امری عادی می‌شمارد ثانیاً اگر بعنوان عمل مقابله و با حالی کردن عقده‌های دل هم شده باشد بزرگ‌دستان خود فحش میدهد و به آنها ناسزا میگوید با سرباز مثل حیوان رفتار میکند و او را بنده و عند و عید خود میداند و هیچ‌گونه حد و مایعی هم برای آن قائل نیست وقتی چنین افسر

جوانی‌ها این روحیه خراب بسربازخانه قدم می‌گذارد و عملاً می‌بیند که فرماندهان عالیرتبه مقام اسب محار و قاطر توپ‌کش را بالاتر از سرباز بلکه مهمتر از افسر میدانند و وقتی با گوش خود می‌شنود که سرلشگر کریم آقا، چنار و لوله توپ و هرچه در اطراف خود بیند سرهنگ سید عباسخان حواله می‌دهد و او هم با عبارت کنیف اطاعت میشود قربان همه را بسمع قبول می‌پذیرد.

قطعا در مدت کوتاهی رابطه انسان با انسان را فراموش میکند و دور شخصیت و آزادی قلم قرمز میکشد.

همین روحیه خراب و مسموم باعث میشود که سرشیب زندیه در شیراز رسماً بناموس افسران زیر دست خود و دختران خوانین و تجار شهر تجاوز می‌کند و هیچکس یکمغال سرب‌نار او نمی‌نماید.

همین طرز تربیت و همین قسم اخلاق که مخصوص مستعمرات است به سرلشگر مقدم قدرت می‌دهد که در کردستان بزن هر افسری که طمع کرد او را باموریت بفرستد و غالباً افسران شرافتمند برای آنکه از تعرض فرمانده عالیرتبه خود مصون بمانند ناچار میشوند با ۶۰۰ ریال حقوق خرج یک‌مزل را در ولایت خود و خرج خود را در منطقه ماموریت نظامی لشکر عهده‌دار گردند.

می‌خواهید چنین افسری برای حبران کسر مخارج خود دردی نکند و کم در نتیجه چشیدن طعم پول تقلید از افسران عالیرتبه فعلی وقتی بدرجه سپهبدی رسید چهارصد کتربرق نداشته باشد؟

آیا همین افسر به مفهوم فداکاری مطابق میل خود تغییراتی نمیدهد؟ و میهن را از درجه دیگری نمی‌بیند؟ برای چنین کسانی یک نفر خارجی هزار بار بهتر از زندیه و مقدم نیست؟ و باز هم انتظار داریم چنین افسری برای میهن امثال آقای زندیه فداکاری کند؟

از اینها که بگذریم اگر در رابطه بین فرماندهان و سربازان دقیق شویم و نتیجه حاصله را در زیر میکرسکب کنحاوی و پژوهش قرار دهیم می- بینیم سربازی که در مدت دو سال خدمت دائما کتک میخورد و فحش میشنود و هر روز بوسیله گروهبانیان گرسنه و مستحق بلکه میگیرد صفت درسکاری را بکلی از دست میدهد و فاقد شخصیت فردی و اجتماعی میشود. همین سرباز بدبخت پس از اینکه با سار سی شاهی صاحب سوزاک و سیفلیس شد و بخانه پدری خود بازگشت نمود در حینی که از عواقب سیفلیس بی خبر است و اگر هم مطلع باشد قدرت مالیش اجازه مداوای او را نمیدهد این نحفه خاتمه خدمت سربازی را اول بزن بدبخت و در مدت کوتاهی بتمام خانواده و بالاخره تمام ساکنین ده سوقات میدهد. ای کاش که بدبختی این گروه از مردم که طبقه رارع این کشور نفرین شده را تشکیل میدهند بهمین جا خاتمه مییافت و از شر زالوهای جامعه خلاصی داشتند. این بیچارهگان در حینی که با درد و مرض، با سرما و گرما، با گرسنگی و بیلباسی، با آفتاب سوزان و سرمای شدید کوهستان گلاویز بوده و با طبیعت سر پنجه نرم میکنند مامورین امنیه مثل بلای آسمانی بر سر آنها نازل میشوند. این مامورین غلاظ و شداد ژاندارم بمرغ و حوجه، بگوسفند و گاو و بالاخره بشیر و کره آنها فناءت نکرده و بجان و ناموس آنها تخطی میکنند. درست بخاطر دارم در سال ۱۳۱۷ که عضو کمیسیون بازرسی لشکر خراسان بودم کمیسیون تصمیم گرفت هنگ سوار بیرجند را بازرسی کند بیرجند تا شهر مشهد ۸۴ فرسخ فاصله دارد. موقع حرکت بما گفتند غذا و حتی آب را از مشهد با خودتان ببرید و مبادا در هیچ خانه دهاتی یا قهوهخانهای در راه ذره‌ای غذا خورده و یا جرعه‌ای آب بنوشید وقتی علت امر را استفسار کردیم جواب دادند در تمام طول راه مردم بلا استثناء سیفلیتیک هستند ولی ما عملا دیدیم که از یک طرف صاحب تراخم و سیفلیس و از طرف دیگر بعنوان مسکن درد و دوا

فراموشی و بدبختی‌ها یکسره به‌افیون معتادند هر انسان سنگدلی که چشم-های قی‌آلود و تراحمی بچه‌ها را که غالباً در اثر سیفلیس ناقص‌الخلقه بودند و در میان خاک و خاشاک مثل کرم‌خاکی غلط میزدند مشاهده میکرد و دختران دوازده ساله را با چهره‌های زرد و رنگهای پیریده بدون لباس حتی بدون شلوار میدید بی‌اختیار بآنها شفقت مینمود و تا حد توانائی کمک می‌کرد ولی همین بیچارگان از فشار و ظلم امنیه بی‌نصیب نبودند و یک ستوان چپ امنیه رئیس امنیه قائنات در منزل خود رادیو (با باتری) داشت و در میان آنهمه صبحه و ناله آهنگ رقص و آواز سیگرفت و به لذت می‌گساری خود میافزود. از شما چه پنهان باید با نهایت انفعال اعتراف کنم که در آن روزها من هم مثل اغلب جوانان این کشور مسح‌رژیم بودم و چشم به معجزه نابغه عظیم‌الشان داشتم. آن روز من سلسله منطقی دلایل بدبختی و فقر عمومی را پژوهش نمیکردم و مثل اینکه معتقد بودم این مردم اصلاً بدبخت خلق شده و باید بدست قائد توانا نجات یابند زحمت هیچگونه فکری را بخود راه نمیدادم.

ولی پس از وقایع شهریور و بالا رفتن پرده کم‌کم چشم و گوشم باز شد و با حقایق تلخی آشنا و روبرو گشتم اکنون از شما می‌پرسم آیا انتظار داریم کسی که در منجلاب اینهمه بدبختی غوطه‌ور است بخاطر وطن امثال کازرونی حاج علی‌نقی - نیک‌پور - سید ضیاء - سپهبد امیر احمدی - سرلشگر کریم آقا - سرلشگر خدایار خان - مسعودی و جان خود را فدا نماید؟ آیا میتوان مطمئن بود که معنی توسری و شلاق از دست درجه‌داران ارتش و مامورین ژاندارم و پلیس با کتک و شلاق سرباز هندی و اردنگی سربازان امریکائی و انگلیسی برای او فرقی دارد؟ آیا فحش شنیدن از دهن سرباز هندی و استماع هزارگونه ناسزای عجیب و غریب که مخصوص امنیه و پلیس ایران است برای او تفاوتی میکند؟ وانگهی افراد یک ملت موقعی می‌جنگند

و هنگامی فداکاری میکنند که جان و مال و ناموسشان در معرض خطر باشد آیا ما میتوانیم با جرات ادعا کنیم که اهالی این کشور تاکنون امنیت جانی و مالی و قضائی داشته‌اند؟ وقتی ملتی صاحب جان و مال و ناموس خود نبود آیا آنقدر احمق است که آنها را برای دیگران حفاظت کند و خودش از دور نظاره نماید مگر چپاول سرلشگرها و دزدی فرماندهان عالیرتبه خود را فراموش کرده‌ایم مگر همین‌ها نبودند که حتی بحیره ناقابل نفرات هم چشم طمع داشتند و گاری گاری برنج و روغن و غنای منزل فرمانده لشکر فرستاده می‌شد؟ مگر نه اینکه پدران و مادران بدبخت دختران پیش‌آهنگ باحالت تب در میان کثافت و فقر غوطه‌ور بودند و شاهپور علیرضا بانگاه ناپاک خود بعصمت آنها چشم طمع دوخته بود. مگر فراموش کرده‌ایم که کشتن امثال فرخی‌ها مدرسه‌ها - ارانی‌ها - جهانسوزها و چنان تسمه از پشت ملت کشیده بود که امنیت جانی خود را یکسره فراموش کرده بودیم؟ آیا نداشتن هیچ - گونه امنیت و پایمال شدن همه‌گونه حقوق و شخصیت فردی و عادت دادن مردم بنوسری خوردن و تن دادن بهرنوع پستی عوامل شکست افتصادح‌آور شهرپور و نشانه مسلم انحطاط ملی نبود؟ و آیا قدرت ارتش و سوء تربیت افسران و گنگ و بی‌خبر بودن آنها نسبت بمسائل اجتماعی مسبب اصلی این واقعه شوم نیست؟ و سیاست حکومت دیکتاتوری شرایط اینهمه بدبختی را فراهم نکرده است؟ بنابراین بهوش آئید و قدر و منزلت خود را دریابید - شما در مقابل نسل آینده مسئول هستید - شخصیت اجتماعی خود را بسنجید - ربربار نفوذ غیرقانونی روسا نروید - بافرااد زیر دست خود آزادی عمل و شخصیت فردی بدهید و آنها را نسبت بوظایف سنگینی که بعهدہ دارند آگاه سازید .

ما وظایف بزرگی بردوش خود داریم اول باید دست عناصر ناپاک و نفوذ آنها را که ایران را ملک مطلق خود میدانند از این صحنه کونسآه

کنیم باید کشور ایرانی بخاطر آسایش اکثریت ملت بوجود آوریم که مطابق تعریف خودمان باشد نه اینکه در تفسیر سید ضیاء و سیف‌پور فاطمی صدق نماید آن وقت متفقاً از تمام منافع آن دفاع کنیم و خون ناقابل خود را برای آن فدا نمائیم. اگر غیر از این راه طریق دیگری پیش گیریم و به پیروی از فرمول غلط اطاعت کورکورانه خود را در اختیار ارفع یا ریاضی بگذاریم بحود و کشور و ملت و پرچم ایران خیانت کرده ایم. بهمین دلیل ما باید بمفهوم و مقصود این اطاعت کورکورانه درست پی ببریم و آن را کاملاً تجزیه و تحلیل کنیم.

منظور از اطاعتی که در ارتش‌های ارتجاعی کلمه کورکورانه را بآن افزودند اطاعت از دستورات فنی و جنگی است زیرا معمولاً اگر فرماندهان ارتش در تمام مراحل افسران تحصیل کرده و لایفی باشند نظر باینکه فرماندهان مقام‌های بالاتر، افق بازتر و روشن‌تری را می‌بینند و مفروضات و اطلاعات و معلومات بیشتری در دسترس خود دارند و بعلاوه از افسران و درجه‌داران زبردست خود کار آرموده‌تر و مجرب‌تر هستند حق خواهند داشت تا کتیک خود را در حیطه فرماندهی زبردستان خویش تحمیل نمایند معذالک در مواردیکه زبردستان صحیحاً تشخیص بدهند که نظریه خودشان مقرون به موفقیت بیشتری است حق خواهند داشت با مسئولیت کامل خود از دستور مافوق عدول نموده و نظریه خود را بکار بندند ولی آنهایکه میخواهند ارتش را چشم بسته و کور در راه مویات کشیف خود و بر ضرر منافع اکثریت بطور بندهوار و بی اراده بکار ببرند اطاعت کورکورانه را بطرز عجیبی تعمیم داده و از آن تفسیرات ناروایی کرده‌اند. می‌گویند امر رئیس ولو آنکه غلط و خیانت محض هم باشد حتمی الاجرا است و فقط می‌توانید حکم کتبی دریافت دارید. مگر سرگرد نیو و پاسپار نادری در اجرای اوامر خائن بزرگ سرتیب البرز سرپیچی نکردند و نام نیک خود را در تاریخ آزادی ایران ثبت نمودند

اگر در واقعه ۱۷ آذر که یک بازی کثیف و مانور سیاسی بیشتر نبود افسران ارتش با چشم باز حقایق را می دیدند و بخاطر آن مقام عالی غیر مسئول ملت را بمسلسل نمی بستند امروز جنبش آزادیخواهی صد برابر شده بود و اگر مامورین قتل سرهنگ یولادین ها و جهانسوزها و محکومین باغشاه و ... از اطاعت کورکورانه عدول میکردند امروز کشور ما غیر از این بود که حالا هست .

ما همانطور که بفرمان احساسات و بحکم غیرت و مردانگی در مورد دستورات و تقاضاهای خلاف شرافت ، فرمول اطاعت کورکورانه را زیرپایمی گذاریم و دهن آمر را هرکس و در هر مقامی که باشد با سرب پر میکنیم باید بامر وجدان از دستورات و اوامری که بضرر اکثریت فلک زده این مملکت و بنفع طبقه حاکمه است سرپیچی نموده ولوله های مسلسل و توپ را بطرف آنها و بطرف قصرهای باشکوهشان برگردانیم و انتقام ملت بیچاره را از آنها بگیریم و حقشان را باز ستانیم .

چنانکه بیان کردیم در تحت عنوان همین اطاعت کورکورانه سیاست مخرب دیکتاتوری وابسته سیاست استعمار بود بخوبی پیشرفت کرد و ملت را بخاک ساه نشاند و از آنها سلب شخصیت و حقوق آزادی نمود وبالاخره با انحطاط اخلاق ملی و فراهم نمودن زمینه شکست شهریور ما را بین سایر ملل و نسل ما را در پیشگاه تاریخ پرافتخار ایران شرمنده و سرشکسته ساخت .

ملل یوگسلاوی در مقابل هجوم وحشیانه آلمان مردانه جنگیدند و پس از آنکه ارتش منظم آنها نابود شد با تفنگ بطور غیر منظم نبرد را ادامه دادند .

این جنگ نامساوی که نشانه میهن پرستی و دلیل زنده بودن ملل یوگسلاوی بود آنقدر ادامه یافت تا آخرین سرباز هیتلری معدوم یا اسیر

گردید .

آری یوگسلاوی بهیچوجه تسلیم دشمن نشد و فاتحانه شرافت ملی خود را حفظ کرد .

کشور کوچک یونان در مقابل سیل ارتش موسولینی مقاومت کرد و آنرا وادار بهزیمت نمود وبالاخره در مقابل ارتش آلمان دلاورانه مصاف داد و افتخارات تاریخی خود را حفظ کرد دلیل آنهایی که میگویند ضعیف نباید باقوی سرپنجه نرم کند متکی بچین وهراس است والا فداکاری مفهوم دیگری ندارد .

اگر من بدانم در مبارزه‌ای که در پیش دارم صددرصد موفقیت خواهم داشت ، دخول من در مبارزه حاکی از فداکاری من نیست . آری ملت یونان و یوگسلاوی مردانه فداکاری کردند و شرافت تاریخی خود را حفظ نمودند اگر ملت ایران با یک ضربه از پای درآمد و در مقابل تجاوز اجانب هیچگونه مقاومتی نکرد ، تربیت بیست ساله حکومت دیکتاتوری عامل اصلی آن بود دراین مدت باکمال تردستی شرایط اقتصادی و رابطه آقائی و بندگی اینگونه استعمارهای نامرئی و انحطاط اخلاقی ملت فراهم شد وبشکست بدون مقاومت شهریور منجر گردید .

اگر افسران و درجه‌داران شرافتمند به بقای ملت ایران مقدس علاقه دارند باید به‌سختی از دیکتاتوری بیزار باشد وباکسانی که میلیتاریسم را تجدید میکنند و برای بهره‌برداری بیشتری بنفع خود و اربابان خویش حزب نهضت ملی را بوحود می‌آورند مخالفت نماید درست دقت کنید و چشم و گوش خود را بازنمائید ایجاد حزب نهضت ملی و برقراری رژیم میلیتاریست دنباله همان سیاست ۲۵ ساله است والا ماهی سیصد هزار ریال مخارج تشکیلات حزبی از طرف مقامات غیر مسئول پرداخت نمیشد و در نگاهداری ارفع این همه اصرار و ابرام نمی‌گردید . افسران و درجه‌داران شرافتمند و میهن پرست

ارتش را روی سخن من با شماست بیائید کلاه خود را فاضی کنیم و بوضع فلاکت بار ارتش با نظر دقت بنگریم .

مگر ما از میلیتاریسم دوره گذشته چه نفعی برده ایم که امروز هم برای تجدید و تثبیت آن اقدام نمائیم . تنها استفاده مشروعی که افسران ارتش میکردند این بود که بیش از حق قانونی بدرشکه چپ باج نمیدادند و موجهم برخلاف تمام موازین حق و عدالت نمی توانست سالی دو مرتبه کرایه خانه آنها را زیاد کند .

بهمین جهت هر وقت درشکه را صدا میزدند میگفت مسافر دارم یا متعذر بیاز کردن درشکه و رفتن بطرف اصطبل میشد . موجهین هم اصولا خانه خود را با افسران کرایه نمیدادند . بخاطر دارم که در اهواز محله ای بنام (دوب) وجود داشت که نظیر ناحیه ۱۰ تهران بود . هر وقت افسری بلسگر اهواز منتقل میشد دژبان یا دگان خانه یکی از معروفه ها را بزور برای او خالی می کرد در نتیجه این عمل افسران هم محله و همسایه معروفه ها بودند و فقط رفت و آمد این دو طبقه در آن محله طبیعی و خالی از منظور بنظر میرسید اگر درست دقت کنیم طبقه افسر و درجه دار ارتش در دوره میلیتاریسم بیش از سایر طبقات تحت فشار بی چیزی و بدبختی و اهانت و ترس و حبس و زجر بود . افسران صورت خود را با سیلی سرخ میکردند و با جیب خالی در خیابان های اسلامبول و لاله زار قدم میزدند ، از قوت لایموت همسر و فرزندان خود میکاستند تا برای حفظ حیثیت ارتش لباس خوب بپوشند ولی بالاخره سر آنها فاش شد و شعر عامیانه « زن افسر مشو افسر فقیره . . . » وضع رقت آمیز داخله زندگی آنان را برملا کرد . آن وضع ملت و این هم وضع افسر . آیا باز هم ما حاضریم چنین خیانتی را بخود و ملت ایران هموار کنیم و با دست خویش با ایجاد میلیتاریسم و تهیه زمینه دیکتاتوری ، میهن مقدس ایران را بطرف انحطاط سوق دهیم ؟ . بعقیده من هیچ افسر شرافتمندی باین

همه پستی راضی نمی‌شود و عاملین ایجاد حزب نهضت ملی را که در صدد تجدید ملیتاریسم هستند سختی خائن و بی‌وطن میخواند. افسران ارتش میدانند که ارفع میلیونر عامل کشف خارجی و دلال استعمار اجانب است. ارفع برای حفظ یک گردان گاو ولارک و لیره‌های خود کمر غلامی خارجی‌ها را محکم بسته است و خانم انگلیسی‌ش جاسوس معروفی است که مدت‌ها بانصب عبارت «بسم الله الرحمن الرحيم» در روی سینه خود میان بومیان آفریقا جاسوسی نموده و از سالهای پیش تاکنون بمعیت شوهر عزیزش بهمین شغل مقدس ادامه میدهد! فقط امثال ارفع و اخوی و مردپیلیدی مثل سرگرد ضرغام که چهره‌اش حاکی از قلب سیاه و چشمانش دلیل کوتاهی و کوری عقل اوست میتوانند برای بازگشت ملیتاریسم کوشش کنند و افسران آزادیخواه را ماحراجو و خائن بنامند. همین متملقین و استفاده‌چپها که بوئی از میهن-پرستی و شرافت نبرده‌اند مقام عالی و ساده لوحی را ملعیه بازیها و منافع خطرناک خود قرار داده و دیر یا زود نابغه و دیکتاتور عظیم‌الشان دیگری برای نابودی این ملت بدبخت میپرورانند. ما نباید اجازه بدهیم چنین روزی تجدید شود و حیات ملی ما را تهدید نماید. همیشه ملت ایران از دست قبله‌های عالم رنج‌هاکشیده و سختی‌ها دیده است. همین قبله عالم مرحوم، اهالی مازندران و گرگان و بجنورد و را بخاک سیاه نشاند و قصر-هائی به تعداد جزایر اوقیانوس کبیر در قلب پای‌تخت و سعدآباد بوجود آورد. سالی میلیون‌ها لیره بیانگهای خارجی فرستاد و ملت ایران لخت و گرسنه و بی‌دوا در زیر شلاق ژاندارم و پلیس جان داد. کشور را از شخصیت‌های آزادیخواه و شرافتمند خالی نمود و یک مشت اراذل و اوباش خونخوار و پست را بر ملت مستولی کرد. اینک که رشته اتصالی و منطقی روابط دیکتاتوری و فقر عمومی با سیاست استعمارطلبی روشن شده است به‌بینیم عمال استعمار از یک حکومت دیکتاتوری دست‌نشانده چگونه استفاده اقتصادی

میرند و قبله‌های عالم که قادر و متعال و فرما‌روای مطلق و بلا معارض ملت بدبخت هستند چگونه وظیفه‌نوگری و مراتب جاکری خود را انجام می‌دهند. در این زمینه مسائل گفتنی بسیار است ولی ما بملاحظه رعایت اختصار با استفاده از کتاب نفت بمسئله اهداء و تحدید قرارداد نفت داری اکتفا میکنیم تا بار دیگر با ارقام ضرر قبله‌های عالم و خیانت حیران‌ناپذیر آنها را نسبت بملت فقیر ایران ثابت نموده باشیم:

یکروز قبله عالم مظفرالدین شاه قاجار یکی از اتباع استرالیا را مورد عنایت و لطف مخصوص خود قرار میدهد و «خاطر خطر ملوکانه از راه لطف و مرحمت به ویلیام ناکس داری و با خلاف ا و عمال ا و دوستان ا اوارا» مرحمت مفرماند که برای مدت ۶۰ سال در سرزمین ایران تحقیقات و تفتیشات نموده چاه حفر نماید بهر عمق که مایل باشد و نتیجه محصول زیر زمینی هر چه باشد حق بلامانع او تلقی شود. و خلاصه مال ملت را به باد میدهد و از کیسه فقراء حاتم بخشی میکند، ۳۲ سال بعد «بدون آنکه کسی از باطن امر بطور صحیح خبر داشته باشد دولت ایران بدون مقدمه در اواسط سال ۱۳۱۱ شمسی مطابق اواخر سال ۱۹۳۲ میلادی امتیاز نفت جنوب را لغو نمود. در آنروزها شور غربینی در سکنه ایران پیدا شد، چراید وقت آنرا با یک آب و تابی جلوه دادند، مجالس شادی و سرور تشکیل گردید که امتیاز نفت جنوب لغو شده. در همان روزها هم اشخاص مطلع پیش‌بینی میکردند که این عمل لغو امتیاز برای تمدید مدت امتیاز است و مال‌کار را چنین پیش‌بینی میکردند در واقع هم همینطور شد.

بیست و هشت سال زیادترباخر امتیاز نمانده بود و این ۲۸ سال هم در عصر یک ملتی که دوهزار و پانصد سال تاریخ روش و برجسته دارد چندان وقت زیادی نبود و بزودی سیری میشد در آنوقت تمام موسسات شرکت بدون چون و چرا بموجب همان امتیاز بدولت و ملت ایران تعلق میگرفت ولی

مصلحت خیراندیش بواسطه قول و قرارهایی که سالهای قبل برای رسیدن بمقامات عالیه بمقامات عالی دولت ذینفع داده بودند نمی توانستند صبر و تحمل را پیشه خود سازند و بگذارند این بیست و هشت سال که در عصر یک چنین ملتی بیش از چند روز نمود ندارد سیری شود و ملت ایران بحق خود برسد آنهم حقی که میلیون میلیون لیره ارزش دارد و فقط به یکصد هزار فرانک واگذار شده است ...

بالاخره فرمان قائد عظیم الشان که برای چنین روزهایی سراریکه سلطنت حلوس فرموده بودند و بدلالی تقی زاده لندنی که سمت وزارت دارائی را داشت امتیاز داری تعیین شد و طبق حساب دقیق آقای دکتر مصدق نمائنده شاهامت و دانشمند تهران «۱۲۶ میلیون لیره انگلیسی از قرار ۱۲۸ ریال ۰۰۰/۰۰۰/۱۲۸/۱۶» بملت ایران ضرر رسید و تاریخ عالم نشان نمیدهد که یکی از افراد مملکت بوطن خود در یک معامله ۱۶ بیلیون و یکصد و بیست و هشت میلیون ریال ضرر زده باشد و شاید ما در روزگار دیگر نزاید کسی را که سیگانه چنین خدمتی کند ...

در آن روزها هیچکس حرات نداشت برخلاف تمایل قله عالم سخنی نگوید و یا چیزی بنویسد . آن روز دیکتاتور ایران می بایست از اربابان خود حق شناسی کند و وظایف نوکری را بصرف اربابان حقیقی یعنی ملت ایران احام دهد این حق شناسی یکسره بر روی بقای ۱۵ میلیون نفر که حکم بنده او را داشتند قلم فرمز کشید . موضوع نفت موضوع بی اهمیتی نبود . بقول لرد کرزن وزیر امور خارجه انگلستان «موتلفین روی امواج نفت بطرف فتح و پیروزی روان شدند» و بقول کلمانسوسر فرانسه «هریک قطره نفت ارزش یکقطره خون دارد» و اینک بنا به همین اهمیت نفت است که بون وزیر امور خارجه دولت کارگری انگلستان میگوید «ما در جنوب ایران و خلیج فارس منافع حیاتی داریم» سایر این مطلقا در میابیم که انتخاب ملک مدنی و عباس

مسعودی و علی دشتی و انوار و اعتبار و روی اتفاق نیست و رضا شاه میجا صاحب جان و مال و ناموس این ملت میشود . موضوع نفت تنها یکی از لطامات دوره دیکتاتوری و تحریم آزادی گفتار و محامع بود که بوکالت از طرف ملت صورت گرفت . این خیانت اصولاً قابل بخشش نیست . این ضرر جبران - ناپذیر نتیجه سلطه حکومت دیکتاتوری رضا شاه بود که به پشت گرمی ارتش بنده و بی روح ، ارتش کور و نفهم و ارتشیکه روی پایه غلط و تعبیر ناصواب اطاعت کورکورانه بنا شده بود و بهر عمل خائنه‌ای که او میخواست دست میزد صورت گرفت نتیجه همین بت پرستیدن که با قرن بیستم و عصر اتم منافات دارد انحطاط اخلاق ملت و محو قدرت اقتصادی ایران بود . آیا بار هم بت پرستیدن را شعار خود میکنیم ؟ و گفته کسانی که در ضمن نطق برای خود میهن را متمرکز در وجود شاه و بالنتیجه پرستش شاه را پرستش میهن میخوانند نمیخندیم ؟ و شعار خدا - شاه میهن را شعار خدا - میهن - پرچم تبدیل نمیکیم ؟ ارفع که یکدفعه در آما دگاه و یکدفعه در لشکر اول افسران را وادار کرد بسلامتی شاه سابق هورا بکشند نظر سوء خیانت داشت .

بهترینست که خائنین را بشناسیم و در موقع مساعد بیالای دارمحازات بفرستیم ؟ پرستش شاه اصولاً بت پرستی است اگر بر فرض محال شاهی حقوق افراد مات را مراعات کرد و ناموس دختران پیش آهنگ نظرسوئی نداشت حد اکثر باید او را دوست داشت ولی برعکس همیشه باید میهن را پرستش نمود و آنرا قله آمال خود داشت . جوانان روشنفکر و میهن پرست فقط باید کنج دل خود را به مهر میهن اختصاص دهند و برای سرافرازی و نفعی ملت و کشور باستانی ایران جانسازی و فداکاری کنند . روس و انگلس یا هر ملت دیگری برای ما بیگانه است . ما باید فقط و فقط حافظ منافع ملت ایران باشیم ما باید برخلاف گذشته چشم و گوش خود را باز کنیم و کورکورانه برای تامین منافع کشورهای استعمار طلب آلت دست سید صیاء و امثال سیفیپور

فاطمی و عباس مسعودی و نگردیم از نقطه نظر داخلی هم خون ما باید در راه تامین منافع اکثریت فلک زده و بدبخت ریخته شود نه آنکه عده‌ای دزد و بی‌شرف از پیرزن دهاتی صدی بیجاہ مالیات قند و شکر گرفته و ما را با پول خودمان بنوکری خویش بگمارند و ما هم احمقانه در راه حفظ منافع کارخانه کاررونی و شرکت بلور و . . . آتش مسلسل را بروی این‌شاء ملت باز کنیم و جنگال خود را بخون آنها آغشته سازیم .

ما باید از مسئولیت‌های گذشته درس عبرت بگیریم و تاریخ را تکرار ننماییم آهن و سنگ و کاخهای سلطنتی از تحجیر خون ملت بیچاره بوجود آمده و ما مستقیماً در این خیانت و مسئولیت داشته‌ایم .

اهرام مصر که امروز مصریها احمقانه به آن افتخار میکنند در زیرشلاق دیکتاتورها و ضجه و ناله مردم مصر و قبایل دست نشاندۀ ساخته شده ، سنگهای عظیم آن از هزارها فرسخ بدوش ملت ستمکش انتقال یافته و هزارها انسان در راه این مقصود جان خود را از کف داده‌اند . میدانید اینهمه ظلم و جور و آدم‌کشی برای چه بود ؟ برای آنکه یکی از همین بت‌ها و فرعون‌ها نام خود را در تاریخ ثبت کند و پس از مرگ هم در نقطه‌ای مرتفع و در راس هرمی مافوق طبقات رنج دبدۀ و زحمتکشیدۀ بخواب ابدی برود و در همان لحظه آخر هم از بردگان خود ممتاز باشد .

اگر جوانان روشنفکر و افسران و درجه‌داران تحصیلکرده ایران اجازه دهند همین بساط و همین اوضاع تکرار میشود و زهی بدبختی و زهی جهالت ! در دوره بیست ساله دیکتاتوری ترارها قانون مظلوم‌کش با یک قیام و قعود نمایندگان فرمایشی بتصویب رسید این قوانین که بنفع اقلیت حاکمه و بضرر اکثریت بیچاره بود آخرین شیرۀ حیات این ملت بدبخت را کشید و بکاره آنها را بخاک سیاه نشاند ما باید با اهمیت این گونه قوانین یکطرفه‌پی بریم و قوانینی را که حافظ منافع اکثریت نیست محترم بشماریم .

درایندوره که بین اکثریت مردم و اقلیت حاکمه یک قدم تعادل عحیی حکمفرما است. ارتش و قوانین انتظامی بنفع ظالم و بضررتوده مظلوم وسیله احرای قوانین یک طرفه و غلطی است که بدست خود هیئت حاکمه رضع میشود اگر ما درست دقت کنیم، روح این قوانین را با پرنسیپ و جنبه آزادی خواهی خود مخالف می بینیم مرحوم دکتر ارانی در محکامه تاریخی خود راجع بقانون چنین میگوید:

«حق که بمجرد پیدایش بشر و اجتماع وی بوجود میآید عبارتست از مجموع اختیارات یکنفر یا یکفرد قانونی. حق یکفرد در مقابل افراد دیگر مفهوم وظیفه را بوجود می آورد. عدالت و حقانیت عبارت از حفظ آن حقوق و وظائف است که برحسب ساختمان و تکامل طبیعی و منطقی فرد و جامعه بایستی بدانها تعلق گیرد.

اصلیترین و اولی ترین آنها عبارت است از حق حیات و آزادی یعنی حقوق و وظائف متساویه نسبی افراد در مقابل رنج تولید و استفاده از مصرف انتظام امر تولید و مصرف.

بنابراین عدالت واقعی در حفظ آزادی این حقوق و وظائف میباشد. متفکرین بزرگ مانند ارسطو بتضمین این حقوق بوسیله قیام ها و اعتراضات شدید فتوا میدهند.

قوانین عبارت از فرمولهای متلور و متجری است که طبقه واضع آن ادعا دارد که بعدالت واقعی در قالب آن قوانین صورت عملی داده است چون جامعه همواره در حرکت و طبقات حاکمه و ایده ثلورژی آنها در ادوار تاریخی در تغییر است پس قوانین نیز که محصول فکر و حافظ منافع آن طبقات است وقوه قضائی که ماشین اجرا و اعمال آن مدرجها است در جریان دانی می باشند بنابراین قوانین مانند حسابهای رنگارنگ گاد بیره و گاه شفاف دور نور ثابت عدالت واقعی را فرا گرفته است.

آیا ممکن است قوانینی که بدست اقلیت وضع شده شفاف و حاکی عدالت باشد؟ چه چیز ضمانت میکند که اقلیت واضع قانون علی‌رغم طبع و مشی منافع خود بفکر توده باشد؟.

تاریخ بر از قوانین تیره و تار است قوه قضائی و مدرج‌های آن یعنی قوانین، تابع طبقه حاکمه و تکامل ادوار تاریخ است. چه صحنه‌های جنایت و قوانین جابرانه‌ای که بنام عدالت در تاریخ بشر ظاهر و منسوخ گردیده‌اند.

در یونان قدیم بنام همین قوانین تیره و مفتضح جام شوکران بدست سقراط بعنوان مخالفت با ارباب انواع شهر که آن روز مقدس بود داده شد. در روم جمع‌کثیری در صحنه‌ها طعمه وحوش گرسنه گردید.

در قرون وسطی سام خدا و مسیح از طرفی ادارات انگریسیون رباها بریده شد و توده‌ها از افراد بشر زنده زنده بآتش ریخته شدند! در قرون وسطی محاکمه بین ارباب و رعیت جنگ تن بدن بود که در آن خان‌سواره و با سلاح و رعیت پیاده و بدون سلاح در مقابل هم قرار می‌گرفتند. پس از حتم آن صحنه فحیح نقش آن رعیت، بعنوان محکوم از جلسه محاکمه بیرون کشیده میشد. در دوره ندد (رسانس) پیشوایان سعادت بشر مانند حوردارنو، بریو و پاپولس و غیره بسوختن در آتش و زبان بریده‌گی محکوم گردیدند گالیله نیز اگر زانو بر زمین نمی‌زد و با انگشت پا دنیائی را برایش پاپ نمی‌خنداسید در آتش مسوخت آیا قوانین جبار امروز و شهربانی‌های طبقات ممتاز با آن قوانین و تعصبات ادوار قبل تفاوتی دارند؟ نه. دنیا بآحر نرسیده و تاریخ هم نایستاده است و همان اقتضاحات است که بدست قوای قضائی طبقات ممتاز تکرار میشود تا آنکه دوره وضع قوانین مطابق عدالت واقعی و نفع توده بشر برسد. هر قدر این محکمه و لباس‌های رنگارنگ شما به‌مطربان مقدس مآبد قانون اعدام سقراط و تعصبات مذهبی کاتولیکی

هم بنظرشان مقدس بود، این جلسه هم مانند آن جلسات مصحک و فحیح روری موضوعی برای صحنه‌های نمایشات خواهد شد.

قوه محرک و تغییر قوانین بحدی برگ است که بزرگترین تعصبات هم نمی‌تواند مانع آن تغییر شود کافی است به تغییر قوانین شرعی و عرفی در محاکم ایران با وجود این همه تعصبات توجه کنیم. پس قانون مقدس نیست!! فقط آن قانون مقدس است که حافظ منافع توده باشد حدیث کید با نظر وسیع و وجدان پاک حکمیت نمائید تا کارتان روزی مضحکه سل آئیده نشود. حالا بقانونیکه در این جلسه مطرح است توجه نمائید. هرگاه اقتصاد که پایه جامعه است و قوانین اجتماعی بمرحله‌ای برسد که نتواند باقی بماند بوسیله انقلاب تحول میابد. محصولات انقلاب که جریان طبیعی تاریخ آنها را ایجاد کرده است حقانیت دارد قانون اساسی فعلی ایران محصول یک انقلاب خونین این ملت است که برای تحصیل آن در هر گوشه از خون جوانان وطن لاله دمیده بود. هزاران نفوس بجهت تحصیل این چند ماده قانون قربانی شد. این انقلاب برخلاف مشهور بدست اجانب صورت نگرفت، بلکه اجانب از آن استفاده نمودند. هنوز آن انقلاب ناقص، و محصول آن سیر از نظر عدالت ناقص بود. زیرا اصول آن قانون از نفوذ فکر مونسکیو، ولتر و روسو به قوانین فرانسه و از آنجا به قوانین ملل دیگر و از جمله ایران به وجود آمده است.

تازه ولتر راجع به این قوانین مشروطه مینویسد این قانون نظیر همان زنگی است که موشها بگربه بستند یعنی استبداد را از میان نبرده است فقط اقدام ظلم را قبلا اطلاع میدهد واضح است که قانون اساسی هنوز از نظر عدالت خیلی ناقص و بهمان ترتیبی که تحصیل شده باید تکامل گردد. « اکنون که روح اینگونه قوانین بکطرفه روشن شد و فهمیدیم که طغنه حاکمه و اقلیت خونخوار آنها را برای نابودی اکثریت و منظور بهره‌برداری

و بودن دسترنج ملت وضع کرده است باید بدانیم که ضامن اجرای این توانین مفتضح ارس است و این وظیفه را نه تنها در داخله کشور بلکه در ماوراء مرزها و دریاها بردوش دارد .

بر اساس عاده از منافع داخلی و استثمار مردم مملکت حدى دارد و دبرها رود بسطه بیستى منتهى مىگردد بدین جهت سرمایه داران پیشین که برای حرص و آرزو آنها هیچگونه سرحدى نمیتوان قائل شد دامنه استثمار و مکیدن خون مردم را بکشورهای دیگر میکشاند و با استثمار این کشورها ، اسیرا طوری های بررگی مسطور بر کردن کسبه های خود و روال قطعی ملل دست نمانده بوجود میآورند .

ما در این باره مجدداً در بخش چهارم صحبت نموده و مقاصد امپریالیسی را بیان خواهیم کرد .

اینک در کادر کوچک مملکت ایران وضع طبقات و رل ارتش را در نظر میگیریم .

در کشور ایران دو طبقه بیش از همه طبقات جلب نظر میکنند : یکی طبقه سرمایه داران و مالکین بزرگ که عده آنها فوق العاده محدود است .

دیگری طبقه زارع و کارگر که اکثریت ملت را تشکیل میدهد . متأسفانه در کشور ایران تعداد کارگران نسبت به بزرگران چندان زیاد نیست و وسائل تولید بزرگران هم همان وسائل تولید قرون وسطی است . باین معنی که در تمام نقاط ایران نظیر هزار سال پیش باگا و آهن زمین را سخم میرسند و با وسائل بدوی بآبیاری و برداشت محصول میپردازند ولی در عوض احتیاجات مالکین صد برابر زیاد شده و محصول زارع هیچگونه تعمیری نگرفته است .

امروز فلان حاکم آمریکا مساعرت میکند ، انوبیل آخرین سیستم سوار

میشود ، از تمام مظاهر تمدن بهره‌مند میگردد .

پسر جوانش هر شب در کافه‌های درجه اول پنج هزار ریال پول میزد و آخر شب هم چند هزار ریال بابت کثافتکاری و عیاشی خود می‌پرداخت و خرج مهمانی‌های بزرگ و وصلتهای سیاسی از دایره محاسبه خارج است . از شما سؤال میکنم این مخارج از کجا تامین میشود ؟ آیا بجزمکیدن خون رعیت ممر دیگری را میشناسید ؟ آیا بجز تحمیل حق اربابی کمرشکن و گرفتن سرانه و هزار نوع باج و مالیاتهای مختلف راه دیگری متصور هست ؟ نه بالنتیجه برای آنکه یک خانواده بیکاره یک فامیل طفیلی و یکعهده مردمی که سر بار جامعه هستند چند صباحی خوش باشند و چند روزی در ناز و نعمت زندگی کنند باید هزارها مردم بدبخت در خاک و خون غلطند ، از گرسنگی بمیرند ، آرزوی یک شکم سیر و یک شلوار گشاد کرباسی را بگور ببرند وزن و بچه آنها در نهایت سختی و فلاکت زندگی نمایند .

مگر فراموش کرده‌ایم که در چند ماه پیش اول آقای محمد بیات و بعدا پسر جوان و همقطار عزیز ما سروان موسی بیات بضرر گلوله نوکرهای ظفر - السلطان ظفری نماینده تحمیلی ولایات ثلاث بخاک و خون غلطیدند میدانید این فاجعه دلخراش که منتهی به قتل دو نفر شد و سروان بیات را با آرزوی داشتن یک بچه که چند روز پس از شهادتش بدنیا آمد بریز خاک سیاه برد برای چه منفعت کتیفی بود ؟ .

ظفرالسلطان میترسید که ده پر منفعت و آباد بیان را از دست بدهد و در دوره پانزدهم هم از وکالت محروم باشد . آقا ابراهیم ، نورچشمی ملک مدنی نماینده مشترک سررید ربولارد و سپهبد امیر احمدی یک رعیت بیچاره را که تقاضای تجدید نظر در روابط رعیت و مالک داشت بضرر گلوله از پای درآورد و یک ژاندارم در زیر ماسک قانون و بعنوان الزام برقراری نظم و آرامش مسئولیت قتل رعیت بیچاره را بخود نسبت داد و به قضاوت همان

نوع قانونی که قبلا بیان کردیم مورد تشویق قرار گرفت امروز از برکت همین تحول ناقص و یکمک حربۀ برند ۵ دزدی و چپاول عده‌ای میلیارد در شده و بجای شراب خون مردم بدبخت را در قدح میریزند و بیشرمانه بسر میکشند. وقتی نیک‌پور، در یک شب ۳۰۰/۰۰۰ ریال میبازد و با کمال بی‌شرقی میگوید «برای من اهمیتی ندارد فردا پنجاه دینار به قیمت هر استکان اضافه می‌کنم» میدانید چگونه آخرین شیره حیات این مردم بدبخت را میکشد؟ و چگونه از درآمد ناچیز یک پیره زن دوک ریس و یک زارع بیچاره صدی پنجاه مالیات میگیرد؟

این‌ها نمونه کوچکی از فجایع و خونخواری این طبقه است که بخاطر شهرت و بمضطور خوش‌گذرانی و تفریح مرتکب میشوند.

اگر قطعه آهن گداخته‌ای را که فرضاً درجه حرارتش ۱۰۰۰ درجه سانتیگراد است در ظرف آبی بیندازیم که درجه حرارتش بیش از ده درجه نباشد پس از مدت کمی مقداری از حرارت خود را بآب پس میدهد و هر دو صاحب یکدرجه حرارت میشوند.

اگر دو خازن را که با هم اختلاف سطح الکتریکی دارند بهم وصل کنیم، از خازنی که سطح الکتریکیش بیشتر است آنقدر الکتریسیته بخازن دیگر داده میشود تا اختلاف سطح آنها از بین برود.

قانون ظروف مرتبطه نیز بطور آشکار تمایل طبیعت را بتعادل و هم سطحی نشان میدهد پس طبیعت بتعادل علاقه خاصی دارد و باین بی‌عدالتیها و عدم تعادلها به نظر نفرت و انزجار مینگرد. میدانید عامل پایداری این تعادل ناپایدار و غیر طبیعی کیست؟ و این گروه بی‌شرم با تکاء چه کسانی به جنایات خود ادامه میدهند؟ اگر خجالت نکشیم باید اقرار کنیم که در سایه سر نیزه ما اینهمه بی‌عدالتی و جنایت روی میدهد و ما هستیم که بی‌اراده بدپیروی از اطاعت کورکورانه این همه تسهیلات را فراهم کرده‌ایم،

ما جیره‌خوار ملتیم ولی با سرنیزه خود تجاوزات مشتی دزد و خائن رانست
بحقوق و حیات آن پشتیبانی میکنیم .

آقای فرامری که مدیر روزنامه کیهان در جواب نامه آقای نامور مدیر
باشهامت روز نامه شهباز که می‌نویسد : «دوست دانشمند من ! این اندازه
اصرار در خوش‌بینی نداشته باشید ، مدت‌ها است در ایران همه نوع ناله و
شکوه و شکایت از طرف بردگانی که تمام حقوق زندگی و مزایای بشری از آنها
سلب گردیده مورد تعقیب دژخیمان قرار میگیرد ، مدت‌ها است سرنیزه این
طبقه یا بدست مختاریها و گماشتگان رضاخان یا بدست جانشینان آنها بنام
مقررات حکومت نظامی برگردن و پهلوی آن کسی که نام آزادی بر زبان
بیاورد فرو میرود ، مدت‌ها است اختناق ملت ایران و ترور دسته‌جمعی آزادی-
خواهان ادامه دارد و زبانها بریده و قلبها شکسته میشود » چنین جواب
میدهید : «این حرفها را بروید بکسی بزنید که نداند یا خودش منکر باشد .
چه وقت من از این اوضاع دفاع کرده‌ام ، کدام خوش‌بینی را دارم که میفرمائید
در آن اصرار نکنم ؟ مگر شما کیهان را نمیخوانید ؟ این معایب را که شما
می‌بینید من هم می‌بینم و همانطوریکه شما متأثر میشوید من هم متأثر می-
گردم بعلاوه چون من بیش از شما با مردم خارج از تهران ارتباط دارم بهتر
میدانم که چه وضعی در این کشور حکمفرماست .

آزادی فکرو عقیده چیست ؟ ملت ایران بقدر حیوان ، بقدر سگ ، بقدر
گره در کشور خود حق حیات ندارد . آیا شما میدانید که در سال ۱۳۲۱ و
۱۳۲۲ چندصد نفر از مردم لارستان به بندرعباس فرار کردند و هیئت حاکمه
ایشان را از آنجا بیرون راندند و در بازگشت تماما توی راه از گرسنگی مردند ؟
برادر من در یکی از دهات بین راه لارستان و آبادان منزل داشت ، میگفت
هر روز صبح که از خواب برمیخواستیم تا چشمان کار میکرد آدم میدیدیم
که پشت سرهم افتاده‌اند ، بعضی‌ها مرده ، برخی غش کرده ، جمعی نیمه‌جان

افتاده و عده‌ای ناله و راری میکردند، هر کس مرده بود راحت شده بود و هر کس زنده بود بعد از مقداری ریج و شکنجه دو سه کیلومتر آنطرف‌تر می‌مرد. اینها مردم لارستان و بنادر و سایر نقاط فارس بودند که برای پیدا کردن کاری به آبادان می‌رفتند و از صد نفر یکی هم بمنزل نمی‌رسید و آنهم که می‌رسید تازه راهش نمیدادند و باید برگردد و در برگشتن بمیرد. اگر بگوئیم بیش از دو ثلث، مردم لارستان و بنادر تابع آن در دو سال ۲۱ و ۲۲ مردند مبالغه نکرده‌ام بچه دردی مردند؟ بدرد گرسنگی، مقررات، راه تجارت و ارتباط بنادر عربستان را که مورد زندگی ایشان است برایشان بسته است، محصول زراعتی آنها را که کفایت ثلث احتیاج ایشان را نمیکند ما مورین غله از ایشان گرفتند از حیره‌ای که دولت مطابق قانون جیره‌بندی تعیین کرده بهیچ کدامشان نرسید بلکه میان چند نفر گردن کلفت تقسیم شد و در بازار سیاه فروختند، مثلاً یکی از کدخداها که دو نفر وکیل بمجلس می‌فرستند بذر یکساله یک بلوک را گرفت و در بازار سیاه فروخت و با قیمت آن که عبارت از پانصد هزار تومان باشد همان بلوک را خرید، شاید شما در کتب خوانده باشید که بعضی از طوایف وحشی دخترهای خود را از گرسنگی می‌فروشدند این عمل در بنادر تابع لار و لنگه در سال ۲۱ و ۲۲ واقع شد و کشتیهایی که از کویت یا بنادر دیگر عربستان آمدند مردم دختران خود را بایشان فروختند و بعضیها نیز مفت بایشان دادند و در ازای این افتخار جاویدانی که برای ایرانیان نزد عربها حاصل شد چند نفر در شیراز و سایر نقاط فارس میلیارد شدند، بعضی از کدخداهای کوچک در ماه بین یک میلیون و یکمیلیون و نیم تومان از فروش جیره مردم عایدی داشتند، فکر کنید، یکمیلیون و نیم تومان در ماه! می‌فهمید چه می‌گویم!

راکفلر و فرداینقدر دارند؟ اینها که کدخداهای کوچک بودند، اما خوانین بزرگ که بکش بالاتر. در یکی از نواحی معروف است بلکه بتوانر

رسیده است که دو نفر وکیل با رئیس خواربار شریک بودند و ماهی شصت هزار تومان از او میگرفتند ، هرکدام روزی هزار تومان ! فکر کنید وقتی که رئیس خواربار روزی دو هزار تومان بدونفر وکیل میدهد خودش و اجزای زیردستش چقدر میبرند و آن عمال و کدخداها که این پول را بایشان میدهند و جیره مردم را میگیرند چه میکنند ؟ ۱۰

همقطاران عزیز ممکن است شما باین سکنه‌ها برخورد کرده باشید ولی قطعاً با سیقیدی تلقی نموده و بدون فکر از آنها گذشته‌اید امروز روزی نیست که من و شما بسرنوشت ۱۵ میلیون بدبخت بی‌علاقه باشیم ، باید مردانه تصمیم بگیریم و ریشه این مظالم را از بیخ و بن براندازیم . ما که امروز در نهایت سختی زندگی میکنیم و با مرگ تدریجی بحیات خود خاتمه میدهم چرا بخاطر یکمشت مظلوم و برای نجات یک اکثریت بزرگ جان خود را فدا نکنیم و لااقل نسلهای آینده را از نعمت آزادی و آسایش برخوردار نسازیم ؟ . امروز عده انگشت شماری در این کشور ، ارتش و دولت را وسیله اجرای مقاصد خائنانه خود قرار داده‌اند وکیل میشوند یا وکیل میتراشند ، بادسته بندیهای خطرناک خود دولتهای مخصوصی را روی کار میآورند و پس از بهره برداری استفاده‌های لازم آنها را برکنار میکنند .

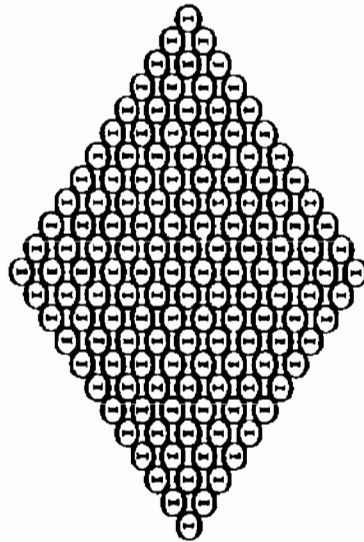
شوخی نیست ، قدری توجه کنید در تمام مدت جنگ هشتاد درصد سهمیه اجناس خاورمیانه که از طرف متفقین وارد میشد توسط مسعودی و عاملین او وارد گردید . حساب منافع این یک فقره معامله سر بجهنم میزند . آنوقت میخواهید عباس مسعودی از ترس آنکه بسرنوشت رئیس خواربار میانه دچار نشود با هرگونه جنبشی مخالفت نکند ؟ همه کس را وطن فروش نداند ؟ و در روزنامه‌اطلاعات افسران آزادیخواه را خائن معرفی نکند و هر جنبش آزادی-خواهانه را مخالف مصالح عالیه ا بشمارد ؟ اینجا است که مفهوم مصالح عالیه روشن میشود و منظور از ایران و میهنی که مسعودی مینویسد واضح

می‌گردد. آنوقت از ما هم دعوت میشود که برای حفظ میهن مسعودی او نیکپور و حاج علینقی و کازرونی بروی آزادیخواهان مسلسل بندیم و این عدم تعادل غیر طبیعی را همچنان پایدار نگهداریم ۱۱

اگر بعنوان تفریح هم شده باشد یکشب روزنامه اطلاعات را بخريد و بهینید عباس مسعودی برای حفظ ثروت بی انتهای خود و برای فرانک‌هائی که در بانکهای سویس گذاشته است با چه وقاحت و بی‌شرمی جنبش‌های آزادی-خواهانه ایران و سایر کشورهای تحت‌الحمايه امپراطوری متبوعه خود را تخطئه میکند. محافل مرتجع و عمال استعمار هر نوع قیامی را بدیگران نسبت می-دهند و با تمام قوا جنبه ملیت آن را انکار مینمایند. از این آقایان باید سؤال کرد که آیا قیام میهن پرستانه میلیون هند هلند هم بدست مقامات شوروی صورت گرفته است؟ کسانی که میگویند شوروی نسبت به ایران نظر استعمار دارد مغرض و خائنند دولت شوروی هم چنانکه در کنفرانس تهران و بارها در رادیو مسکو استقلال و تمامیت ارضی خاک ایران را تأیید کرده است به مقتضای نوع حکومت خود از ابرام این نظر ناچار خواهد بود. آنهایی که جنبش‌های آزادیخواهانه را مخالف منافع خود و اربابان قدیمی خویش میدانند و کسانی که از دار مجازات میترسند و از تصفیه حساب با ملت بینا کند، این نغمه‌های شوم و این اخبار جعلی را پراکنده میکنند تا مگر از حس غرور و از روح میهن پرستی جوانان این کشور برای حفظ منافع خود استفاده نمایند و بار دیگر با تمام قوا بر این ملت ستم‌کش سوار شوند. ما نیز باید بحکم میهن پرستی و علاقه به تمامیت ارضی و استقلال کامل ایران با هر کشوری که مخالف شئون خود مختاری ما باشد نبرد کنیم و برای حفظ مرزهای ایران مقدس و محبوب جان خود را نثار نمائیم.

اگر بر فرض محال دولت شوروی برخلاف دستورات لنین و قانون اساسی خودشان که مخالف هرگونه استعمار و تصاحب خاک دیگران است کوچکترین

نظری باستعمار ملت ایران داشت ما باید مردانه کمر همت ببندیم بایک جنگ غیر مساوی که منتهی به نابودی آخرین فرد ایرانی شود با آنها مصاف دهیم . ولی همانطور که قبلا بیان شد حکومت شوروی تمامیت استقلال ارضی ما را محترم خواهد شمرد و طبق منشور ملل متفق ، در ایران طالب وجود یک حکومت دموکراسی و آزادی است که رویه های فاشیستی را ترک گوید . این ملت بدبخت را بیش از این بخاطر منافع خود و محافل استعمار نامرئی و چهارصد ساله خارجی تحت فشار ظالمانه قرار ندهد .



بخش دوم

موضوع افسران فراری و تشکیل

حزب نهضت ملی

مرحوم فرخی یزدی مدیر روزنامه طوفان یعنی همان رادمرد آزادی-
خواهی که بدست عمال شهربانی دوره ننگین دیکتاتوری با وضع فجیعی
بقتل رسید در غزل معروف خود که در زندان قصر قاجار سروده است از روی
کمال ایمان و با منتهای سوز دل میگوید:

طییدن‌های دلها ناله شد آهسته آهسته

رسانتر گر شود این ناله‌ها فریاد می‌گردد

آری مرحوم فرخی ناله کرد و نابود گردید.

از ظلم و استبداد شکایت کرد و بقتل رسید، گمان میکرد ناله‌اش فریاد
بدل میشود و مثل کاوه آهنگر میتواند ملت ایران را برضد شاه مستبد و طبقه

حاکمه بشوراند ، میتواند ریشه بیداد را برکند و کاخ ستمگری را با خاک یکسان نماید .

ولی افسوس که تمام آمال خود را بگور برد و در لحظات آخر زندگی ، موقعی که در زیر چنگال خون‌آلود دژخیمان سیاه دل دست و پا میزد و هنگامی که در راه آزادی ، مرگ خود را با چشم میدید و قدرت هیچگونه عکس‌العملی را نداشت با حسرت جان سپرد و نسبت بآینده کشور و وضع خویش نگران بود او بخوبی میدانست . که بدستور استاد ازل ، با ایجاد وحشت و ترور و با نابود کردن آزادیخواهان و شخصیت‌های ملی رژیم زور و قلدری در ایران تثبیت میشود و آزادی و حریت از بین میرود . بهمین جهت حق داشت مایوس و نگران باشد و وضع آینده ایران را با اضطراب بنگرد . متأسفانه این نگرانی صورت حقیقت بحود گرفت و مردان آزادیخواه ایران یکی پس از دیگری بدست دژخیمان شهربانی جان سپردند . آزادی قلم ، آزادی گفتار و آزادی عقیده از بین رفت و امنیت جانی و مالی و قضائی مردم سلب گردید . نفس‌ها در سینه حبس شد و ترس و وحشت عجیبی سرتا پای وجود مردم را فراگرفت . درحقیقت رژیم دیکتاتوری ایران بمراتب از رژیم هیتلر و موسولینی سخت‌تر و خطرناک‌تر بود و سلطنت رضا شاه بیشتر ضحاک عرب شباهت داشت . در قصص و حکایت خوانده‌ایم که روزانه مغز دو جوان برای خوراک مارهای دوش ضحاک از کاسه سر خارج میشد و دو خانواده را بعرای فرزندان خود به‌ناله و فغان و امیداشت ولی در دوره بیست ساله دیکتاتوری ما دیدیم که روسای پیش‌آهنگ ، وزرای فرهنگ و عمال شهربانی روزانه چندین دختر بکاخهای سلطنت بردند و باعث سرشکستگی و هتک ناموس خانواده‌ها شدند . بفرمان قائد عظیم‌الشان ، طفل پنج ماهه و غیر شرعی ولایت‌عهد ، بادست پزشک و عمل جبری راه فنا پیش گرفت و هزارها جنایت و قتل‌مظهور پیوست . مال مردم مجاناً در مقابل پرداخت مبلغ ناچیزی بنام فله عالم

ثبت گردید و تنها از درآمد شهرداری تهران که حقامیایست بمصرف لوله کشی آب رسیده باشد سی و پنج میلیون تومان در راه ایجاد کاخهای سلطنتی خرج شد. اگر بجنوب شهر برویم و مایع غلیظ و سیاهی را بنام آب مشاهده کنیم و اگر متوجه شویم که هشتاد درصد متوفیات این ناحیه ناشی از کثافت همین آب است آنوقت با چراغ بدنبال مرحوم ضحاک رفته و تصدیق میکنیم که فجایع این دوره از مظالم عهد ضحاک بمراتب بیشتر است. ولی همانطور که مرحوم فرخی پیش‌بینی میکند بنیان جور و جفا سخت بی‌بنیاد است و کاخی که پایه آن بر ظلم و ستم گذاشته شود محکوم فنا است.

بویرانی این اوضاع هستم مطمئن زین رو

که بنیاد حقا و جور بی بنیاد میگردد

آری خرابی از حد گذشت، بیدادگری بمنتها درجه رسید و در تائید

عقیده فرخی که میگفت:

دلم از این خرابیها بود خوش ز آنکه میدانم

خرابی چونکه از حد بگذرد آباد می‌گردد

وقایع شهرپور پیش آمد و قائد عظیم‌الشان که ملتی را پشتیبان خود می‌دانست یک‌دفعه احساس تنهائی و بی‌کسی کرد بجای رژه‌های سوم اسفند اعمال و مظالمش مثل فیلم از جلوی دیدگانش گذشته و وجدان باطنی او را متاثر و سرزنش نمودند. خاک میهن رضاشاه را طرد کرد و بجنوب افریقا فرستاد. یعنی سرانجام بخاک امپراطوری بزرگی که در آن سمت نوکری داشت گسیل گردید و دور از ایران بمرض خوره جان سپرد. ولی با رفتن رضاشاه بنیان ظلم ریشه کن نشد. امرای فراری شهرپور، وکلای فرمایشی دوره استبداد و عاملین اجرای سیاست دیکتاتوری یکی پس از دیگری وارد صحنه سیاست شدند و دور از چشم قائد عظیم‌الشان هر کدام در حیطه خود روش دیکتاتوری پیش گرفتند. بکروز با اشاره سفارتخانه‌های خارجی و بفرمان رضاشاه امثال:

علی دشتی، عباس مسعودی، ملک مدنی، سید یعقوب انوار، اعتبار و..... نماینده مجلس شدند و با قیام قعود بی اراده خود تمدید امتیاز نفت و صدها قوانین غلط را تصویب نمودند روز دیگری همین آقایان و همین بازیگران عصر طلائی صاحب اختیارات نامحدود شدند و عزل و نصب وزرا و کابینه‌ها را مطابق منافع شخصی بخود اختصاص دادند. بازار رشوه و ارتشاء رونق گرفت تدین‌ها و سهیلی‌ها از برکت وزارت خواربار و انتخابات دوره چهاردهم میلیارد شدند. ولی در ضمن این همه مظالم و در قبال تمام خساراتی که از این جنگ خانمانسوز نصیب ملت ایران گردید، بما تنها یک منفعت رسید و ما را به نتایج خود امیدوار ساخت. این منفعت بزرگ که در ظاهر ناچیز بنظر میرسد بیداری ملت است روزنامه‌ها کم و بیش آزاد شدند و از روی فجایع دوره گذشته و زمان حاضر پرده برداشتند. کم‌کم مردم بهوش آمدند و نسبت بدنیای خارج و مفهوم آزادی و دموکراسی واقف گشتند. در اوایل کار نظر به سوء ظنی که مردم در نتیجه تربیت دوره گذشته نسبت بهم داشتند تعداد زیادی حزب و دستجات سیاسی بوجود آمد و هر دسته که از ده نفر تجاوز نمیکرد از دوستان فوق العاده صمیمی تشکیل میشد و لسی چون در ضمن عمل احساس کردند که ده نفر قدرت فوق العاده ناچیزی است و نمی‌توانند با گره‌های کهنه کار مبارزه نماید کم‌کم بهم نزدیک شدند و امروز بیش از پنج حزب نسبتاً سرشناس وجود دارد که سه‌تا از نیرومندترین و خوش‌نامترین آنها طرفدار منافع اکثریت ملت یا با اصطلاح سیاسی دست چپند و دوتای دیگر که فقط قدرت مالی و اعتبار لیره دارند از کثیف‌ترین و سرجنابان طبقه حاکمه تشکیل شده و چون برای حفظ منافع این اقلیت تلاش میکنند دست راست محسوب میشوند در این گرویدار افسران و درجه‌داران ارتش نیز در اثر خواندن روزنامه‌ها و مطالعه مطبوعات خارجی کم و بیش روشن شدند و با علاقه خاصی که نسبت بسرنوشت میهن مقدس خود دارند جریان وقایع

رابایی قیدی تلقی نکردند کم کم صدای افسران بلند شد دزدیها وزدوبند-
های عده‌ای از افسران ارشد و امرا در روزنامه‌ها انعکاس یافت افسران و درجه-
داران ارتش تشخیص دادند که هیچ قانونی نباید آنها را بنده و مطیع محض
روسا نماید لذا در طرز گفتار و مکاتبات خود نسبت بمقامات عالی تجدید-
نظر کردند و در اجرای دستورات مافوق ابتکار خود را دخالت دادند بدون
شک این وقایع روحیه افسران ارشد و امرای فراری را متزلزل نمود و آنها را
نسبت با افسران جزء مرعوب ساخت همین سرکار سرهنگ مصدقی که بمعیت
آقای بیات استاندار آذربایجان بعنوان بازرسی نظامی به سمت تبریز پرواز
نمود بارها خود را وارد بحث افسران جزء دانشکده افسری میکرد و مکرر می-
گفت «افسران جزء خیلی ناقل شده‌اند» ضمناً از بدبینی افسران جزء نسبت
با افسران ارشد گله می نمود آیا گفتار سرهنگ مصدقی ترحمان نگرانی محافل
افسران ارشد نبود؟ و ثابت نمیکرد که این محافل تا چه اندازه از بیداری
افسران جزء وحشت دارند؟ آری این مطلب و صدها بخشنامه که هر کدامشان
یک صفحه ماشین شده از کتاب «قوای وحی» سرتیپ مقتدر بود نشان میداد
که بیداری افسران مخالف مصالح عالییه آنها و منافی منافع استعمار است
به همین جهت سرلشگر ارفع بدستور سفارت متبوعه مامور تشکیل حزب نهضت
ملی شد تا ملیتاریسم را در ایران تحدید کند و در ضمن محور آزادی و نابود
کردن آزادی خواهان موقعیت متزلزل فراریان شهرپور را تثبیت نماید .
حزب نهضت ملی تشکیل شد و مرامنامه آن توسط بنگاه مطبوعاتی
پروین بچاپ رسید .

دسته دسته افسران آمادگاه و لشگر یکم مرکز در منزل سرگرد امین زاده
و باشگاه افسران اجتماع کردند و با یک گزلیک و قرآن مراسم سوگند را بجا
آوردند .

این دسته بندی سیاسی سرلشگر رزم آراء دشمن قدیمی ارفع بود اجازه

داد عده‌ای را بدور خود جمع کند و باصطلاح شوشتری در مقابل دزفول بنا نماید .

مستر ضیاءالدین هم عده‌ای از افسران ورزشکار و لوطی مآب را کسه مغزشان بیشتر به گج شباهت داشت و برای زیر تخماق مناسب بنظر میرسید با وعده و وعید کمکه‌های مالی بسطک حلفات دعوت کرد و در عداد عراده‌کشان اراده ملی قرار داد .

عده زیادی از افسران هم که پایه علمی کافی داشتند دور از این دسته بندی‌ها بحواندن روزنامه‌های افراطی معتاد شدند و اصول عقاید خود را بر مبانی فلسفی و علمی استوار ساختند .

مجامع افسران صورت عجیبی بخودگرفته بود هر قسم روزنامه و هر نوع عقیده‌ای عده‌ای طرفدار و هواخواه داشت و غالباً بحث‌های حسته‌کننده و طولانی بین آنها صورت میگرفت .

در همین باشگاه دانشکده افسری یک افسر مثل دختری که از هم‌بازی خود بماردش شکایت میکند پس از یک بحث مذهبی که منجر بشکست او شده بود بمعاون دانشکده شکایت کرد و تنبیه رفیق خود را خواستار شد این همه جوش خروش و این همه استقبال و پیشقدمی افسران برای دخالت در سر و شست خود و ملت ایران مقامات عالی را متزلزل نمود و مجدداً ارفع را بریاست ستاد ارتش منصوب کرد . سرلشگر ارفع که در اثر داد و فریاد روزنامه‌ها و استیضاح نمایندگان مجلس از کار برکنار شده بود روش محافظه کارانه پیش گرفت و جلسات علنی و پرحمیت حزب را بحلصات چند نفری و سری تبدیل نمود .

تبلیغات صورت انفرادی یافت و در عوض با تهدید انتقال و محرومیت از اخذ درجه توام گردید . سرهنگ احوی و عمال او با استتلیح نس سرویس روابط اینیم برقرار کردند و پیروی از دستورات آن موسسه بزرگ که سابقه

عمل طولانی در کشورهای مستعمراتی دارد برای افسران روشن فکر و مخالفین خود مشغول پرونده سازی شدند .

محافل افسران و باشگاه ها تحت کنترل قرار گرفت و عده ای بعنوان جاسوس گزارشات راست یا دروغی برای رکن دوم تهیه نمودند . از طرف روسای باشگاه روزنامه ها محدود شد و روزنامه های معینی که جنبه ارتجاعی داشت در دسترس افسران قرار گرفت و در همین دانشکده افسران برای سرگرمی افسران و بمنظور جلوگیری از بحث و مطالعه روزنامه ها قریب ده هزار ریال بمصرف خرید چند دست شطرنج رسید و سرهنگ مصدقی که با افسران جزء نزدیکی بیشتری داشت مأمور ایفای این رل شد .

اگرچه نگارنده در مسابقه نهائی شطرنج شرکت نموده و قهرمان دانشکده شد و با اینهمه موفق باخذ یک جام نقره گردید ولی باید بگویم که در حدود پنج ماه مرخصی شطرنج بشدت دامنگیر افسران دانشکده بود و آنها را از هر نوع مطالعه و بحثی باز داشت کم کم در محافل افسران شایع شد که ستاد ارتش دست بانتقالات بزرگی خواهد زد و همانطور که سرلشگر رزم آراء با قانون انتقالات معروف خود دسته ارفع را متلاشی کرد ارفع نیز عده ریادی را تبعید میکند و مخصوصا منتقلین را به ناحیه جنوب ایران یعنی در تحت لوای پرچم انگلیس میفرستد . خبر انتقال افسران یکی بعد از دیگری مرتباً بگوش میرسید .

یک روز حکم انتقال سروان رصدی اعتماد و ستوان یکم آگاهی ستوان یکم وطن پور به دانشکده افسری واصل شد چند روز بعد خبر انتقال سروان طهرائی و ستوان یکم قهرمان انتشار یافت .

در خارج دانشکده افسری نیز عده ای از قبیل سروان رحمانی و سروان آگاهی و سروان جودت و سروان پزشکیان و منتقل شدند . دلیل انتقال افسران اصولاً ذکر نمیشد و با احتیاج میرمی که ارتش باین افسران میرز داشت

از حوزه ماموریت خود طرد می‌گشتند. انتقال افسران بصورتی خش و برخلاف شئون افسری صورت می‌گرفت. مثلاً چنانچه شایع است یک سرگرد بمعیت چند دژبان مسلح بمنزل بیلاقی سروان رصدی واقع در سوهانک حمله کردند. سرگرد مامور با طپانچه لخت وارد زیر زمین شد و هر چه سروان رصدی می‌گفت «این اطاق بیش از یک در ندارد، در خارج اطاق بایستید تا من لباس بپوشم. شما حق ندارید بجائی داخل شوید که مادر و خواهر من یا لباس استراحت در آنجا هستند» افسر مامور باتکاء همان دستورات غلط از اطاق خارج نشد. همین سروان رصدی در حالیکه یک سرباز باتفنگ و یک افسر با طپانچه مشایعتش میکرد برای تحویل و تحول و برای انجام کارهای اداری باردوگاه اقدسیه آمد و همه افسران را متاثر کرد. افسری که شش سال چشم و چراغ رسته توپخانه محسوب میشد افسری که باتالیف کتاب نقشه برداری و روش مخصوص تدریس خود مورد احترام و استفاده کلیه دانشجویان و مورد حسد همه افسران واقع شده بود، افسری که هیچکس در شرافت، میهن پرستی، بی نظری و با وجدانی او تردیدی نداشت، در حین احتیاج مبرم رسته توپخانه منتقل شد و در قبال تمام خدمات خود تا این حد مورد اهانت قرار گرفت. سروان طفرائی و ستوان یکم آگاهی و ستوان یکم قهرمان از برجسته ترین افسران مخابرات ارتش بودند و با رفتن آنها رسته مخابرات دانشکده افسری بکلی فلج شد. سروان طفرائی برای مزید اطلاعات خود دو سال از دوره دانشکده فنی دانشگاه تهران را تمام کرده بود و در شعبه شیمی بکلاس سوم ارتقاء مییافت. ستوان یکم وطن پور که شاگرد اول دوره خود بود در عداد بهترین افسران توپخانه بشمار میرفت. این انتقالات بیموقع که مخصوصاً بدون ذکر علت صورت می‌گرفت آنها را متوحش کرد و وقتی شنیدند که دژخیمان رکن دوم تصمیم دارند افسران منتقل را بعنوان ماموریت در خارج شهرها و پادگانهای جنوب نابود کنند و اسم بر خورد با اشرار بروی آن گذارند و وقتی

مطمئن گردیدند که با حربه دادگاه صحرایی و بدستور امثال سرلشگر ارفع و سرتیپ هوشمند افشار محکوم با اعدام خواهند شد فرار را برنا بودی مسلم خود ترجیح دادند. گناه این افسران این بود که بمصوبات خیانت آمیز ارفع و دسته بندی او پی برده بودند و با تحدید میلیتاریسم مخالفت میکردند. این افسران که در ضمن بررسی های خود از دنیای خارج خبر داشتند و علاوه بمطالعه تاریخ و فلسفه علاقه مخصوصی بخرج میدادند از نفوذ کشنده استعمار و رژیم دیکتاتوری وابسته بآن بسختی بیزار و متنفر بودند و تجدید دوره ننگین گذشته و ادامه وضع بکثرت بار فعلی را مخالف مصالح ملت ایران میدانستند. این انتقالات بمشهد هم سرایت کرد و افسران آنجا را هم بوحشت انداخت وقتی شنیدند افسر تحصیل کرده و اروپا رفته ایرا مثل سرهنگ کیانوری بگناه اینکه برادر حام کامبخش نماینده فراکسیون توده است با آن اقتضاح سوار انومیل کرده و بخارج فرستاده اند و وقتی از موضوع انتقال و اهانت بافسری مثل سروان رصدی خبر یافتند تصمیم گرفتند که با ایجاد یک حکومت صالح ملی که حافظ منافع اکثریت باشد در گوشه دور افتاده ای ترک خدمت گویند البته این اقدام مستلزم مراعات احتیاطاتی هم بود بهمین جهت بردن مقداری اسلحه و دو کامیون ضروری بنظر میرسید و برای آنکه بمال مردم تجاوز نکند و دست تکدی به پیش این و آن دراز نمایند محتاج مقداری پول بودند و آنهم از راه بردن حقوق خودشان تامین گردید.

بعداً افسران دیگری که تحت فشار و مورد غضب سازمان ننگین حزب نهضت ملی واقع شده بودند بآنها پیوستند.

این افسران بدون آنکه قصد تجاوزی بشهریانی و زاندارمیری گنبد قابوس داشته باشند با کمال سادگی و بی احتیاطی حرکت خود ادامه دادند ولی ناگهان مورد شلیک زاندارم ها و پاساها سی واقع شدند که فلا موضع گیری و منظر آنها بودند.

بزرگدارمها و پاسانان گفته بودند که از طرف شاه مشروطه! اقامت سر هر افسر هزار تومان معین شده و کسیکه موفق بکشتن یا اسارت یکی از آنها شود این مبلغ را بعنوان جایزه دریافت خواهد کرد. پاسان شیرهای بدبخت یا زاندارم دزد بی آبرو منتظر چنین فرصتی بود که با کشتن یک افسر میهن پرست هزار تومان بگیرد و چند روزی خوش باشد.

واقعه شوم و قتل فجیع هفت نفر بوقوع پیوست و دل میهن پرستان واقعی را متاثر و داغدار کرد.

سرگرد اسکندانی که از افسران دانشمند و دانشگاه دیده این ارتش نفرین شده محسوب میشد، سرگردی که هنوز هم دانشجویان رشته توپخانه دانشکده افسری از کتاب لوله او استفاده میکنند و افسریکه در شناسائی اجتماع و مسائل مربوط بآن بد طولانی داشت و مطالعات بسیار عمیق و قابل استفاده‌ای در این راه نموده بود بضرر گلوله زاندارم جان سپرد و بدنش در اثر اصابت هفتاد گلوله پنجره گردید.

یکی از همین زاندارمها برای اظهار خوشخدمتی و خوش رقصی در همان حال سراور از بدن جدا کرد و در گرو دریافت هزار تومان بدست خود گرفت این جنایت که بدست مامورین بیروح و بی اراده انتظامی و بخاطر حفظ منافع مسعودیه‌ها و نیکپورها صورت گرفت ملت ستمکش ایران را خشناک کرد.

روزیکه شراره آتش غضب این ملت بآسمان برسد و ساعتیکه مشت گره کرده میلیونها نفر آدم گرسنه و بدبخت برای گرفتن انتقام بالا برود کله‌های بی مغز و برکاه مسببین این جنایات و سرهای گرد و بی شعور کسانی که قیمت سر هر افسر را هزار تومان معین میکنند بر سردار خواهد رفت «تا بداند که بی بها سر او است نه سر افسران میهن دوست».

این پیش آمد برای ارفع خائن و عمال وطن فروش او مفید واقع شد و برای دستگیری و تبعید افسران مخالف مستمسکی بآنها داد. ارفع برای آنکه

چند روزی در پست ریاست ستاد ارتش باقی بماند و بدزدی و سوء استفاده از علوفه هنگ سوار سلطنت آباد ادامه دهد، مقام عالی ساده لوحی را با جعل عملیات دامنهداری بوحشت انداخت و اختیارات نامحدودی کسب کرد بگیر و ببند در تمام لشگرها شروع شد و عده‌ای را نیمه شب بکرمان تبعید نمودند. اینک برای روشن شدن ذهن شما چند نفر از همین افسران را که غالباً دردداشکده افسری سمت فرماندهی داشته‌اند و شما آنها را می‌شناسید معرفی میکنم تا بدانید که روزنامه اطلاعات و رکن دوم بمقتضای مصالح ننگین خود بچه کسانی لقب ماجراجو داده‌اند:

یک روز در روزنامه‌ها خواندیم که سرگرد احمد شفاعی رئیس حوزه نظام وظیفه سبزوار پست خود را ترک کرده و با افسران فراری پیوسته است. سرگرد شفاعی در تمام مراحل تحصیل در استان گمرق تا دبیرستان و داشکده افسری و دوره تکمیلی دانشکده توپخانه شاگرد اول بود این افسر زحمتکش و با شرف که کتاب‌های: قوانین تیر، خدمات صحرائی، دو جلد تیر ضد هوایی، آئین‌نامه قوانین تیر و بیشتر آئین‌نامه‌های رسته توپخانه یادگار اوست و همین کتاب‌ها اسکلت کتابهای توپخانه دانشکده افسری را تشکیل میدهند. افسری فوق‌العاده باهوش، با استعداد و با احساسات است که یک موی سفیدش بصد نفر مثل ارفع و اخوی رجحان دارد. سرگرد شفاعی که بزبان فرانسه کاملاً مسلط است برای جبران کسر مخارج خود بانتشار رمان مبادرت میکرد و ذره‌ای پای خود را از دایره شرافت بیرون نمی‌گذاشت. در مراتب میهن‌پرستی او نیز کوچکترین تردیدی نمیتوان داشت. این افسر زن و سه فرزند کوچک خود را بحوادث سپرد و بطرف سرنوشت نامعلومی رهسپار گردید.

— سرگرد هدایت‌اله حاتمی از کردستان بعنوان گذرانندن دوره ششماهه مالی دانشگاه جنگ مامور تهران شد. روز ورود در اثر هجوم میکرب مالاریا

که یادگار مسافرت کردستان بود بتب شدیدی مبتلا گشت . سرگرد دکتر ریاحی که از افسران فوق العاده با شرف و ضمنا طبیب حاذقی است برای مداوای او دعوت شد .

در همین ضمن سروان قاضی اسداللهی که در کردستان با سرگرد حاتمی و سرگرد احمد جعفر سلطانی هم منزل بود بعلت نزدیک بودن و وضع حمل خانم با مرخصی یکماهه بتهران آمد و موقع معرفی بدژبان بازداشت شد . بعدا خبر رسید که سرگرد جعفر سلطانی را هم در کردستان زندانی کرده اند . با وصول این اخبار بارداشت سرگرد حاتمی نیز حتمی بنظر میرسید . به همین جهت پس از آنکه اندکی احساس سلامتی کرد متواری شد و از شرنجید و حبس و اهانت نجات یافت . سرگرد حاتمی برپایه های انگلیسی و فرانسه تسلط کامل داشت و آلمانی را باندازه رفع احتیاج میدانست . جزء محصلین اعزامی ، بمصر مسافرت کرد و با کلاسماں مشعشی دوره تحصیلات عالی نظامی را در ارتش انگلستان طی نمود . در بازگشت خود گزارش جامع و مفیدی راجع بسازمان و اصول تربیت ارتش انگلستان تهیه نمود . مفاد این گزارش که تهیه اش فقط با هوش سرشار و تیزبینی این افسر دانشمند امکان پذیر بود برای اصلاح ارتش ما پند ذی قیمتی بشمار میرفت . ولی متاسفانه بسرعت بایگانی گردید ولی چون هرافسر یا دانشجوئی پس از استماع این سخنرانی بسازمان غلط و اصول آموزش و پرورش مستعمراتی کشور ما واقف میشوند و افق بالاتری را میدید ، این افسر روش و خوش فکر از طرف معاون و فرمانده دانشکده افسری مورد بازخواست قرار گرفت .

سرگرد حاتمی دانشمندترین و خوش ذوقترین افسر پیاده ارتش ما بود و در زیر عینک خود چشمانی نافذ و فوق العاده باهوش داشت . از نقطه نظر شرافت و میهن پرستی بی نظیر بود . سرگرد حاتمی فرهاد و افسانه خود را ترک کرد و سرنوشت نامعلومی را با سارت و بندگی ترجیح داد . تا شما این

دو بچه سمپانیک را ببینید با اهمیت فداکاری حاتمی پی نمیرید ، منکه این همه ادعای فداکاری و میهن پرستی دارم نمی توانم با جرات پین پینی کنم اگر بجای سرگرد حاتمی بودم جهرویه ای اتحاد میکردم . این دو بچه باهوش ، نحیب ، سمپانیک و مهربان که حاصل زندگی سرگرد حاتمی و مادری فوق العاده باهوش ، با استعداد ، نحیب ، با تربیت و لیسانسیه هستند بدون شک اگر محیط مساعد باشد در آینده جزء نواع بزرگ خواهند شد . تا بسینیم مافع امثال مسعودی و کاررونی و حاج علی نقی و غیره چگونه افتضا کند ا

— همین سروان قاضی اسداللهی که مل فرشته آسمانی معصوم و با شرف است و دوست و دشمن بمراتب احساسات و شرافت و میهن پرستی او بنظر احترام مینگرند در اثر سوء رفتار جانشان سرپاس مختار و مامورین زندان باعشاه ، خانم حامله و دختر کوچک خود را به قضا و قدر سپرد و پس از فرار از زندان به غظه نامعلومی فراری شد .

— سروان بهرام دانش که امروز در قید زنجیر دژبان است ، از با احساسات ترین ، با شرف ترین و میهن پرست ترین افسران ارتش ما است . در خانواده های روشنفکر و شرافتمند و در خانواده ای که میتوان کانون میهن پرستیش نام نهاد پرورش یافته و قسمت اعظم تحصیلات خود را در بیروت پایان رسانیده است . در سخنرانیهای پر شور که حاکی از احساسات نامتناهی او بود هیچکس تاب مقاومت نداشت و حواه ناخواه تحت تاثیر قرار میگرفت . یک روز در دانشکده افسری حق ایراد نطق را از او سلب کردند ، روز دیگری در مشهد مجبورش نمودند که پس از دو ماه عروسی خانم و خانواده خود را ترک گوید و راه بیابان پیش گیرد امروز هم روح بلندش اسیر قفس ننگ زندان است تا کی سروش آزادی گوش او را نوازش دهد و بار دیگر برای خدمت به میهن آماده گردد .

— آقای علی اصغر وزیری در روزنامه داریا راجع به سرگردنیو مطالبی

نوشته‌اند که از نقطه نظر اهمیتی که دارد ذکر بعضی از قسمتهای آن در این جا مفید بنظر میرسد. سرگرد نیو افسری است که از فرمان قتل عام اهالی کوهک سرپیچی کرد و ما قبلاً نام پرافتخارش را زینت بخش صفحات این کتاب کرده‌ایم.

«بنابینا تصدیق دادستان ارتش سرگرد نیو افسر شرافتمند و انسان دوستی بوده و عمل او کاملاً قانونی است این افسری که دوازده سال قبل در سالهای که اسمی از روسیه شوروی و مرام او در ایران نبود بالاترین مقاومت را در مقابل امر غیر قانونی یک سرتیپ نمود و برای بشر دوستی جان و حیثیت خود را بحظر انداخت. امروز دوازده سال عمر او اضافه شده، بیشتر مطالعه نموده، دوره دانشگاه جنگ را طی کرده و حتماً فهمیده‌تر شده است. میگویند گناه سرگرد نیو این است که روزنامه‌های چپ را مطالعه مینموده و برفقای خود از ناپایداری وضع فعلی سخن میرانده است و پیدایش این احوال را در سرگرد نیو مربوط به تبلیغات عناصری میدانند که سیرافکارشان با مرام همسایه شمالی یکی است و بهمن تصور جرم را محرز میدانند (یعنی قصد مطالعه در اوضاع اجتماعی داشته و آرزوی اصلاحات را مینموده و عملی هم انجام نداده است) معهداً باید بزرندان کرمان فرستاده شود. اگر فرض کنیم که قصد چنین اصلاح در افکار سرگرد نیو پیدا شده باشد معلول چه عللی است؟ ما معتقدیم که تبلیغات متفقین دموکرات ما علت اصلی نمیتواند باشد بلکه علت اصلی را باید در اعمال فرماندهان جستجو نمود، علت صدور او امر غلط و غیر قانونی است، کشتن بچه در دامان مادر سبب پیدایش فکر نو می‌گردد، قتل عام ۷۳ نفر زن و بچه بیگناه افکار سرگرد نیو را منقلب میکند، وقتی بروضه سیدالشهداء و قتل هفتاد و دو تن معصوم میرسند. روضه‌خوانها میگویند از این ظلم و جور عرش خداوندی بلرزه در آمد. شما میخواهید ارکان وجود یک جوان شرافتمند، یک افسر دانش پژوه، یک ایرانی پاک از مشاهده قتل

۷۳ نفر از ابناء وطن خود متزلزل نگردد؟ البته تولید این افکار را بفرض صحت به بیگانه پرستی و دشمن دوستی نسبت میدهند! اسم او را خیانت بکشور و ارتش میگذارند! اعتبار قول و شرافت یک انسان زنده و افسر شریف را برای یک نشان که میخواهند بر سینه نصب کنند لگدمال کرده و عکس العمل زشت خود را تبلیغ دشمن معرفی میکنند. تف بر این عدالت و قضاوت».

برخورد اخیر سرگرد بهرامی با سرتیپ انصاری نمونه شهامت و حسن تشخیص این افسر است. اینک شرح قضیه. «در دل شب اتومبیل‌ها حاضر شده عده‌ای افسر را بدون اینکه از وضعیت زن و فرزندان خود خبر داشته باشند میخواهند بزدان کرمان بفرستند. سرتیپ انصاری در موقع حرکت میخواهد با سرگرد بهرامی دست بدهد، سرگرد با شرف دست خود را عقب کشیده میگوید شما ما را بجرم خیانت بکشور تبعید میکنید حیف نیست دست سرتیپ وطن پرستی چون شما بدست سرگرد وطن فروشی چون من بخورد؟ مرا بجرم طرفداری از اجانب یعنی یکی از متفقین فداکار خودمان بزدان میفرستید. دیگر دست دادن یعنی چه ما را مسخره کرده‌اید؟»

بمنظور رعایت اختصار از ذکر بیوگرافی سایر افسران فراری خودداری نموده و قضاوت مندرجات روزنامه‌های ارتجاعی و اعلامیه‌های ستاد ارتش را به هم میهنان و هم‌قطاران عزیزم واگذار میکنم.

افسران فراری گل سرسند افسران ارتش ایران محسوب میشوند نه تنها از نقطه نظر معلومات و تخصص فنی بی‌نظیر هستند بلکه از نظر هوش و استعداد و شرافت و میهن پرستی مقام شامخی دارند. ستاد ارتش با تمام اصراری که در خراب کردن این افسران داشت. نتوانست کوچکترین لکه سیاهی بدامان سفید و منزله آنها بچسباند. فقط پس از آنکه سرگرد ضرغام چندین ذره بین قوی رویهم سوار کرد و همه را به عینک خود اضافه نمود سرهنگ دوم نوائی را در موقع فرار متهم به بردن ملفی پول کرد در صورتیکه ما میدانیم این

افسران برای دفاع خودشان تفنگ، سی‌سیم، مسلسل، فشنگ، کامیون و جیب لشکر را بردند وقتی بمنظور امنیت حوزه توقف حویش یک پادگان را خلع سلاح نمودند در این صورت آیا مبلغ ناچیزی پول که حقوق مرداد ماه خود افسران بوده اختلاس محسوب میشود؟ باید از ستاد ارتش سؤال کرد که اگر اعلامیه‌های شما آلوده به غرض نیست چرا سابقه درخشان سرهنگ نوائی را تالchutzه فرار تشریح نکردید؟ و مردم را در جریان شخصیت این افسرمیهن—پرست و شرافتمند قرار ندادید؟

ستاد ارتش پرونده عظیمی را پیراهن عثمان کرد و چون هیچگونه لکه‌ای بهیچیک از افسران فراری نمیچسبید، در تمام اعلامیه‌ها از این پرونده نام برد ولی تا آنجا که ما اطلاع داریم گویا سرهنگ عظیمی در دادستانی ارتش هیچگونه محکومیتی نداشته باشد.

ستاد ارتش وقتی از این راه تیرش بسنگ خورد، انتساب بحزب توده ایران و همسایه شمالی را وسیله حمله خود با افسران فراری قرار داد.

اولا انتساب افسران فراری بحزب توده ایران همان اراجیکی است که ستاد ارتش و عمال نهضت ملی برای مرعوب ساختن مقامات عالی‌ه اشاعه میدهند تا آنجا که من اطلاع دارم حزب توده ایران حتی الامکان میل دارد اصلاحات خود را از طریق پارلمان انجام دهد بنابراین نیازمند افسروا سلاحه نیست و بعلاوه با فرض محال اگر چنین نسبتی هم صحیح باشد اصولا عضویت حزب جرم نیست و قانونی برای تنبیه این افسران وجود ندارد. ضمنا باید گفت کسانی که حزب مخرب و خانه برانداز نهضت ملی را تشکیل داده‌اند چگونه می‌توانند از دخالت افسران در امور سیاسی جلوگیری کنند؟ آیا این عمل به وعظ همان واعظ نا متعظ شبیه نیست؟

ثانیا انتساب افسران فراری به محافل سیاسی همسایه شمالی از آن بی—انصافی‌هایی است که هیچ آدم با شعور و با شرفی مرتکب آن نمیشود.

شما تصور میکنید امثال سرگرد شفائی، سرگرد حاتمی، سرگرد نیو، سروان رصدی و سروان دانش ارمسعودیها، سیف‌پور فاطمی‌ها، ملک‌مدنی‌ها، سیدضیاء‌ها، دشنیها، ارفع‌ها و ریاضی‌ها بی‌هوش‌ترند؟ ونمی‌فهمند که با نزدیکی به همسایه جنوبی صاحب لیره، اتومبیل، عمارت چهار طبقه، وکالت و وزارت میشوند و خلاصه هرچه بخواهند برای آنها فراهم میگردد؟ اینها استنباط نکرده‌اند که بدین ترتیب لاف‌اقل میتوانند در حوار زن و بچه خود زندگی کنند و بسرنوشت بیابان گردی و جادرنشینی دچار نشوند؟ پس اگر اینها قصد خیانت به کشور را داشتند چرا بنفع انگلستان خیانت نکردند که صاحب همه چیز و مصون از هر نوع تعرض و خطری باشند؟.

شما گمان میکنید باهوش‌ترین افسران ایران و خوش‌نام‌ترین و خوش‌فکر ترین آنها تا این درجه‌گنگ و احمق هستند؟ البته جواب این سؤال منفی است ما باید با درنظر گرفتن شخصیت افسران فراری مطمئن باشیم که آنها هیچوقت کوچکترین خیانتی باین کشور نخواهند کرد و کشور ایران را برای آسودگی اکثریت بدبخت ایران خواهند خواست. این نغمه‌های شوم از گلوئی کسانی خارج میشود که میهن را لیره و اتومبیل و پارک و مقام میدانند و از نهضت‌های آزادیخواهانه سخت در هراسند. درست دقت کنید وطن این طبقه از مردم با میهن من و شما فرق بسیار دارد.

همین آقا پس از آنکه محمدعلی شاه مجلس را بتوپ بست، آزادی - خواهان آذربایجان را اشرار، ماجراجو، خائن قلمداد میکردند و صدرمحللاتی آزادیخواهان را در باغشاه محکوم باعدام نمود. امروز هم میهن پرستان هند هلند که در زیر آتش توپ و مسلسل و انفجار بمب‌های کشور آزادیخواه انگلستان بسر میبرند شورشی، ماجراجو و خائن محسوب میشوند. مگر قضیه یونان و دخالت بیشرمانه چرچیل را فراموش کرده‌ایم؟ امروز عده‌ای از نمایندگان عوام انگلستان نسبت به قلع و قمع میهن پرستان یونان اظهار

تأسف میکنند و دولت گذشته را سرزنش مینمایند ولی ما باید بدانیم که این اظهار تأسف نظیر همان ندامتی است که ایدن از طرز رفتار بریتانیا در ایران خورد و با کمال شرمندگی گفت: «رفتار ما لااقل تا یک نسل ایرانیان را از ما مزجر و متفر کرده است». همقطاران عزیز ما باید قضایا را روشن تر و دقیق تر ببینیم و از روی اصطلاحات و مقاصد محافل ارتجاعی پرده برداریم. امروز روزی نیست که ما هم به پیروی از سیاست استعمار و منافع دلالان داخلی عزیزترین و فداکارترین همقطاران خود را ما جراحو بخوانیم و آنها را هدف گلوله یا تهمت قرار دهیم. بقول آقای وزیری: «در محاکمه سرتیپ البرز نتیجه این شد که ملت ایران افسران تبعیدی و فراری را شناخت که از چه قماش هستند».

یعنی فهمید که این افسران کسانی هستند که احکام غیر قانونی روسا را اجرا نمیکند.

اگر دستور داد که در جنوبی را ببندید گداها را بمسلسل بسته بکشید سؤال میکنند تشکیل ارتش برای دفاع در مقابل دشمنان خارجی و در موقع لزوم تنبیه یا غیان داخلی است.

پرتقال فروش اسلامبول یا عمله کاخ دادگستری و یا شاطرهای سیلو و استادان دانشگاه و وکلای مجلس شورا از کدام طبقه هستند؟ دشمنان خارجی یا یاغیان داخلی اگر یاغی هستند در مجلس چه میکنند؟ در شهر تهران چه میگویند؟

یاغی گوی ملازمه با داشتن اسلحه دارد و اسلحه آنها چیست؟ اگر غیر قانونی را نمیشود اجرا نمود.

همان طوریکه کشتن بچه در داماں مادر دور از تکالیف نظامی و مورد تصدیق دادستان ارتش است.

کشتن یکمشت هموطن لخت و برهنه دور از غیرت سپاهیگری می باشد

ما چنین نامردی را نمیکنیم . بروید مزدوران ضعیف‌النفس دیگری پیدا کنید
البند ابگونه افسران که پی به روح وظیفه‌شناسی برده‌اند آلت بدون اراده‌ای
برای مظامع فرمانده خود نیستند و باید آنقدر تعید و حبس شوند تا خودشان
استعفا داده و از ارتش فرار کنند .

افسران روشن فکر را از هر خبری زود نگذرید . موقع باریک و دشمن
بیدار و عصبی است .

یک ذره بین بزرگ بدست گرفته روی تمام اخبار بگذارید و آن را صد
مرتبه بلکه هزار مرتبه بزرگ کنید تا در خاطرتان نقش ببندد . مجموعه این
خبرها سیاست کشور شماست زندگی و حیات شما و فرزندان شما را تشکیل
میدهد ، خطر را نشان میدهد ، راه سعادت را تعیین میکند . موحودیت و
نیستی شما در باطن این خبرهای ساده نهفته است . بر روی محکومت سرتیپ
البرز را اگر ذره بین گذاشته بودید و آنرا با خبر اعزام سرگردنیو بزنندگان و
عدم اجرای حکم شاه سابق تطبیق مینمودید خیلی چیزها حس می‌کردید
و فتنی محسوسات قومی بر روی یک مسیر و هدف قرار گرفت و منحرف نشد
حتماً سعادت نصیب آن خواهد شد .

خبر مجلس را با عمل چاقوکش مدان محمدیه ، تصویب منشور ملل
متفق و تشدید حکومت نظامی و ملاقات اتلی و ترومن و جنگ دویست و شصت
ملیون مردم صاحب عقیده چین و مداخله امریکا را با شرفیابی فریزر رئیس
شرکت نفت و اضافه قیمت قند و شکایت روزنامه دوست ایران و خبر اتحاد
عرب و خلیج فارس و گردش‌های ملکه محبوب ایران در خاورمیانه و ممالک
عربی همه را در زیر ذره بین عقل بگذارید و نتیجه مثبت که حاوی یک تصمیم
حدی باشد بگیرید .

دل هر ذره را که بشکافی

آفتابش در میان بینی

در دوره اتم اگر ملت ایران هوشیارانه اخبار را زیر ذره بین می گذاشت . علت واقعی تبعید افسران را بخوبی می فهمید و تشکیل حزب نهضت ملی را بدست تحصیل کرده ها " ا " حس میکرد . آقایان خواندن تا حس کردن تفاوت بسیار دارد ، حکومت خودتان را حس کنید . وقتی می خوانید که سرلشگر کریم آقا فلان معامله را انجام داده و او را در وقت اعدام سرهنگ پولادین حس کنید . عدسی ذره بین تصویر را بزرگ نموده ببینید اگر دستور کشتن پولادین را سرگرد نیو قانون دان روشن فکر داده بودند اجرا میکرد ؟ هرگز ! بعوض اعدام نزد او میرفت و چشم او را باز می کرد ، دست او را گرفته فشار میداد و میگفت من و شما باید برای کشور خدمت کنیم .

این سیاست ارتجاع است که بمن امر می دهد . دستور قانونی نیست ولی از کریم آقای بی سواد که از ابتدای عمرش با اصول ترور تراریسم تعلیم یافته چه انتظار باید داشت ؟

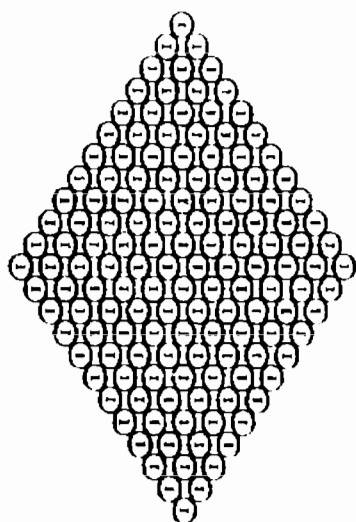
بطوریکه نویسنده توانا آقای فرامرزی مثل طلا و کثافت را توجیه با وضعیت ما نمودند " هنوز گرفتار اثرات افسران استعمار طلب تزاری در تعلیم و تربیت افراد قزاقخانه هستیم و شاید سالها از نتایج آن خلاص نشویم . گناه سرهنگ پولادین و سرگرد نیو این بوده که ذره بین چشم آنها دوازده سال بعد را دیده است ! ! و لیاقت تیمساران ما در این است که جلوی چشم خود را نمی بینند .

" نظامات دنیا بر روی دو اصل کلی قرار دارد :

در مقابل خیانت تنبیه و برای حسن خدمت پاداش و لذا در مقابل حسن خدمت بنا به تشخیص دادستان ارتش سرگرد نیو به تبعید و بارداشت بدون مدت در کرمان و دوری از زن و فرزند تشویق میشود ! ! همه باید فکر کنیم که زمامداران ما چه میکنند ؟ چرا آتش را در زیر

پنبه می گذارند ؟

از این عمل چه نتیجه خواهند گرفت؟ و این چه تفریح کشیفی است که با پریشانی یک ملت توأم شده است؟ حقیقه فاعل مختارند یا برای اجرای یک سیاست کلی دامن با آتش زده و حرم نیمه سوخته ملتی را شعله‌ور می‌سازند؟ آزادی خواهان چرا ساکت نشست‌ه‌اند و ناظر این گونه اعمال فحیص شده‌اند؟ ..



بخش سوم

تَضَمُّنُ ثَرْكِ خَدَمَتِ رَاَنْزِوَايِ مِنْ

در ضمن بخش دوم فعالیت‌های مسموم و خائنانه ارفع و عمال‌بی‌وطن
حرب نهضت ملی تشریح شد و دیدیم که این عناصر پست چگونه کمک
اینتلجنس سرویس شرایط نابودی افسران شرافتمند و مخالفین خود را فراهم
کردند .

فرار افسران میهن‌پرست خیلی طبیعی بود و بحکم عریزه و تمایل ادا مد
حیات و بمقتور انجام خدمات اجتماعی صورت گرفت .

تعقیب من نیز بگناه ده سال حسن خدمت و بعزت آتشی که از عشق
میهن در کانون دلم مشتعل بود حتمی و غیر قابل اجتناب بنظر میرسید .
ولی ایجاد پرونده‌های جعلی و تعقیب من چندان آسان نبود و رکن دوم را
با اشکال بزرگی مواجه ساخت زیرا پرونده خدمتی از یکطرف و حسن نظر
قاطبه افسران جوان و شرافتمند از طرف دیگر خار راه معرضی و حائشی
بشمار میرفت .

رفقا میدانید که من در سال ۱۳۱۶ دوره دانشکده افسری را تمام کرده و بهنگ مستقل توپخانه ضد هوایی مرکز منتقل شدم. دو سال تمام یکمک مطالعه و ترجمه‌های متعدد درباره اصول علمی تیر ضد هوایی تحقیق نمودم و این رشته کاملاً فنی و علمی را علماً و عملاً فرا گرفتم.

قبل از انتقال باهواز یک جدول مکانیکی برای حل اغلب مسائل تیر... اندازی توپخانه رمبسی تهیه نمودم که رسم قسمتی از منحنیهای صفحه ثابت آن با تمام و مستلزم وقت زیادی بود. انتقال من باهواز که بیشتر صورت تبعید داشت و شرح مفصل آن ملال‌آور است مرا نسبت به تعقیب این عمل دل‌سرد و مایوس نمود. حسن خدمت و حدیث فوق‌العاده من در هنگ ضد هوایی مرکز مورد تصدیق عموم افسران تیپ مکانیزه است و سرکار سرهنگ ریاحی که هیچکس در مراتب شرافت و میهن پرستی کوچکترین تردیدی ندارد و در زمره دانشمندترین استادان دانشگاه تهران محسوب میشوند صالح‌ترین کسی است که میتواند نظرحود را در این زمینه صریحاً ابراز داشته و وسیله معرفی خدمات من گردند.

سربازان آشپز سوم هنگ ضد هوایی (در سال ۱۳۱۸) که غالباً بجای آئین‌نامه‌های خشک و بی‌معنی بااستماع کنفرانسهای اجتماعی از قییل و وظیفه افراد در انتخاب نماینده مجلس، اصول تربیت فرزندان، تاریخ و جغرافیای کشور ایران و کشورهای همجوار، منابع ریززمینی و محصولات ایران، وظائف فرد در جامعه و غیره عادت کرده و هیچگونه تبعیض و سوء نیتی از فرمانده سابق خود ندیده بودند هنگام خداحافظی، چندین بار آخرین نطق من را با گریه شدید خود قطع کردند. من نیز پنهان نمیکم که تحت تاثیر آنهمه احساسات پاک و بی‌آلایش قرار گرفتم.

پس از دو ماه خدمت در آشپز مستقل ضد هوایی لشکر ۶ اهواز عین این صحنه و نظیر همین ابراز احساسات بی‌آلایش تکرار شد و برای تقبل سمت مری و فرماندهی در رشته توپخانه دانشکده افسری عازم تهران گشتم. در

اینجا باید بگویم . که اصولاً سرباز ایرانی صمیمی و قدرشناس و با وفا است و در کمترین وقتی بروحیه فرمانده خود آشنا میشود و تمام اختصاصات او را تشخیص می دهد . سرباز سیاه چشم ایرانی با سرباز سیاه پوست مستعمرانی هندی فرق بسیار دارد و اگر با کمال دلسوزی برای تربیت این توده مستعد و باهوش ، اقدامات میهن پرستانه بعمل آید در اندک مدتی کشور ایران در عداد منمدن ترین کشورهای جهان قرار خواهد گرفت ولی افسوس که سیاست استعمار قدرت میهن پرستان واقعی را محدود کرده و برنامه تعلیم و تربیت ما که از طرف وزارت امور خارجه انگلستان دیکته میشود مانع بزرگی برای پیشرفت و ترقی این جامعه بشمار میرود .

ناری در اول مهرماه ۱۳۱۸ بدانشکده افسری معرفی شدم و در مدت ۶ سال خدمت در کانون و قلب ارتش ۱۱ جلد کتاب شرح دیل ترجمه و تدوین کردم :

الف - برای رسته توپخانه دانشکده افسری

- ۱ - کتاب قندان
- ۲ - کتاب بالیستیک داخلی
- ۳ - کتاب بالیستیک خارجی
- ۴ - کتاب ریاضیات «عالی» تخصصی رسته توپخانه
- ۵ - کتاب محرفه ها
- ۶ - کتاب تیرهای ساحلی

ب - برای رسته پیاده

- ۷ - اصول علمی تیراندازی ادوات سگ بر علیه هدفهای متحرک
«زمینی و هوایی»
- ۸ - دیدبانی

ج - برای همه

۹ - شطرنج

۱۰ - اسلوب علمی و نظری برای حل مسائل ساختنی هندسه

۱۱ - خودآموز شطرنج

بازاء این خدمات علمی بنا به پیشنهاد فرماندهی دانشکده افسری به اخذ نشان دانش نائل شدم . و برای مزید اطلاعات خود سالهای اول و دوم دانشکده فنی دانشگاه تهران را طی کردم . در همین ۶ سال اخیر در دانشکده و دبیرستان کشاورزی و دامپرشی و دانشکده افسری و دانشکده فنی متجاوز از دویست کنفرانس رسمی علمی و نظامی ایراد نمودم و چون چاشنی تمام این کنفرانسها مسائل اجتماعی بود هر دفعه از طرف شنوندگان مورد تشویق واقع می شدم .

در سال ۱۳۲۱ پیشنهاداتی برای تغییر و اصلاح بعضی از قطعات مسلسل سنگین و توپ ترفیقی و حمایه اندازه و همچنین ایجاد مکانیسم مخصوصی برای اجرای تیرهای تعلیماتی و حقیقی هوایی ضد مسلسل و توپ صد آرايه دادم که پس از مشاوره و تصویب کمیسیون ریاست سربین بهار مست دستور ساختمان آنها داده شد ولی هنوز هم علت نداشتن بودجه کمترین اقدامی در این باره عمل نیامده است .

مجموعه این خدمات علمی و نظامی و تشویق هائیکه در احکام قسمتی عمل آمده و در پیرویده من منعکس شده بود با تصنام حسن نظر قاطبه افسران جوان و شرافتمند ارتش . رکب دوم را دچار محذور عجیبی کرده بود که بدون تمهید مقدمه و مشاوره با مقامات صلاحیت دار خارجی ا حل آن فوق العاده مشکل نظر میرسید .

ساد ارتش اطلاع داشت که من در ضمن برخورد با افسران ، و در کلاس های درس و حتی در محامع عمومی از اظهار نظر صریح و بیان عقیده خود

کوتاهی نمکیم و بخوبی میدانست که اثر گفتار من در دانشجویان و افسران فوق‌العاده زیاد است. ستاد ارتش توسط ستوان یکم فضل‌الله مقدم یعنی جاسوس معروفی که مدت‌ها با نوبخت و مایرآلمانی و دستجات آنها تماس داشت و بنفع اینتلجنس سرویس خدمت میکرد ا مطلع شده بود که من بارها مفهوم اطاعت کورکورانه را بصورت کنفرانس در گروهان فنی دانشکده افسری‌روشن کرده و مخصوصا برای مثال گفته بودم که اگر در واقعه ۱۷ آذر بمن امر شده بود که بروی دانشجویان و دانش‌آموزان و سایر طبقات اهالی پایتخت تیر-اندازی نمایم، لوله‌های مسلسل را متوجه آمرین و مسببین اصلی می‌کردم و بجای یکمشت مردم بیچاره و بدبخت، طبقه طغیانی و ظالم را هدف گلوله قرار میدادم. این نطق‌ها و صدها اظهار دیگر دلالت نهضت ملی را که برای تجدید ملیتاریسم بدل مساعی میکنند از طرف من بکلی مایوس بلکه متوحش نموده بود. در اوایل تاسیس حزب نهضت ملی یعنی در همان وقتیکه تازه مرامنامه آن توسط بنگاه مطبوعاتی پیروین بچاپ رسیده بود، آقای عزت‌الله همايونفر مدير و صاحب بنگاه پیروین که در آنروزها اغفال شده و سمت ریاست دایره تبلیغات حزب را بعهده داشت، مرا برای قبول عضویت حزب دعوت کرد. اضافه نمود که سرلشگر ارفع ریاست این حزب را بعهده‌دار است و بطور کلی این حزب برای حفظ منافع مقام سلطنت بوجود آمده است ولی من رسماً از قبول عضویت و حتی بحث با مقام شامخ ریاست حزب خودداری کردم این مطالب مجموعه عواملی بود که سازمان حزب را از طرف من مایوس ساخت و مطمئن شدید که من آلت دست ارفع و اربابان او نمیشوم. در همان روزها مقاصد پلید تعزیه گردانان حزب نهضت ملی که با اشاره سفارت انگلیس و بمنظور تجدید ملیتاریسم و خفه کردن آزادیخواهان ایران ایفای این رل خائنانه را بعهده گرفته بودند، برای من مثل روز روشن بود. اگر ارفع و عمالش بقدر یکجو شعور داشتند، میفهمیدند که ایرانی در ضمن تمام

بدبختیها و اشکالاتیکه در پیش دارد فوق العاده حساس و میهن پرست و در عین حال باهوش و تیربین است. ایرانی در مدت کمی خائن را از خادم و طالع را از صالح نیز میدهد. ایرانی تمام مسبین بدبختی و بیچارگی خود را میشناسد و در روز انتقام کله‌های بی مغز و سرهای پرگاه آنها را ببالای دار میفرستد. ارفع باید فهمیده باشد که خوردن نان و سنگجین بجای ناهار مفصل و پیر سرژی دانشکده افسری از نظر افسران ارتش محو نمیشود و ممر حلال خرید یک گردان گاو را بخوسی تشخیص میدهند. هنوز تعویض انبار دار رسته مهندسی اردوگاه اقدسیه از خاطر افسران دانشکده افسری محو نشده و همه میدانند که امضای این حکم اولین امضای سرلشگر ارفع بسمت ریاست سناد ارتش بود و همه با خبرند که این همدردیف بیچاره جز انجام وظیفه و حفظ الوارهای رسته مهندسی از دسبرد سرلشگر ارفع تقصیر دیگری نداشت.

بهر حال منهم مثل سایر افسران شرافتمند ارتش متوجه خیانت و سوء نظر ارفع بودم و بهمین جهت در تمام دعوتها دست رد بینه او گذاشتم. علاوه بر این که ارفع و عمال او من را دشمن با نفوذ سازمان حزب نهضت ملی و مخالف تجدید عیلتاریسم میدانستند یک عامل خصوصی دیگری هم وجود داشت و آن مبارزه من با گروه طرفداران عشق غیر طبیعی ارتش بود. افسران دوره شهاب از جزئیات این مبارزه آگاهند و میتوانند رفقای خود را در جریان این واقعه بگذارند. آنچه مسلم است این گروه و دوستان هم مشربشان، امروز سازمان حزب نهضت ملی را احاطه کرده و کارگردانان اصلی آن محسوب میشوند من در ازاء شکستی که باین فرقه داده بودم. در این موقع انتظار داشتم که از هرگونه مخالفت و عنادی خودداری نکنند و بهمین دلیل هم مردانه برای مواجهه با آن آماده شدم. روزی که من یکه و تنها برای این مبارزه کمر همت بستم این گروه در دانشکده افسری ستاد ارتش، دفتر نظامی دربار و خود دربار طرفداران با نفوذی داشتند.

من علی‌رغم تمام این نیروها و عدم تمایل مرحوم تیمسار شهاب از تحمیل اراده من بریاست دانشکده برخلاف تمام نصایح و تمایل تیمسار بهارمست که در گوشه جنوب شرقی عمارت بارانف نمودند و مرا به ترک محاصره و پس گرفتن استعفا تشویق میکردند و برعکس نصایح همین تیمسار انصاری معاون فعلی ستاد ارتش که آن روزها در این موضوع سمت بازرس داشتند مبارزه خود را با موفقیت و سماجت انجام دادم و برای هرگونه عکس‌العمل و اقدام خشنی هم حاضر شدم. این مبارزه در اردوگاه اقدسیه شدت یافت و مرحوم تیمسار شهاب و سرهنگ منوچهری و سرهنگ حشمتی و سرهنگ شریفی و سرگرد سمعی و جمعی دیگر از افسران، هواخو، جدی تصفیه دانشکده افسری از افسران و دانشجویان فاسدالاخلاق شدند، اگر چه مرحوم سرتیپ شهاب که از راد مردان ایران و فداکارترین و باشرفترین افسران ارتش ما بود حاحود را در راه این مبارزه فدا کرد ولی محیط دانشکده افسری که کانون تعلیم و تربیت و در حقیقت قلب ارتش ایران است تا اندازه‌ای از عناصر فاسد تصفیه شد و راه را برای اصلاحات آینده هموار ساخت، گروه عشق غیرطبیعی که آن روزها دفتر سروان صفا مرتضوی کانون و محل اجتماعشان محسوب میشد نظر باینکه هنوز حزب توده ایران سر و صورتی نداشت و آلمانیه‌ها بسرعت در حال پیشرفت بودند ما را فاشیست میخواندند، درست بخاطر دارم که با یک کاریکاتور که دست بدست میگشت، سرهنگ منوچهری و من را در حال نطق بالای تانک و در جلو جمعیت نشان داده بودند و در آن سرهنگ منوچهری موسولینی بود و من سمت رئیس ستاد ارتش و رایزن موسولینی را بعهدہ داشتم هم چنین کاریکاتورهای دیگری از سرهنگ منوچهری و سروان یوسف مرتضوی (ملقب بگورینک) و سروان دانش بطور مختلف تهیه کرده بودند. بعدا که گروه طرفدار منوچهری بوسیله توخت و مایر و ارفع باعمال فعلی نهضت ملی که آنروز دشمن هم بودند نزدیک شدند تازه فهمیدند که

انتساب من بگروه منوچهری اشتباه بزرگی بوده و من از همان موقع هم طرد عمل کودکانه منوچهری و رفقایش را دوستانه انتقاد میکردم .

امروزه سرهنگ منوچهری برای آشنی دادن حواسین بخساری و تجهیز سواران آن ایل جنوب رفته و مثل یک بچه بدون آنکه بفهمد چه خیانتی را مرتکب میشود خود را در دامان ارفع و همسایه جنوبی انداخته است . در صورتی که من عقاید خلل ناپذیر خود را همچنان محفوظ داشته و کوچکترین تعبیر رویه‌ای نداده‌ام . همان کسانی که آنروز من را فاشیست میخواندند امروز هم عضو حزب توده ایران میدانند من باکی ندارم از اینکه عضو حزب توده ایران باشم و حتی عضویت این حزب آرایخواه و مترقی که پیشقدم و طلایه آزادیخواهی و دموکراسی است انتخاب میکنم ولی متأسفانه باید اقرار نمایم که من عضو حزب توده ایران نیستم . من حزب توده ایران را اصلاح طلب یا بااصطلاح فرانسویها رفرمیست میدانم یعنی حزب توده ایران میخواهد از طریق پارلمان و بتدریج اوضاع ناگوار این کشور و ملت بدبخت را اصلاح کند در صورتیکه من شیفته انقلاب هستم و میل دارم که با یک رولوسیون بحساب طبقه حاکمه رسیدگی گردد و انتقام خون میلیون‌ها کسانیکه در نتیجه دزدی و ظلم این طبقه از گرسنگی مرده یا در زندان‌ها جان سپرده‌اند گرفته شود . بقول مرحوم دکتر ارانی «محصول انقلاب حقانیت دارد» و ما باید باین حق طبیعی نائل شویم و از مزایای آن برخوردار گردیم .

برای اجتناب از تطویل کلام و تسهیل چاپ ، این بخش و سایر بخش‌ها را خلاصه‌تر میکنم و بیشتر بذکر روس مطالب میپردازم .

مقصود این بود که ستاد ارتش در مورد من با اشکال بزرگی مواجه شد و مجبور بتمهید مقدمه گردید . رکن دوم میدانست که اگر بطور ساده مرا بازداشت کند با اعتراضات زیادی روبرو میشود بهمین جهت قبلا سه عدد کارت حزبی از روی خط من جعل کرد و بکمک ستوان یکم فصل‌اله مقدم بین

سهنفر اردانشجویان ناراضی گروهان فنی تقسیم نمود ولی چون من از جریان امر اطلاع داشتم و حتی ساعت بازداشت خود را نیز میدانستم تا چند دقیقه قبل از موقع بازداشت در محوطه دانشکده افسری بمراقبت پرداختم و بعداً ترک خدمت را برای خدمت ننگین ترجیح دادم چون قطعاً رفقا اعلامیه‌های مرا در روزنامه‌ها خوانده‌اند از تکرار مطالب مشترک خودداری میکنم

در تعقیب ترک خدمت من گروهی از افسران دانشکده افسری تصمیم گرفتند استعفا داده و بازگشت مرا جداً خواستار شوند. عین این نظر در بین افسران سایر پادگان‌های مرکز مورد بحث قرار گرفت ولی سناد ارتش که قبلاً باین خطر پی برده بود در ضمن صدور یک اعلامیه بالا بلند شماره کارت - های جعلی را قید کرد و افسران را نسبت بعمل و تصمیم خود دلسرد نمود ستاد ارتش برای فرار سرهنگ‌ها و فرار دسته جمعی افسران که هر روز صورت میگرفت هیچ اعلامیه‌ای صادر نکرد و صدور این اعلامیه بالا بلند و تشبیه جعل خط و امضای من حاکی از مراتب اضطراب و نگرانی رکن دوم و محافل نهضت ملی بود.

دوستان من باید بدانند همانطور که در پاسخ اعلامیه سناد ارتش اشعار داشته‌ام در تهران یعنی حوزه مأموریت خود توقف خواهم کرد و بمبارزه خویش ادامه خواهم داد.

امروزه مبارزه در پایتخت بیش از مبارزه در سایر نقاط کشور ارزش دارد.

اصول عقاید من همان است که در خلال سطور این کتاب دیده میشود و یکبار هم بصورت ده اندرز بدانشجویان فارغ التحصیل ۱۳۲۰ - ۱۳۲۱ هدیه کرده‌ام.

من میل دارم که ایران لااقل با حفظ مرزهای فعلی خود کشوری بتمام معنی مستقل و عاری از هر نوع نفوذی باشد.

عقیده دارم که باید دست طبقه حاکمه جبار خونخوار کنونی از اداره امور این اجتماع کوتاه شود، آرزو میکنم که سرنوشت و مقدرات ۳۵ میلیون ایرانی رنج دیده و ستم کشیده بدست اکثریت ملت باشد و قوانین بنفع این اکثریت وضع و اجرا گردد.

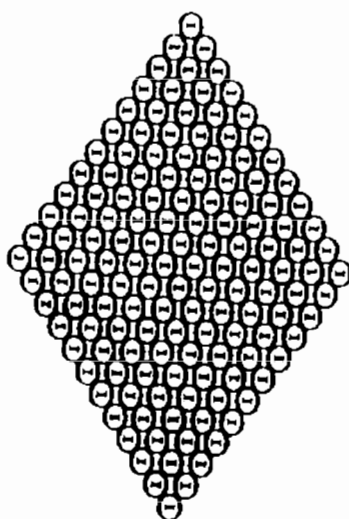
مخصوصاً سعادتمند خواهم بود اگر احساس کنم روزی دست دلالتان استعمارطلب انگلستان از محیط ایران کوتاه شده و قاطبه این ملت باستانی و کهن از شر دخالت این دولت آزادی خواهان راحت گردیده اند.

من بمقتضای تربیت خانوادگی و بحکم تشخیص خود نسبت باستعمار طلبان انگلیس کینه و تنفر دارم و تمام مساعی خود را برای کوتاه کردن دست آنها از ایران مصروف خواهم کرد. «ذره ذره جمع گردد عاقبت دریا شود». همه کس میدانند که اگر فرضاً بنا بود بین ۴۰۰ نفر سروان پنج نفر به درجه سرگردی نائل شود قطعاً با سوابق و حسن نظری که وجود داشت من یکی از آن پنج نفر بودم بطوریکه ترقی های آینده من و راه وصول بدرجات عالی کاملاً صاف کردم که علاوه بر کسب اطلاعات جدید، وجودی اتکالی و متکی بحقوق و درجه ارتش نباشم تا بتوانم در گفتار و رفتار و استقرار روابط خود با زیردستان و روسای عالی مقام آزادانه تجدید نظر کنم. اگر بالفرض ارفع و ریاضی مرا بخوبی نشناخته باشند شما میدانید که آنقدرها بیهوش و گنگ نیستم و قطعاً میتوانستم محیط اجتماع خود را درک نمایم من نفوذ و قدرت کسانی را که در یک دست بهشت و در دست دیگر جهنم دارند تشخیص داده ام و بخوبی میدانم که طرفداری از استعمارطلبان انگلیس و دلالتابی آبروئی مثل ارفع و سیدضیاء مساوی است با یول، مساوی است با جاه و مقام مساوی است با اتومبیل و پارک و بالاخره مساوی است با همه گونه مصونیت و کسب قدرت و همچنین مخالف با این اربابان و طرفداری از پانزده میلیون آدم بدبخت و محترم شمردن شرافت و روح غرور ملی و ایران پرستی بقیمت

ترک خدمت، محرومیت، حبس و اعدام تمام خواهد شد.
ولی من تمام این محرومیتها را استقبال کردم و امروز هم با تضییقات
و اشکالات فراوانی که با روح من سازگار نیست زندگی نموده و در ضمن ادامه
مسارزه منتظر فرا رسیدن روزهای آخرین نبرد هستم.

بامید موفقیت

زنده و پاینده باد ایران مستقل و نیرومند.
برومند و حاوید باد ملت باستانی و نجیب ایران.
توانا باد افسران و درجه داران و سربازان میهن پرست.
نابود و کوتاه باد دست خائنین و عمال استعمار.



بخش چهارم

سیاست استعماری انگلیس و نهضت های آزادینخواهی

در این بخش می‌خواهم علت بدبختی، انحطاط ملی، فقر و بیچارگی تحلیل تدریجی و نابودی افراد، تقلیل جمعیت ایران از چهل میلیون به جمعیت معلول و مریض کنونی، تدنی اخلاق، از بین رفتن حس همدردی و اتحاد، پیدایش دردهای بیدرمان، اعتیاد بافیون، ابتلا بامراض نابودکننده، فقدان وسائل صنعت و فلاح و بالاخره عدم آنچه که یک ملت زنده بدان محتاج است و پیدایش آنچه را که یک ملت محکوم بزوال بدان دچار است برای شما روشن کنم.

هیچ نردیدی نمیتوان داشت که موقعیت جغرافیائی ایران و هم چنین وجود منابع زیرزمینی آن باعث دخالت‌های نابودکننده کشورهای استعمار طلب در تمام شئون اجتماعی ما گردیده است. تماس منافع انگلستان با روسیه تزاری در طول چهار قرن اخیر کشور ایران را به قتلگاه مخوفی تبدیل

نموده و ما را به برادر کشی‌های داخلی و جنگهای خارجی وادار کرده است. مخصوصاً از زمانی که سرمایه‌داران انگلیسی به مضاف بیکران و ثروت سرشار هندوستان چشم طمع دوختند، ملت ایران بسرنوشت شوم کنونی محکوم شد و سیاست مخرب و خانه برانداز آنها توسط اعمال انگلیسی و دلالان داخلی دامنگیر این ملت گردید.

ملت ایران پیش از سلسله صفویه، پست و بلندیهای بیشماری را در میان آن حوادث و نااملائیات بیهوده و ملیت و حیات خود را حفظ کرده است. پیدایش سلسله صفویه محمدا عظمت ایران را تحدید نمود و ایران در عداد ملل بزرگ و متمدن اروپائی قرار گرفت. از زمان سلطنت شاه عباس کبیر که برجسته‌ترین سلاطین خاندان صفوی است بیش از پیش توجه ملل اروپائی نسبت به ایران معطوف گردید. انگلیس در مشرق دارای منافع شد و کشور هندوستان با ثروت سرشار و منابع اولیه و بازار تجارت عظیم خود اشتیهای سرمایه‌داران بریتانیا را تحریک کرد. و بعدها نیز منابع و ثروت ایران در دام طمع آنان گوشه‌ای برای خود بار نمود. در آن موقع کشور ایران برای ملل اروپائی رقیب خطرناکی بشمار میرفت و علاوه راه اروپا به هند محسوب میشد، همین علل کافی بود که آنها را برای تضعیف و انهدام ملت ایران مصمم کند. این تصمیم در طول چهار قرن صورت عمل بخود گرفت و ما امروز از ثمره منحوس آن برخوردار هستیم. لشگرکشی نادرشاه و فتح هندوستان مویذ قدرت روحی و نظامی ملت ایران است و استعمارطلبان پیش‌پیرار دیر بار باین خطر بزرگ پی برده بودند.

از طرف دیگر ملت ایران صاحب خانه زورمندی بود که چهل تا پچاه میلیون فرد غیور در آن سکنی داشت و احاره تحطی و تجاوز کسی نمیداد. برای دست یافتن و نابودی این ملت معصب صبر و حوصله لازم بود. همین جهت نقشه وسیعی طرح گشت و پی‌ریزی آن آغاز شد. مصالح آن سدریج

فراهم گردید و مهندسين استعمار پایه‌های آن را بنا نهادند .
بتدریج بنا ساخته میشد و ملت ایران راه انحطاط پیش میگرفت نقشه
استعمارطلبان خیلی روشن و عبارت بود از :
۱ - نفوذ بداخل حصار ایران و سکنی گزیدن در آن .
۲ - بسط نفوذ و شروع به تخریب خانه .
ولی برای تامین بسط نفوذ و تخریب خانه شرایط زیر حتمی بنظر می-
رسید :

- ۱ - نقصان جمعیت
 - ۲ - متزلزل مبنای ملیت و اتحاد
 - ۳ - استخدام نوکرهای بی اراده بمنظور اجرای جزئیات نقشه استعمار
- این‌ها خلاصه برنامه وسیعی بود که برای پریشانی ما تدوین شد .
کسانی که جمع خود را در پریشانی ما می‌دیدند برای پیر کردن حیب
خود و غصب حقوق حیاتی سایر ملل اجرای چنین نقشه شومی را ضروری
تشخیص دادند .
این نقشه طرح گشت و از طریق تزویر و حقه بازی و دوروئی با اجرای
آن پرداختند .

بنا بگفته پر ارزش تولستوی « سرمایه‌داری تولید نفاق و دوروئی و
کارگری تولید روح برادری میکند » سرمایه‌داران راحت‌طلب اروپائی بجز
دوروئی و حيله‌گری چاره‌ای نداشتند و بهمین جهت ایجاد نفاق بین افراد
یک ملت را برای ربودن کلاه آنان و پیر کردن حیب خود ضروری دانستند .
اینک از نظر تاریخی بشرح عملیات و اجرای سیاست استعمار انگلستان
در ایران می‌پردازیم .

چنانچه گذشت مقارن سلطنت شاه عباس کبیر ، کشور ایران مجد و
عظمت مخصوصی داشت و مورد احترام کلیه ملل را قبه و متمدن آنروز بود .

در همان موقع دولت پرتغال صاحب قویترین حربه دنیا بود، تجار پرتغالی در هندوستان تجارتخانه داشتند، تمام جزایر و بنادر خلیج فارس در تحت تسلط آنها بود و تجارت ابریشم به آنان انحصار داشت.

در سال ۹۶۹ هجری، در زمان سلطنت شاه طهماسب اول سفیری از طرف الیزابت ملکه انگلستان بنام آنتونی جنکین سن بایران آمد و تحار انگلیسی سرمایه داران آن کشور را در جریان دخیار بیشمار و منابع بی پایان ایران قرار داد.

در سه سال بعد یعنی ۹۷۲ هجری هیئتی بریاست (آرتور ادوارد) راه ایران پیش گرفت و در قزوین شاه طهماسب را ملاقات نموده مال التجاره های خود را از نظر شاه ایران گذراند.

شاه طهماسب بآنها ملاطفت کرده و امتیازاتی بآنها بخشید و از پرداخت حقوق گمرکی و راهداری معافشان نمود. بتجار انگلیسی نیز اجازه داد که در تمام ایران بآزادی مسافرت نموده و تجارت کنند شاه طهماسب درگذشت و زمام امور سلطنت بدست شاه عباس کبیر افتاد.

در سال ۱۰۰۲ هیئتی مرکب از ۲۵ نفر انگلیسی بریاست شخصی موسوم به سر آنتونی شرلی، بایران آمد.

آنتونی شرلی از طرف کنت اسکس ماموریت داشت که بایران آمده و شاه عباس را بچنگ با عثمانی و اتحاد با ممالک اروپا برضد آن دولت برانگیزد و برای تجار انگلیسی نیز از شاه عباس امتیازات خاصی تحصیل نماید.

در سال ۱۰۰۹ هجری بفرمان ملکه الیزابت در انگلستان شرکته بنام (شرکت تجار درلندن که باهند شرقی تجارت میکنند) تاسیس شد و بلافاصله جہازات انگلیسی راه هند شرقی را پیش گرفتند و باب تجارت با انگلستان مفتوح گردید.

آنتونی شرلی و برادر کوچکش ربرت شرلی در دربار ایران نفوذ زیادی

نمودند بحدی که موفق شدند شاه عباس را با اعزام سفرائی بدربارهای اروپا وادار کنند .

خود انوسوی شرلی بمعیت (حسنعلی بیگ بیات) عازم اروپا شد و برادر کوچکش در ایران توقف نمود و در جنگ‌های شاه‌عباس با عثمانی‌ها شرکت کرد . ربرت شرلی در اثر نفوذ خود امتیازات زیادی برای تجارت انگلیسی که نمایندگان شرکت هند شرقی بودند تحصیل نمود و بالاخره بدست او تجارت انگلیسی در ایران صاحب نفوذ زیادی شدند و حتی این نفوذ بجائی رسید که دست پرتقالیها از حلیج فارس کوتاه گردید ، بالنتجه از یکطرف راه تجارت و استفاده از منافع اقتصادی و انحصار تجارت ابریشم برای آنها هموار شد و ازطرف دیگر نفوذ تجارت پرتغالی از هند و ایران ریشه‌کن گردید . وقتی بدقت جریان این وقایع را تعقیب می‌کنیم در میابیم که اعزام اولین هیئت انگلیسی و نفوذ برادران شرلی در شخص شاه ایران برای سرمایه‌داران ساحل تایمز حائز منافع زیادی بوده است باین معنی که دست رقیب دریائی یعنی پرتغال و اسپانی از منابع پر ثروت هند کوتاه شد و تجارت ایران بآنها اختصاص یافت . در حقیقت بدین ترتیب ماده اول برنامه استعماری یعنی نفوذ در حصار ایران عملی گردید .

در تاریخ ایران راجع بشخصیت‌هاییکه بعدا بایران آمده‌اند اثر روشنی در دست نیست و نام این اشخاص فقط در سفر نامه‌ها یا سیاحت نامه‌های خارجی مذکور است .

البته این اشخاص مقدمات کار را از هر حیث آماده کرده‌اند و اگر تسلیم این فرصه گردیم که هر نسخه‌ای را مقدمه‌ای بوده است میتوانیم در تاریخ ۱۵۰ سال اخیر ایران نتایج آن مقدمات را مشاهده کنیم . آنچه مسلم است مامورین زیادی از انگلستان بایران آمده و در لباسهای مختلف انجام وظیفه نموده‌اند . دست پروردگان داخلی نیز بآنها کمک زیادی کرده‌اند . این

خائنین داخلی بدون مقدمه ظهور نکرده و وبال گردن ایس ملت بیچاره نشده‌اند بلکه ۱۵۰ سال وقت و جدیت همان جاسوسها مصروف شده تا توانست‌اند نفوذ خفه کننده خود را بسط داده و افراد و خانواده‌هایی را برای وطن‌فروشی و علامی و دلالی ترتیب نمایند. عملیات وسیع و موثری که عمال انگلیسی از اوایل سلطنت فتحعلی شاه در ایران نموده‌اند موید همین نظر است. هر قدر منافع و نفوذ انگلیسی در هندوستان زیاد شده بهمان نسبت نفوذ مرئی یا غیر مرئی آنها نیز در ایران شدت یافته است. پیدایش وجود یک هیئت انگلیسی در ایران مقارن با پیدایش منافع در هندوستان بوده است.

سرگرداوزلی که یکی از مامورین و جاسوسهای انگلیسی در زمان فتحعلی شاه است در تاریخ ۱۵ اکتبر ۱۸۴۴ از پتر زیورغ نامدای بمصنوع زیر سه وزارت ادور خارجه انگلیس مینویسد:

«عقیده صریح و صادفانه من این است که: چون مقصود نهائی ما حفظ صیانت هندوستان است در اینصورت بهترین سیاست این خواهد بود که کشور ایران را در این حال ضعف و توحش و بربریت بگذاریم و سیاست دیگری مخالف آن تعقیب نکنیم.»

بهمین جهت نباید از این عقیده تحاشی بنمائیم که در همین ۱۵۰ سال استادان گراوزلی، مشغول بسط نفوذ و تربیت خائنین و اضمحلال ایران بوده‌اند و تشکیلات آنها را از زمان ورود برادران شرلی تا کنون رو توسعه رفته و لحظه‌ای از فعالیت باز نایستاده است. زیرا در فاصله بین ورود آنها تا زمان فتحعلیشاه حوادث مشکوکی نظر ما را بخود جلب میکند که باید نتایج شوم آن را ناشی از اعمال همین سیاست بدانیم. اعتشاشات داخلی، جنگهای خارجی و مواعیکه در راه اصلاحات و اقدامات مردان برجسته و ملی ایران بوجود آمده نتیجه تاثیر مستقیم همین سیاست محرب است. در این

مدت بطوری عمال آنها در امور داخلی ایران کنجکاو و وارد بوده‌اند کسه تاریخ روزانه زندگی نادرشاه و حتی امور داخلی حرم او هم بدست یکنفر انگلیسی در هندوستان برشته تحریر درآمده است. اجرای تمام مواد برنامه استعماری انگلستان پس از نفوذ بداخله این حصار با دقت آغاز گردیده و ما نتایج روشن آشکار آنرا از زمان سلطنت فتحعلیشاه ببعد که با آمدن سر جان ملکم و کشته شدن حاج ابراهیم خان اعتمادالدوله شروع میشود بخوبی احساس میکنیم همین عمال استعمار بکمک ایادی خائن داخلی، آزادی عمل را در سیاست خارجی از ما سلب کردند بطوریکه کلیه سلاطین قاجاریه اجبارا از سیاست آنها متابعت نموده و مقاصدشانرا بضرر ملت ایران صورت عمل دادند.

بمنظور تضعیف حکومت مرکزی و بالنتیجه تحمیل اراده و گرفتن هرگونه امتیاری هر وقت که اداره مستعمرات انگلستان صلاح میدید، در یک گوشه ایران بدست همان خانواده‌های دست پرورده اغتشاشی برپا میشد غائله سالار که در زمان امیر کبیر دردسر بزرگی در راه ایجاد امنیت داخلی فراهم کرده بود، یکی از همین نوع بازیهای سیاسی و خطرناک است. « غائله حراسان بدست محمد حسن خان سالار پسر الهیار خان آصف‌الدوله وزیر سابق فتحعلیشاه و خالوی محمدشاه در سال ۱۲۶۵ شروع شد » بشهادت تاریخ خود سالار و پدرش در عداد عمال انگلیسی و آلت اجرای نظریات آنان بوده‌اند.

طهور پیغمبران و امام زمانهای مختلف بمطوّر تزلزل مبانی دین اسلام که وقتی نقطه مشترک اتحاد و وحدت اکثریت ملت ایران بوده راعیده همین سیاست است.

فته باب و آشوب عجبی که بالاخره بدستگاه بهائیت منتهی شد و فضیه ملال‌آور آقاخان محلاتی شاهد صدیق ما است. امروزه دستگاه بهائیت

در ایران یکی از بزرگترین مراکز جاسوسی انگلستان بشمار میرود و خدمت آنها کمتر از اینتلیجنس سرویس نیست پیدایش باب و مقدمه آن بدست یکی از عمال ریر دست انگلیسی بنام ارتور کونولی و به معیت یک حائن داخلی بنام میرزا حسین بشرویه‌ای انجام گرفت.

یکی دیگر از مواد کثیف و خلاف انسانیت آنها شیوع تریاک است که با فرستادن عده‌ای هندی و تعلیم کشت و زرع و طرز استفاده از آن جامعه عمل پوشیده و ملت ایران را بطرف بی‌عیرتی و زوال و مرگ سوق داد. یکی دیگر از مواد برنامه استعماری را باید محو شخصیت‌های برجسته ایران و مخالفین این سیاست نابودکننده دانست مثلاً: فتحعلیشاه را وادار به قتل حاج ابراهیم خان اعتمادالدوله نمودند و محمدشاه را باعدام قائم مقام فرهانی واداشتند ناصرالدین شاه را بکشتن امیرکبیر تحریک کردند.

بالاخره بازار رشوه و ارتشاء را رواج دادند و تخم موهوم پرستی و بدگمانی و اعتقاد به قضا و قدر را در قلب ساده این مردم بدیخت کاشتند. قبل از انقلاب کبیر روسیه که حکومت تزاری گاهگاهی در کشور ما دخالت‌هایی میکرد حکومت لندن برای حفظ ظاهر و جلب محبت و ایجاد حسن ظن قدری صورت ظاهر را حفظ مینمود ولی پس از آنکه دولت شوروی روی کار آمد و به اصلاحات داخلی پرداخت حکومت بریتانیا پرده‌ای را که بر روی عملیات خود میکشید پس زد و چنانچه تاریخ کودتا سان میدهد مستقیماً یکی از دست‌پروردگان خود را که فوق‌العاده مطیع و باوفا بود بردوش ملت ایران سوار کرد. پس از سیصد سال نفوذ و ریشه دواندن در تمام شئون سیاسی و اقتصادی و قضائی ما، در همین بیست سال حکومت دیکتاتوری نظامی بدست قائد توانا چنان بمبانی اخلاق و ملیت ما لطمه زد که حمله اعراب و هجوم جنگیزوتیمور در مقابل آن ناچیز و بی‌اهمیت بود. اینتلیجنس سرویس برای محو آزادیخواهان و نابودی آنان به شهربانی کمک میکرد و ماع

هر نوع جنبش و حرکتی میگردید. بهترین نمونه این نهضت‌ها تشکیل کمیته محازات بود که اعضاء وطن پرست و عبورش عددای از غلامان خارجی و دزدان داخلی را با ضرب گلوله بدیار عدم فرستادند و لی بالاخره این تبلیح‌نس سرویس سارمان آنها را کشف کرد و بدست وثوق الدوله حائن اعضاء آن را نابود نمود. ولی برعکس هرکس که عمال انگلیسی سر میسیرت مقام شامخ و حساس را برای برگردن حب خود اشغال میکرد. مسعودی در ظرف چند سال از گدائی و فوادی و حروف چینی و هم چنین برادرش از قصابی بمقام اشرافی و میلیونی رسیدند.

سیاست استعمار همانطور که محو شخصیت‌های اجتماعی را ضروری میدانست. سیردن مشاغل حساس و مهم را به فره نوکرها و مردم پست لازم میسرمد بهمین جهت غالباً وزراء، وکلا، امرا و عفرای کنوز ایران از پس بدسافه‌ترین و ردل‌ترین مردم انتخاب شده و کمک عمال یا سفارت انگلیس به مقام‌های شامخ رسیده‌اند.

در همین دوره حاضر انتخاب سیدصیاء و رضاخان بردار سپه برای کودتا و انتخاب امثال سفیور فاطمی، مسعودی، محیط، فرهودی، معدل، گله‌داری، دشنی، اعتبار و غیره بعنوان نماینده مجلس و ارتقاء بناها و مقنی‌های بی سواد بدراجات سرلشگری و سپهبدی و انتصاب سهیلی‌ها و تدین‌ها بسمت ریاست دولت و وزارت، تابع همین سیاست کلی است. شما نا سیوگرافی این عناصر تنکین را که یکی از دیگری کثیف‌تر است بدفاندانید نمی‌توانید با اهمیت موضوع پی برید.

سفیور فاطمی که غالباً نامش را تکرار کرده‌ایم، امروز نماینده مجلس و مدیر روزنامه ناخبر است همین سخن در روزنامه ارگان احببی پرستان خود آزادیخواهان و مهن پرستان را ماحراحو و حائن وی وطن میخواند. ایک برای اینکه ارزش اتهامات و سخنان این مرد پلید برای شما روشن شود

بیوگرافی مختصر او را مینویسیم :

«سید نصرالله فرزند سیف‌السادات نائینی تا قبل از بیست سالگی در قهوه‌خانه‌های اصفهان به‌پست‌ترین مشاغل اشتغال داشت و هنگامی که شاگرد کالج انگلیسی اصفهان بود برای آنکه بیشتر جلب اعتماد روسای مدرسه را نموده و خود را برای قبول هر نوع مأموریت جاسوسی آماده‌معرفی کند دست از مذهب اجدادی خود برداشت و با بجا آوردن غسل تعمید قبول مذهب عیسویت نمود . در ازاء این همه پستی ، شغل تصدی کتابخانه کالج باو محول شد . بعداً ازدواج با یک دوشیزه بهائی را بعلل مادی و غیره بمنفعت خود تشخیص داد و چون یکی از شرایط ازدواج قبول بهائیت بود مجدداً تغییر مذهب داد و بآئین بهائی درآمد . بالاخره هنگامیکه آقای رضا افشار حکمران اصفهان شد بمنظور استخدام در شهرداری اصفهان مسلک جدیدی را قبول کرد . این مسلک که فقط امثال سیف‌پور فاطمی‌ها بآن می‌گروند بی‌شرفی و ناموس‌فروشی بود بهمین جهت با زور و فشار و خواهش و تمنا خود را با کمال وقاحت برای معاشرت با فرماندارراضی و آماده ساخت . شهرت این قضایا در اصفهان و مخصوصاً در بین عموم طبقات مردم بحد شیاع است و بعلاوه هر یک از این سوابق درخشان جداگانه در پرونده های مختلفی منجمله در پرونده نمایندگی ایشان هنگام طرح اعتبارنامه منعکس گردیده است .

آقای سیف‌پور فاطمی پس از طی مراحل شرافتمندانه اا فوق و تعقیب جریانات دیگری بالاخره فرماندار شیراز شد . اختلاس‌ها و دزدی‌های او در فارس که با شرکت روسای دارائی و پخش و آقایان امام جمعه و نمازی و معدل (نمایندگان مجلس) بمنظور بلع قسمت اعظم سهمیه قند و شکر و قماش توده بی‌نوا و گرسنه فارس صورت گرفت از حدود میلیون‌ها ریال متجاوز است . بالاخره آخرین موفقیت ایشان انتخابات فریدن و نحف‌آباد

اصفهان است که بدستکاری صارم الدوله (میلیونر و مرتجع و کهنه جاسوس معروف) و سواران مرتضی قلی خان صمصام ایلخانی بختیاری و برادرش صباح فاطمی (که شرح حایات و آدم کشی نامبرده در چهارمحال و بختیاری بمنظور ربودن اموال توده‌های بدبخت داستانی جداگانه است) نوکر حناب ایلخانی موفق به تعویض صندوق انتخابات شد و بالاخره وکیل بی موکل ملت گردید... عباس مسعودی نماینده ثابت مجلس و مدیر روزنامه اطلاعات کدیو-گرافی کامل او را محمد مسعود مدیر روزنامه مرد امروز منتشر کرد و شخصیتش را به جامعه معرفی نمود. هر روز یک مسافر محترم او تازه وارد می‌تراشد و راجع به اوضاع آذربایجان خیالبافیهای عجیب و غریب میکند. عباس مسعودی از مهم‌ترین کسانی است که با انتشارات مسموم خود پایه حکومت دیکتاتوری را محکم نمود. همه ما در عصر طلایی روزنامه تقریباً منحصر بفرد اطلاعات را خوانده‌ایم و بهرل کثیف‌این مزدوریگانه پرست واقفیم. روزنامه اطلاعات همه آزادیخواهان را خائن و ماجراجو معرفی میکند و حتی برای هم‌آهنگی با رادیوها و خبرگزاری‌ها و روزنامه‌های امپراطوری در شماره ۵۹۲۱ مورخه ۱۳۲۴/۹/۸ راجع به میهن پرستان اندونزی چنین مینویسد:

«در هر صورت ماجراجویان اندونزی که تشکیلاتی از زمان سابق و از جنگ بین‌المللی گذشته داشتند و پیوسته تقاضای آزادی هند هلند را می-کردند پس از بدست آوردن اسلحه، در تحت ریاست «سوکارنو» دوباره تقاضای استقلال نمودند...» بنابراین در فرهنگ روزنامه اطلاعات ماجراجو کسی است که تقاضای آزادی و تقاضای استقلال میکند. ما باید بفرهنگ‌این خائنین و میهن فروشان آشنا باشیم و مفهوم کلمات و اصطلاحات آن‌ها را بخوبی درک کنیم. عباس مسعودی نوکر و جیره‌خوار انگلیسی‌ها است. و بکمک آنها امروزه صاحب میلیونها ثروت شده و کیسه این ملت را خالی نموده است.

پس طبعاً میل دارد که ایران همیشه در تحت نفوذ استعمارطلبانه آنها باقی بماند. در این صورت اگر عده‌ای میهن پرست و آزاییخواه تقاضای استقلال کردند روزنامه اطلاعات آنها را ماجراجو مینامد و از هر تهمتی نسبت به آنها فروگذار نمیکند. از اینکه گفتم «اگر عده‌ای میهن پرست و آزادیخواه تقاضای استقلال کردند» بمن اعتراض نکنید و نگوئید که ما مستقل و آزاد هستیم و این نهضت‌ها هیچگونه محملی ندارد!

تاریخ نفوذ انگلستان در چهارصد سال اخیر حکایت مینماید که منافع حیاتی آنها همیشه ایجاب میکرده است دولت ایران توسط سیاستمداران لندن اداره و هدایت شود. ما نباید خودمان را گول بزنیم و حقایق را ندیده انگاشته و سرسری بگذریم. جواهر لعل نهرو، لیدر حزب کنگره هندوستان در نطق خود خطاب بهندیها میگوید: «انگلیسیها سیگوئید بشما استقلال می‌دهیم، آیا میدانید این استقلال آنها چه معنی دارد؟ استقلال اسمی و قلابی مثل استقلال کشورهای ایران و عراق و افغان مانمی. خواهیم اسماً مستقل باشیم و رسماً آلت دست شلاق سرمایه . . . اصلاً ما آزادی و استقلالی را که اغلب ملل دنیا دارند قبول نداریم در دنیا فقط یک کشور و یک ملت مستقل وجود دارد و آنکشور شوروی است. دیگر حتی انگلیسی‌ها هم اسیرند اسیر دست سرمایه‌داران، سرمایه‌دار ملیت ندارد، ملیت او یعنی پول او» بدبختانه ما باید اعتراف کنیم که چهارصد سال است در اثر نفوذ استعمارطلبانه بریتانیا استقلال نداشته‌ایم و علاوه بر این امروز هم از نظر فلسفه جدید، اسیر سرمایه‌داران هستیم. مگر فراموش کرده‌ایم که چندی قبل همینکه خبر رسید اعضاء حزب دموکرات به قزوین رسیده‌اند بیشتر سرمایه‌داران، تهران را تخلیه کردند؟

اگر حقیقتاً این خبر صحیح بود فرضاً تهران هم اشغال میشد همان

سرمایه‌داران قم را تخلیه کرده باراک میرفتند بهمین ترتیب با ۲۴ فرسخ فاصله بسواحل خلیج فارس رسیده و با کشتی با آمریکا عزیمت می‌مودند. شما گمان می‌کنید آمریکا و ایران برای امثال مسعودی، نیکپور، کارروسی، حاج علی‌نقی فرقی دارد؟ قطعاً همان‌طور که حواهر اعلیٰ نهری گفته است وطن آنها بیول آنهاست. فقط بعزت و خود جایحانه و موسسات تجارتی و مغازه و خانه و سایر اموال غیر موقوف ممکن است چشمشان بدنیال ایران باشد همان‌طور که رضاشاه هم موقع سوار شدن در کشتی چشمش متوجه مازندران و قصر سلطنتی بود. فقط ما هستیم که باید در ایران باشیم و تمام سختی‌ها و محرومیت‌ها را از جان طالب و خریدار باشیم. ما باید برای تأمین آسایش ۱۵ میلیون بدبختی که در این کشور زندگی می‌کنند و این آب و خاک متعلق به آنهاست مردانه فداکاری کنیم و دست ظالمین و دزدان طبقه حاکمه و عمال خارجی را کوتاه سازیم. بقول آقای نامور، ما که تا این حد پای‌بند استقلال ایران هستیم، باید بدنیال عواملی باشیم که استقلال ایران را تضمین می‌کند و هیچ چیز استقلال ایران را تضمین نخواهد کرد مگر آزادی ملت ایران و استقرار حق حاکمیت این ملت و اجرای اصول آزادی و مشروطیت و کوتاه کردن دست یغماگران و دزدان و منابع فساد. ملت ایران مدت‌ها است آزادی و استقلال معنوی خود را از دست داده و اسیر زنجیر یک عده بیدادگر شده و بدست این عده در غرقاب فقر و فلاکت مستغرق گردیده بطوریکه حتی پرده‌هایی که در قرون وسطی در دنیا خرید و فروش می‌شدند حال و وضعیتشان بهتر از این مردم بوده است. طبقه‌ای که تخت فرعونیت خود را بروی جسد نیمه‌جان این ملت استوار کرده، از امتیازات بیحد و حساب خود که با قیمت اسارت مردم تحصیل شده دست بردار نیست و بتجربه ثابت گردیده است که با من می‌رم و تو بمیری و خواهش و عجز و لایه توجهی باین بیمار مختصر ندارد و اگر ملت، خود حق حاکمیت خود را بموجب نص صریح قانون اساسی

که میگوید «تمام قوا از ملت ناشی میشود» بدست نیاورد در ورطه فناونستی سرنگون خواهد شد.

آقای فرامرزی در مقاله شیرینی بعنوان «کیهان بیطرف» روز مبارزه است نه کدخدائی» چنین مینویسد:

«چگونه میتوان این وضع را دید و سکوت کرد؟ چگونه میتوان بیطرف و کدخدامنش بود؟ مگر آن زنجیری که حلقه‌های آن تاب داده و بیکدیگر پیوسته میشود جز برای گردن ما است؟ و خداوند دست و زبان و سایر جوارح را جز برای این بما داده است که برای رفع خطر از خود بکار ببریم؟ آیا خطر را برابر خود مجسم بینیم و سکوت کنیم؟ اگر خداوند بسکوت مراضی بود ما را لال خلق مینمود من از شما میپرسم که این وضع خوب است؟ این اصولی که روز بروز از نفوس ملت ایران میگاهد و این کشور پهن و دراز را بیک بیابان غیر مسکونی مبدل میسازد، این حکومتی که آن چند نفری را که در هر نقطه باقی ماند مانند لخت و گرسنه کرده است، این رژیمی که ملت ما را ازسگ و گربه ذلیل‌تر، محروم‌تر، بدبخت‌تر و جاهل‌تر نگاهداشته است، باید باقی بماند؟

البته خواهید گفت خیر، ولی بفرمائید که کی باید آنرا تغییر دهد؟ فرشته‌ها؟ جن و پری؟ روس و انگلیس؟ کی؟ بفرمائید! غیر از من و شما و سایر افرادی که در این رژیم منافع ندارند و کابوس سنگین آنرا تحمیل میکنند؟ امروز که یک‌عده فداکار و از جان گذشته روی تمام منافع مادی خود پا گذاشته و برای تغییر این اصول یا لااقل کاستن از خشونت و زمختی آن کمر بسته‌اند باید ایشان را حمایت کرد، روز مبارزه است، روز کدخدائی و میان چوب گرفتن نیست. شما بخواهید یا نخواهید جنگ دو طبقه ظالم و مظلوم شروع شده است و جز با فتح یکطرف و شکست و هزیمت طرف دیگر تمام نخواهد شد. هر کس باید طبقه خود را معین کند و در آن صف مبارزه

بپردازد کدخدا منشی و شترمآبی هیچ فایده‌ای ندارد .»

باری کشور استعمارطلب انگلستان چهارصد سال است که چنگال خود را بخون ملت‌های عقب مانده آلوده کرده و برای اجرای سیاست منحوس خود امثال نوری السعید پاشا را می‌پروراند تا بتواند سیاست و استثمار خود را نسبت به ملل عقب مانده نامین کند . امروز در سایه همین سیاست و کمک انتلیجنس سرویس ، سرمایه‌داران انگلیسی بر ۱۲۵ برابر خاک انگلستان تسلط دارند و مستقیماً ۴۷۵ میلیون برده که یک چهارم جمعیت کره زمین و بازده برابر جمعیت انگلستان است برای آنها زحمت میکشند . سرمایه‌داران انگلیسی بقدری حریص و استفاده طلب هستند که باین مقدار هم قناعت نکرده ، قلاده استثمار و اسارت را بر گردن ۴۶ میلیون سکنه اصلی انگلیسی هم بسته‌اند . اگر نقشه‌ها و اقدامات اخیر این علمداران آزادی را بمنظور تسلط بر مستعمرات ایتالیا ، هلند ، فرانسه و کشور حیشه در نظر بگیریم ۱۸۵ میلیون برده دیگر به بندگان آنها اضافه خواهد شد همین نوری السعید پاشا که بقول آقای مهدی هاشم نجفی باید او را سیدضیاء عراق بنامیم یکی از افراد پست عراق عرب است و هنگامیکه در اسلامبول به تحصیل علوم نظامی مشغول بود « بجای تفریح و گردش همیشه بلباس کشیشهای مسیحی مبدل شده به قونسولگری انگلیس که در آن روزها برای تقسیم امپراطوری عثمانی و تجزیه اعضای بدن (رجل بیمار) فعالیت مینمود ، رفته و به با مامورین سیاسی بریتانیائی براز و نیاز و تبادل افکار و دادن اطلاعات مشغول میگردد .» سرانجام همین مرد جاسوس بدرجات عالیه رسد و به نفع بریتانیا و برخلاف مصالح ملت عراق دست با اقدامات خطرناکی زد .» پس از اینکه انگلیس‌ها موفق نشدند سکنه عراق عرب را مانند هندیها مستقیماً توسط مامورین انگلیسی و کمیسر عالی اداره کننده و عراق را در جرگه مستعمرات بلاواسطه خود در آورند با مقاومت و انقلاب مسلحانه ملت عراق بسال

۱۹۲۲ مواجه شدند، ملت فیصل را که در سوریه در مقابل ژنرال (گوود) فرانسوی شکست خورده و در نتیجه تخت و تاج خود را از دست داده بود وارد عراق نموده و بعنوان یک پادشاه مسلمان و عرب و نیز برای جلب رضایت اعراب و ساکت کردن اهالی سرکش عراق بسمت پادشاه معین نمودند و روی یک صندلی چوبی مراسم تاجگذاری خیلی ساده و مختصری را بعمل آوردند در آن موقع نوری السعید پاشا بعنوان فرمانده کل قوا منصوب گشت و دوره تازه‌ای را از فعالیت سیاسی آغاز نمود. از سال ۱۹۲۲ تاکنون نوری السعید پاشا هفت بار نخست وزیر و بیش از ده بار وزیر امور خارجه و دو سه بار هم وزیر جنگ و چند سالی نیز فرمانده کل قوا بود. نوری السعید پاشا از سال ۱۹۲۲ تاکنون باتمام انرژی و جد و جهد برای میخکوب کردن نفوذ استعماری انگلیس در عراق کوشش نموده و همواره کوچکترین منافع امپریالیست‌ها و شرکتها و سرمایه‌داران انگلیسی را بر منافع حیاتی ملت عراق ترجیح داده آن را مقدم بر هر چیز می‌شمارد. شخص نامرده بیش از خود انگلیسی‌ها از مصالح نظریات انگلیس‌ها طرفداری و تقویت نموده و از این راه صدمات و لطمه‌های جبران ناپذیری به آزادی، به آسایش و امنیت ملت عراق و ملل خاور نزدیک و میانه وارد ساخته، ننگین‌ترین و ظالمانه‌ترین معاهدات و قراردادهائی که بین عراق و بریتانیا به امضاء رسید بدست و امضای نوری السعید و پاشا تهیه و عملی گردید. معاهده پنج ساله ۱۹۲۶ و معاهده سی ساله ۱۹۳۰ و دو قرار شصت ساله و هفتاد و پنج ساله نفت تماماً بوسیله این عمال قدیمی و بی‌نقاب استعمارطلبان انگلیسی صورت گرفت. در سال ۱۹۲۶ ملت عراق در میان جوش و خروش احساسات ملی بی‌سابقه و شدیدی بر علیه معاهده پنج ساله قیام کرده بود و در همه جا محصلین، اصناف، کارگران، تجار و کسبه و حتی اعیان مملکت بر علیه این معاهده ظالمانه اعتراض کردند، شعرا و نویسندگان بحسب و خوش آمده و عاملین و نوکران استعمار را سخت مورد

طعن و تنقید و حمله قرار دادند و برای انگلیسیها ممکن نبود که در میان توده وسیع ملت عراق، بکنفر هواخواه و طرفدار خود و معاهده‌تحمیلی خود پیدا کنند، تمام دستجات ملی متفقا بر علیه انگلیسیها اظهار نظر میکردند و تقاضای استقلال تام و تمام کشور را مینمودند و حتی دولت پوشالی وقت مرعوب شده اقدام مثبتی بر له انگلیسیها نکرد، ولی نوری السعید پاشا فرمانده کل قوا و عامل انتیلیجنس سرویس، برای پیش بردن نقشه‌ریاییهای خود دست بعملیات شدیدی زد، مجلس شورای ملی را با تسوی و مسلسل تحت محاصره کامل در آورد، تمام خیابانها و کوچه‌ها ورودخانه‌های اطراف مجلس را بادستجات مسلح نظامی اشغال کرد و مردم و محصلین را که بر علیه معاهده در حال اجتماع بودند هدف گلوله قرار داد و تمام اعضای مجلس را به بیماران و انهدام و مرگ تهدید کرد و آنها را وادار به تصویب آن معاهده استعماری نمود. بموجب این معاهده کشور عراق معنا و عملا بمنزله یکی از متصرفات انگلیس به‌ثبیت رسید و تمام ادارات و دوائر دولتی بدون استثناء تحت نظر مستقیم مستشاران انگلیسی قرار گرفت، وزراء بدون تصویب مستشاران نمیتوانستند دست بکوچکترین اقدامی بزنند و در ضمن در مدت پنجسال دیگر میبایستی معاهده دیگری بمنظور تثبیت و تعیین روابط بین دو کشور و تهیه طرح قرارداد نفت آماده و تصویب شود و در مقابل، دولت بریتانیای کبیر متعهد میشود کشور عراق را بحامه بین‌المللی بتوان یکدولت مستقل معرفی نموده و بکمیسر عالی خود در بغداد عنوان سفیر کبیر و نماینده فوق‌العاده بدهد و بجای روپیه هندی، دینار عراقی که پشتوانه آن لیره انگلیسی است چاپ و در خاک عراق منتشر نماید.

ناگفته نماند که متعاقب سال ۱۹۲۲ یک نهضت جمهوریخواهی در عراق پدید آمد، این نهضت بدستور انگلیسیها منکوب شده ولیدر آن توفیق الخالدي که یک مرد میهن‌پرستی بود بدست نوری پاشا در بغداد ترور گردید،

در جنوب عراق نیز نهضتی بمنظور نصب یک پاشا عراق بجای ملک فیصل حجازی برگزیده انگلیسیها پدید آمد، این نهضت نیز بدست انگلیسیها قلع و قمع گردید و راس آن سید طالب پاشا را دردामी انداخته و بهندوستان تبعید و از بین بردند. عمل مسلحانه نوری پاشا و تصویب آن معاهده ننگین بهترین نمونه‌ای است که ثابت میکند دول استعمار طلب چگونه به ارتش کور و نفهم محتاج هستند و سربازان عراقی که قطعا همه میهن پرست بوده‌اند در اثر پیروی از فرضیه غلط اطاعت کورکورانه نفهمیده چه خیانت بزرگی را مرتکب شده‌اند.

تمام این مصائب و بدبختی که دامگیر ملل شده و مردم را از هستی ساقط و دچار جنگ و خونریزی نموده است نتیجه حرص بی‌منتهای سرمایه‌داران است. تاریخ چهل سال اخیر قاره امریکای جنوبی مخصوصا نواحی شمالی آن بسیار عبرت‌انگیز و تحیرآور است. مردم این ممالک کوچک در میان سرینجه سیاستهای گوناگون دو دولت متمدن انگلستان و امریکای شمالی، گرفتار انواع مصائب و محن گردیده‌اند و یکی پس از دیگری رهبر کشنده و جانشکر سیاست این دو دولت با منتهای غداری و حيله و ترور بر منافع ثروت آنان را بهر عنوان که شده از دستشان ربوده‌اند. تغییر هفت رئیس جمهور و متجاوز از ۱۰ انقلاب خونین که در فاصله سالهای ۱۸۷۷ و ۱۹۲۸ در کشور مکزیک روی داده، فقط و فقط نتیجه وجود معادن نفت و رقابت کمپانیهای بزرگ استاندارد اویل و رویال دوج است که دولت‌های دموکرات امریکا و انگلیس از آنها پشتیبانی نموده و سرزمین مکزیک را میدان این همه خونریزی و جنگهای داخلی کرده‌اند. در این دوره از تاریخ بشرکه حفظ منافع سرمایه‌داران، جنگهای بزرگی را ایجاد میکند، همین عناصر استفاده طلب ملت‌ها را بنام حفظ مصالح عالیه کشور را برضد هم تجهیز مینمایند. ایجاد ارتش بزرگ از لحاظ عظمت حنیه ملی بخود گرفته ولی

معنا حافظ منافع ملت نبوده و فقط پاسان سرمایه‌های این طیفه‌هستند، تابع سیاست سرمایه‌داری است. کارگر انگلیسی و امریکائی بخاطر حفظ سرمایه کمپانیهای بزرگ بحسبه جنگ میرود، جان خود را فدا می‌ماید و اگر اخیانا با پای مصنوعی و بدن علیل بمیهن خود بازگشت باید از فشار گرسنگی و بدبختی اعتصاب کند و کسی بداد او نرسد رل ارتشهای سرمایه‌داری همین است و بس و هیچکس نمیتواند منکر شود که توده‌های وسیع مردم در ظاهر برای حفظ میهن و آزادی و در باطن بخاطر سرمایه‌داران بزرگ باهم مبارزه میکنند.

اگر همین مردم کلاه خود را قاضی کنند و نسبت برلی که بعهده دارند اندکی تعمق نمایند، دشمنان اصلی را بین خودشان خواهند یافت. منتها در کاخ‌های مجلل، در باز و نعمت و در حال میگساری و خوشگذرانی. اگر سرباز انگلیسی مست تفرعن نشود و بیک سلام خشک و خالی اهالی هند دلخوش نگردد و برعکس کمی فکر کند که کیست و چه حیانتی را مرتکب می شود قطعا بحکم وجدان و بفرمان حس انسانیت و بشردوستی یا لاقابل به اقصای منافع شخصی به اهالی هندوستان دست برادری میدهد و با کمال صمیمیت میگوید: من هم مثل شما اسیر هستم، اسیر سرمایه و اسیر پول، امروز کشور پهناور هندوستان که بر ثروت‌ترین نقاط روی زمین است، در اثر استعمار، ۴۰ ساله سرمایه‌داران انگلیسی بوضع رقت‌بار و فلاکت غیر قابل وصفی دچار شده است. ویل اورانت فیلسوف و نویسنده مشهور امریکائی در کتاب «هندوستان در چه حال است» بقدر کافی این موضوع را تشریح کرده و ما برای استفاده خوانندگان این کتاب قسمتی از آنرا عینا نقل میکنیم: «ضعف و ناتوانی اهالی هندوستان هرچند حساسی را کسل و افسرده میکند ساق پای آنها از رانو بیائس بقدری باریک است که وسط انگشتان ما جایگیر میشود! در تمام شهرهای آن، هر روز ۳۴ درصد کارگران در اثر

ضعف و ابتلا با امراض مختلفه، جراحی که در حین انجام وظیفه بآنها رسیده است از کار غیبت میکنند. فقر و تنگدستی آنها بقدری است که نمیتوانند اغذیه‌ای که دارای مواد مغذی باشد برای خویش تهیه کنند، از خریدن و خوردن سبزیجات محرومند و بضاعت آن را ندارند که در هر چند روز یک مرتبه گوشت بخورند.

ذات‌الریه و تب لازم از (پانام) و (کوبا) رخت بر بسته ولی هنوز با کمال شدت در هندوستان انگلیس شیوع دارد روزگاری هندوها از لطیف ترین ملل دنیا شمار بودند حتی در همین ایام هم هر روزه در آبهای خارج شهر استحمام میکنند و لباسهای کهنه و پاره خویش را می‌شویند. با وجود این بواسطه شدت فقر و بی‌نوائی حفظ‌الصحه عمومی آن مملکت بکلی متوقف مانده. تمام بودجه سالیانه دایره صحیه عمومی تا سال ۱۹۱۰ از مرکز تمام ایالات برای ۲۴۰ میلیون نفوس فقط پنج میلیون دلار بوده یعنی برای حفظ الصحه هر فرد در تمام سال دوسانتیم (معادل سه شاهی) بمصرف میرسید. سر ویلیام هونتزر که وقتی مدیر کل اداره احصائیه عمومی بوده از روی حساب های دقیق تعیین کرد که تقریباً چهل میلیون از نفوس هندوستان در تمام عمر شکم سیر بخود نمی‌بینند. کسی که در اثر غذاهاى بد، قوا و توانائی خود را از دست داده، البته نمیتواند در مقابل هجوم امراض مقاومت ورزد. امراض مسریه که متمادیا و بدون انقطاع در آن سرزمین وجود دارد هر سال میلیون‌ها مردم را از نعمت حیات محروم مینماید.

در سال ۱۹۰۱ طاعون از خارج بآنها سرایت کرد. و در نتیجه ۱۷۲ هزار نفر اسیر سرپنجه مرگ گردیدند، این مرض مجدداً در سال ۱۹۰۲ شدت نموده و ۵۰۰ هزار نفر را بخاک هلاک انداخت.

در سال ۱۹۰۳ هشتصد هزار نفر و در سال ۱۹۰۴ یک میلیون نفرتها در اثر ابتلاء باین مرض بدروء حیات گفتند در سال ۱۹۱۸ قریب ۱۲۵

میلیون فقره آنفلوانزا واقع شد و ۱۲/۵ میلیون نفر را از زندگی محروم ساخت. اکنون تا اندازه‌ای میتوان فهمید طاعون و قحط و غلا برای چه تا این درجه در هندوستان شیوع دارد. بهیچوجه نمی‌توان گفت عدم آذوقه کافی علت این قحط و غلا است، بلکه حقیقت این است که فشار فقر نمی‌تواند گذارد مردم بقدر کفایت غذا بخورند و همین فقر و تنگدستی را باید عامل این مصیبت و بدبختی و اتلاف این نفوس عظیمه دانست در مدت تسلط و فرمانروائی بریتانیا روز بروز بر شدت قحط و غلا افزوده و مرض بیش از پیش شده است.

از سال ۱۷۷۰ تا سال ۱۹۰۰ بیست و پنج میلیون نفر تنها از گرسنگی مرده‌اند. این عده مردم در مملکتی تلف شده‌اند که از لحاظ وفور نعمت در همه دنیا مشهور است، علت و موجب این قحط و غلا چنانکه می‌گویند فقدان وسائل نقلیه یا کمی باران و خشک‌سالی و چیزهای دیگر نیست، باید اقرار کنیم که حتی کثرت نفوس نیز نمی‌تواند تا این درجه باعث شیوع قحطی گردد، بلکه یک بیننده دقیق و کجکاوی بخوبی میدانند که در ماوراء تمام این مسائل یک حقیقت مسلمی وجود دارد که علت العلل تمام این فلاکت‌ها و بدبختی‌ها است یغما و چپاول متمادی بی‌انصافانه، تحمیل کردن مالیات‌های گراف بدوش مردمی بیچاره و مفلوک که از قوت لایموت محرومند باعث میشود که دهاقین و زارعین از عهده ادای قیمت غذایی که راه‌آهن از نقاط دوردست برای آنها می‌آورد برنیایند دکتر چارلس . ک. هال رئیس مدرسه اتحادیه علوم الهی میگوید:

« . . . بلی اهالی هندوستان محکوم بمردن هستند تا اینکه بعواید سالیانه دولت امپراطوری بریتانیا یک دلار هم نقصان وارد نیاید. هشتاد درصد تمام نفوس این سرزمین وسیع بروی خاک نشسته‌اند برای اینکه مالیات‌های جابرانه‌ای که دولت بریتانیا بدوش آنها تحمیل میکند اساس تمام شعبات

صنایع داخلی آنها را واژگون مینماید .
سرویلفورشان بلونت میگوید : هیچیک از احصائیه‌های رسمی نمیتوانند
وفور قحط و غلا و مرض را کنمان کند .
گرچه من شخصا از محافظه‌کاران میاتسم ولی مشاهده اسارت و سیاه
روزگاری اهالی هندوستان بقدری مرا متاثر می‌کند که نزدیک است خفه شوم .
اگر ما چندی دیگر باین وضعیت ادامه دهیم و اهالی را بدین طریق
بطرف ترقی ببریم طولی نمیکشد که اهالی آن آدم خواری را پیشه خود قرار
خواهند داد زیرا چیز دیگری باقی نمانده که یا آن اعاشه بکنند . .
در مقابل تمام این سختیها و فشارهاییکه از طرف سرمایه‌داران و
استعمارطلبان ب مردم مظلوم تحمیل شده و هنوز هم از آن دست‌برمیدارند
تنها یک روزنه امیدی وجود دارد و آن قانون طبیعی دینامیک است . بحکم
این قانون خلل‌ناپذیر ، توده‌های وسیع مردم در حال حرکت و اجتماع آنها
دائما در حال تحول است . پس از این جنگ خانمانسوز که فقر و بدبختی
بدرجه کمال رسیده و کاسه صبر توده‌های رنجکش لبریز گردیده است در غالب
کشورها نهضت‌های بزرگی برپا شده و میخواهند از این پس حاکم بر مقدرات
خود باشند . نهضت بزرگ آزادیخواهان یوگسلاوی برهبری فررند میهن پرست
و با شهامتی مثل مارشال تیتو و بتصدیق نمایندگان مطبوعات و نمایندگان
سیاسی انگلیس و امریکا نمونه کاملا طبیعی و آزاد اینگونه نهضت‌ها است .
امروز نهضت‌های آزادیخواهان که منکی بتمایل اکثریت ملت‌ها است
در بلژیک ، فرانسه ، بلغارستان ، رومانی ، یونان ، هند هلند ، هندوچین ،
بیرمانی هندوستان ، کشور باستانی خودمان ایران ب وجود آمده و با تمام قوا
میکوشند که دست استفاده‌چی‌ها و استعمارطلبان را از اداره امور خود کوناه
سارند .

بقول کنت اسفورزا : « مبارزه کردن دول اروپائی با نهضت استقلال

طلبانه هندهلند و بیرمانی و هندوستان و غیره بمنزله شنا کردن برخلاف جریان سیلاب است اگر فرضا شاگر قدری مقاومت نماید بالاخره جریان سیلاب او را خواهد ربود. زیرا دول مستعمراتی بخوبی واقف شده‌اند که دول اروپائی هیچ مزیتی بر آنها ندارند و دیگر بهیچوجه حاضر نیستند که زیر بار تحکم و نفع‌ن اروپائیان بروند.

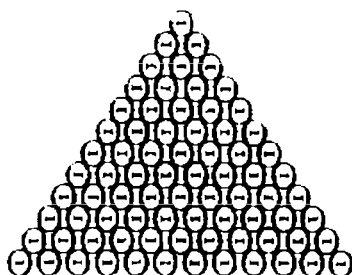
آنهایکه میگویند نهضت استقلال طلبی هندهلند و یا بیرمانی و یا هندوستان فعالیت یکعده معدود ماجراجو میاشد سخت در اشتباهند و این نهضتها ملی است همان‌گونه که نهضت ترکیه جوان بعد از جنگ بین‌المللی گذشته برای تحصیل استقلال یک نهضت ملی بوده و بهمین جهت کسی نتوانست آن را از بین ببرد.

بخاطر دارم که در آن موقع للوید جرج معروف و همین مسر جرجیل چون بدولت یونان وعده داده بودند که در ارای کمکی که یونان در جنگ بدول متفق کرده آسیای صغیر (یعنی ترکیه فعلی) را باو بدهند. به (کنستانتین) پادشاه یونان میگفتند که تو اگر به آسیای صغیر قشون بکشی کمال اتانورک را که آنوقت (مصطفی کمال پاشا) بود، در ظرف یک هفته از بین خواهی برد چون مصطفی کمال بیش از یک ماجراجو نیست و نهضت استقلال طلبی او حنیف ملی ندارد در همین موقع تنها من بودم که به للوید جرج و همین مسر جرجیل و (کنستانتین) پادشاه یونان گفتم که شما سخت در اشتباه هستید و نهضت کمال پاشا یک نهضت ملی است و محال است که شما بتوانید آن را از پا درآورید و وقتی که ارتش یونان بآن سختی در ترکیه شکست خورد همگی حرف مرا تصدیق نمودند و اذعان کردند که من درست فهمیده بودم.

همه مبین پرستان این ملل که از فشار آزادی‌کش استعمار بجان آمده بودند با نهایت فداکاری برای تحصیل خود مختاری میکوشید و سرانجام

هم هیچ قوه‌ای قادر نیست آنها را منکوب و بکلی نابود کند در کشور ما نیز همین جوش و خروش دیده میشود و عده‌ای از جوانان از جان گذشته و میهن پرست بمنظور تحصیل آزادی، برای مقابله با هرگونه خطری آماده گشته‌اند. کسانی که آرزو دارند بار دیگر سیستم دیکتاتوری و میلیتاریسم برایین ملت حکومت کند و در سایه سر سیزه و قانونی که خودشان وضع مینمایند دسترنج مردم را بربایند و کیسه‌های خود را پر کنند فاقد عقل و شعور و مکر فلسفه و منطق هستند. یک روز را دمرد آزادیخواهی مثل خیابانی ماجراجو و خائن خوانده میشد. امروز هم بموازات منافع طبقه حاکمه و مقتضای تمایل ادامه استعمار د امرئی آزادیخواهان ایران را ماجراجو مینامند ولی باید بدانند که همین ماجراجویان سریان حیاتی آنها را قطع کرده و بجرم تمام جنایات و خیانت‌هایی که مرتکب شده‌اند آنان را بی‌الای دار میفرستند. افسران و درجه‌داران و سربازان ارتش که اکثرا در عداد زحمتکشان محروم هستند باید باین جنبشها کمک کنند و نه تنها دست خود را به خون برادران میهن پرست خویش آلوده نسازند بلکه با سلاحی که از پول ملت خریداری شده برای نابودی طبقه حاکمه فعلی که عموماً دلال و نوکر خارجی هستند استعداد نمایند.

پایان



ما همانطور که بهرمان احساسات و محکم عیوب و مردانگی در مورد دستورات و تقاضاهای خلاف شرافت ، فرمول اطاعت کورکورانه را زیرپایی- کداریم و ذهن آمر را هرکس و در هر مقامی که باشد با سرب پر میکنیم باید با هر وجدان از دستورات و اوامری که بصیر اکثریت فلک رده این مملکت و منفع طبقه حاکمه است سرببچی نموده ولولمهای مسلسل و توپ را بطرف آنها و بطرف قصرهای باشکوهشان برگردانیم و انتقام ملت بهچاره را از آنها بگیریم و حقشان را باز سانیم .

ما جیره حواری ملتیم ولی با سربیزه خود تجاوزات منشی دزد و خائن را نسبت بحقوق و حیات آن بنشینایی میکنیم .

« چگونه میتوان این وضع را دند و سکوت کرد ؟ چگونه مسواں سبطرف و کد حداسی بود ؟ مگر آن ربحیری که حلقه های آن ناب داده و بیکدیگر پیوسته میشود حر برای گردن ما است ؟ و خداوند دست و زبان و سایر عوارج را حر برای این ما داده است که برای رفع خطر از خود نگار سریم ؟ آیا خطر را برابر خود محسم نسیم و سکوت کسم ؟ اگر خداوند بسکوت ما راضی بود ما را لال خلق مینمود

من میل دارم که ایران لااقل با حفظ مرزهای فعلی خود کشوری بنام معنی مستقل و عاری از هر نوع نفوذی باشد .

معتقد دارم که باید دست طبقه حاکمه حبار خونخوار کنوسی از اداره امور این اجتماع کوتاه شود ، آریو میکنم که سربوشت و مقدرات و کلمبسون ایرانی رنج دیده و ستم کشیده بدست اکثریت ملت باشد و قواسن منفع این اکثریت وضع و احرا گردد .